ابوبکر صدیقس­

برترین صحابی و مستحق‌ترین فرد به خلافت

**تحقيق و تلخيص:**

**محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم**

**برگرفته از کتاب:**

**منهاج السنة النبویه، اثر شیخ الإسلام**

**ترجمه:**

**اسحاق دبیری**/

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | ابوبکر صدیقس برترین صحابی و مستحق‌ترین فرد به خلافت |
| **عنوان اصلی:** | أبو بكر الصديق أفضل الصحابة وأحقهم بالخلافة |
| **تحقیق و تخلیص:**  | محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم  |
| **برگرفته از کتاب:** | منهاج السنة النبویه، اثر شیخ الإسلام |
| **ترجمه:** | اسحاق دبیری/ |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام – اهل بیت، صحابه و تابعین – سیره و زندگینامه |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[**فهرست مطالب** ‌أ](#_Toc437433372)

[مقدمه 1](#_Toc437433373)

[انگيزۀ تأليف اين کتاب و نکاتی چند راجع به شيوۀ تأليف آن 4](#_Toc437433374)

[فضيلت صحابه و خلفای راشدين 7](#_Toc437433375)

[فضل و برتری بعضی از خلفای راشدين بر بعضی ديگر 10](#_Toc437433376)

[ابوبکر صديق، برترين صحابه 11](#_Toc437433377)

[نسب او: 11](#_Toc437433378)

[شغل و کار او قبل از اسلام 11](#_Toc437433379)

[منزلت او قبل از اسلام 11](#_Toc437433380)

[وصف او به صديق در احاديث نبوی 13](#_Toc437433381)

[صديق رساتر از صادق است 15](#_Toc437433382)

[ابوبکر، پيشقدم‌ترين صحابه برای خيرات و نيکی‌ها، و اولين کسی که اسلام آورد 16](#_Toc437433383)

[ابوبکر، اولین کسی که به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفت 19](#_Toc437433384)

[ابوبکر، اولین کسی که از پیامبر**ص** دفاع کرد 22](#_Toc437433385)

[ابوبکر، اولین کسی که به سوی خدا دعوت کرد 23](#_Toc437433386)

[ابوبکر، اولین کسی که مالش را جهت نصرت و یاری اسلام بذل نمود 24](#_Toc437433387)

[فضیلت و برتری پیشی گرفتن برای انفاق مال و جنگیدن با دشمنان، و اینکه ابوبکر برای این دو مورد از همه صحابه پیشقدم‌تر بوده است 29](#_Toc437433388)

[پیشی گرفتن ابوبکر از عمر در انفاق مال 30](#_Toc437433389)

[ابوبکر، یار و رفیق همیشگی پیامبر**ص**؛ فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر**ص**، مقاصد آن، و پیشی گرفتن ابوبکر در آن 30](#_Toc437433390)

[فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر**ص** 30](#_Toc437433391)

[پیشی گرفتن ابوبکر در مصاحبت و همراهی پیامبر**ص** 31](#_Toc437433392)

[ابوبکر، یار و رفیق پیامبر**ص** در سفر هجرت به مدینه، دلالت آیة «إلا تنصروه» بر أفضل بودن ابوبکر به هفت دلیل 32](#_Toc437433393)

[ماجرای سفر ابوبکر با پیامبر **ص** در هجرت به مدینه 39](#_Toc437433394)

[ابوبکر، با تقواترین فرد امت اسلام 42](#_Toc437433395)

[ابوبکر، با ایمان‌ترین فرد امت اسلام 45](#_Toc437433396)

[گواهی دادن پیامبر**ص** در مورد کمال ایمان ابوبکر و عمر 46](#_Toc437433397)

[ابوبکر، عالم‌ترین فرد از میان صحابه و امت اسلام و زیرک‌ترین و باهوش‌ترین‌شان 47](#_Toc437433398)

[علت کمی نقل احادیث توسط ابوبکر و بزرگان صحابه 51](#_Toc437433399)

[ابوبکر یکی از کاتبان وحی بود 52](#_Toc437433400)

[ابوبکر، پارساترین صحابه 52](#_Toc437433401)

[ابوبکر، شجاع‌ترین انسان پس از رسول خدا**ص** 53](#_Toc437433402)

[ابوبکر، محبوب‌ترین انسان در نزد رسول خدا **ص** 59](#_Toc437433403)

[حمایت پیامبر**ص** از ابوبکر 61](#_Toc437433404)

[ابوبکر هیچ گاه در حق پیامبر**ص** بدی نکرد 62](#_Toc437433405)

[دختر ابوبکر (عایشه)، محبوب‌ترین همسر در نزد پیامبر**ص** 63](#_Toc437433406)

[ایمان آوردن خویشاوندان و نزدیکان ابوبکر به پیامبرص، از ویژگی‌های ابوبکر است 65](#_Toc437433407)

[احترام گذاشتن ابوبکر به خویشاوندان و نزدیکان پیامبر**ص** 66](#_Toc437433408)

[اختلاف بر سر قضیۀ «فدک» با نص پیامبر**ص** مرتفع شده است 69](#_Toc437433409)

[در مشورت و نظر خواهی پیامبر**ص** با یارانش، ابوبکر بر همه مقدم بود 71](#_Toc437433410)

[مشورت پیامبر**ص** با ابوبکر و عمر در مواردی که وحی درباره آن نازل نشده بود 74](#_Toc437433411)

[پیامبر**ص** هر کدام از ابوبکر و عمر را به پیامبران تشبیه کرد 74](#_Toc437433412)

[ابوبکر، از فصیح‌ترین و سخنورترین مردمان بود 76](#_Toc437433413)

[خطبۀ ابوبکر بعد از وفات پیامبر**ص** 77](#_Toc437433414)

[خطبه ابوبکر در روز سقیفه 78](#_Toc437433415)

[خطبۀ ابوبکر بعد از بیعت مسلمانان با او 79](#_Toc437433416)

[خطبۀ ابوبکر هنگامی که عده‌ای از مسلمانان مرتد شدند 80](#_Toc437433417)

[خطبه ابوبکر هنگامی که تمام گروه‌های مردم را برای جنگ با اهل کتاب در شام جمع کرد 81](#_Toc437433418)

[برترین فرد در میان امت اسلام پس از پیامبر**ص**، ابوبکر است 82](#_Toc437433419)

[هر ستایش و تمجیدی که در قرآن آمده، ابوبکر اولین کسی است که مشمول آن است 86](#_Toc437433420)

[خصلت‌هایی که در یک روز در ابوبکر جمع شد 88](#_Toc437433421)

[ابوبکر، اولین کسی که از میان این امت داخل بهشت می‌گردد 89](#_Toc437433422)

[ابوبکر، از تمام درهای بهشت فرا خوانده می‌شود 89](#_Toc437433423)

[ستایش و تمجید عایشه از پدرش 90](#_Toc437433424)

[عمر**س** گوید: یک شبانه روز ابوبکر، از عمر و خاندان عمر بهتر است 93](#_Toc437433425)

[خلافت ابوبکر صدیق 97](#_Toc437433426)

[ابوبکر صدیق، جانشین برحق پیامبر**ص** و شایسته‌ترین فرد برای خلافت 97](#_Toc437433427)

[خلافت ابوبکر صدیق بنا به نصوص قرآن و سنت نبوی و اجماع مسلمانان، حق و درست است 98](#_Toc437433428)

[وجه اول: خبر به وقوع خلافت ابوبکر به گونه‌ای که پیامبر آن را مورد ستایش و تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است 99](#_Toc437433429)

[وجه دوم: امر به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور جامعۀ اسلامی به او 104](#_Toc437433430)

[وجه سوم: ارشاد و راهنمایی پیامبر**ص** به بیعت کردن با ابوبکر 106](#_Toc437433431)

[دلالت قرآن بر خلاف ابوبکر صدیق 113](#_Toc437433432)

[آثار و روایاتی که بر خلاف ابوبکر می‌توان بدان‌ها استدلال و استناد نمود 115](#_Toc437433433)

[راه‌های دیگری برای کسانی که هیچ آگاهی و شناختی از اسناد احادیث و روایات ندارند 116](#_Toc437433434)

[درست آن است که احادیث زیر، بر افضل بودن علی و عصمت او و مستحق بودنش برای خلافت بعد از پیامبر **ص**، دلالت ندارند 124](#_Toc437433435)

[بعضی از احادیث دروغ و ساختگی‌ای که در فضایل علی و برای اثبات خلافت او بعد از پیامبر**ص**، وضع شده‌اند 134](#_Toc437433436)

[اجماع بر خلافت ابوبکر 139](#_Toc437433437)

[بیعت با ابوبکر در سقیفه 139](#_Toc437433438)

[بیعت عمومی مردم با ابوبکر بر سر منبر 142](#_Toc437433439)

[بیعت نکردن سعد بن عباده با ابوبکر 143](#_Toc437433440)

[علی**س** و بعضی از افراد بنی هاشم ابتدا در سقیفۀ بنی ساعده با ابوبکر بیعت نکردند و بعداً با او بیعت کردند 145](#_Toc437433441)

[اجماع معتبر در خلافت 147](#_Toc437433442)

[حتی اگر اجماع هم بر خلافت ابوبکر ثابت نمی‌بود، باز ابوبکر مستحق و شایستۀ خلافت بود 149](#_Toc437433443)

[خلافت ابوبکر صدیق به وسیله کتاب آسمانی و آفرینش آهنی که خداوند در قرآن بدان اشاره نموده، تحقق یافته است 149](#_Toc437433444)

[اقدامات ابوبکر پس از خلافت، که این هم از فضایل اوست 150](#_Toc437433445)

[کمال سیاست و مصلحت‌اندیشی ابوبکر صدیق 163](#_Toc437433446)

[از کمال ابوبکر صدیق این بود که از افراد تند و سرسخت و نیرومند کمک خواهی می‌کرد و از کمال عمر این بود که از افراد ملایم و نرم کمک‌خواهی می‌کرد 164](#_Toc437433447)

[کمال خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز 166](#_Toc437433448)

[هر کس بر ابوبکر و عمر و ديگر صحابه خُرده‌گيری کند و آنان را نکوهش و سرزنش نمايد 166](#_Toc437433449)

[مدت خلافت ابوبکر 167](#_Toc437433450)

[آرامگاه ابوبکر**س** 169](#_Toc437433451)

مقدمه

الحمد لله الـملك الوهاب، هو أعلم حيث يجعل رسالته ويختار لكل نبي حوارييون وأصحاب، وأشهد أن لا إله إلاَّ الله وحده لا شريك له شهادة لا يشوبها شرك ولا ارتياب، وأشهد أنَّ محمداً عبده ورسوله الـمصطفى، وخليله الـمجتبى، صلى الله وسلم وبارك عليه وعلى آله وأصحابه أئمة الهدى، ومصابيح الدجى، أما بعد:

آنچه می‌خوانید خلاصه‌ای است در بیان افضلیت ابوبکر صدیقس و شایسته‌تر بودن وی برای خلافت پس از پیامبرص که مستند به دلایلی از کتاب و سنت و اجماع امت اسلامی می‌باشد. آنچه که مرا بر این کار واداشته، عبارتند از:

1. اطاعت کردن از دستور پیامبرص که می‌فرماید: «أيها الناس اعرفوا لأبي بكر حقه، فإنَّه لم يسؤني قط»[[1]](#footnote-1).

«ای مردم، قدر ابوبکر را بدانید و حقش را مراعات کنید، زیرا او هیچ گاه در حقّ من بدی نکرده است».

1. همانا شناخت فضائل ابوبکر، از اسباب محبت وی است. همان طور که پیامبرص می‌فرماید: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»[[2]](#footnote-2).

«انسان رفیق و همراه کسی خواهد بود که دوستش دارد».

1. از بعضی از پیشینیان صالح نقل شده که حب و دوستی ابوبکر و عمر و شناخت فضائل‌شان، سنت است. امام احمد از مسروق روایت کرده که او گفته است: حب و دوستی ابوبکر و عمر و شناخت فضائل‌شان، سنت است. مسروق از بزرگترین تابعین کوفه است. همچنین شقیق بن عبدالله که از تابعین است، چنین گفته است. طاووس هم گفته‌ای مانند آن را دارد. و از عبدالله بن مسعودس چنین گفته‌ای نقل شده است. با اسناد صحیح از حسن بصری روایت شده که به وی گفته شد: آیا حب و دوستی ابوبکر و عمر، سنت است؟ فرمود: خیر، بلکه واجب است.
2. اینکه پیشینیان صالح حب و دوستی ابوبکر و عمر را به فرزندان‌شان می‌آموختند همچنان که سوره‌ای از قرآن را بدانان می‌آموختند[[3]](#footnote-3). و من دوست دارم که این کتاب یا چیزی مثل آن در منزل هر مسلمانی باشد تا محبتمان را نسبت به ابوبکر و عمر تکمیل گرداند و محکم کاری نسبت به فرزندانمان باشد.
3. اینکه این کتاب بیان علم و دیانت و فضائل صحابه را مؤکد می‌سازد و همچنین روشن می‌سازد که صحابه در قضایا و مسائلی که برایشان مجهول و مبهم بود، ابوبکر و عمر را مقدم می‌داشتند و از آنان تبعیت می‌کردند.
4. اینکه هر گاه مبتدعی پیدا شود، به وسیله امری باطل نسبت به صحابه طعن و بدگوئی می‌کند، پس به ناچار باید از آنان دفاع کرد و از راه علم و انصاف، دلیل و برهان فرد مبتدع را باطل ساخت.
5. اینکه گاهی طعن و بدگوئی نسبت به صحابه منجر به طعن و بدگوئی نسبت به پیامبرص و دین اسلام می‌شود و آن وقت کافران و منافقان بر مسلمانان چیره می‌شوند و شبهات و ضعف‌هایی را برای بسیاری از مؤمنان ایجاد می‌کنند؛ همان طور که مالک و دیگر علما گفته‌اند: این گروه می‌خواستند که نسبت به پیامبرص طعن و بدگوئی کنند اما نتوانستند چنین کاری کنند در نتیجه نسبت به اصحابش طعن و بدگوئی کردند؛ تا اینکه دشمنانش بگویند: انسانی بد، اصحاب و رفیقانی بد دارد، و اگر او انسانی خوب می‌بود، اصحاب و رفیقانش هم خوب می‌بودند[[4]](#footnote-4).
6. اینکه ابوبکرس اولین و برترین صحابه بوده است، پس وقتی افضل بودنش ثابت شود و طعن و بدگوئی نسبت به او دور شود، آن وقت در طعن و بدگوئی نسبت به جانشین او (عمر) بسته می‌شود. همچنین در طعن و بدگوئی در مورد اینکه ابوبکر، عمر را از میان شش نفری به عنوان جانشین خود قرار داد که پیامبرص با حالت رضایت و خشنودی از آنان، از دنیا رفت، بسته می‌شود.
7. اینکه این مبحث (فضائل ابوبکر صدیق و سزاوار بودنش برای خلافت) در لابه‌لای کتاب «منهاج السنة» پراکنده است به گونه‌ای که اطلاع کامل از آن جز با مطالعه تمام قسمت‌های کتاب حاصل نمی‌شود و در این کار هم مشقت و دشواری وجود دارد و هم نیاز به وقت دارد، زیرا ابن تیمیه/ کتاب مذکور را درباره فضائل ابوبکرس تألیف نکرده، بلکه آن را در رد آن رافضی(؟!) همراه با آوردن سخنان و اعترافات و ایراداتش، تألیف کرده است.
8. اینکه شیخ الاسلام ابن تیمیه/ برای ذکر فضائل و ویژگی‌های ابوبکر صدیقس به آیات قرآنی و احادیث صحیح نبوی و اقوال سلف، تکیه نموده و بدان‌ها استدلال کرده است. و به کتاب‌های تاریخ که مطالب درست و نادرست در آن‌ها وجود دارد، تکیه ننموده است. به همین خاطر موضوع این کتاب را «افضلیت و برتر بودن ابوبکر صدیق و شایسته‌تر بودنش برای خلافت»، نام نهادم و آن را از کتاب «منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة والقدرية» اثر ابن تیمیه، برگرفته‌ام.
9. در این کتاب متعرض بعضی از فرقه‌هایی که ابن تیمیه بدان‌ها اشاره نموده، نشده‌ام زیرا مقصود اصلی‌ام از تألیف این کتاب آن است که هر مسلمانی درباره برتر بودن ابوبکر و شایسته‌تر بودنش برای خلافت پس از پیامبرص شناخت و آگاهی کامل حاصل نماید.
10. گرچه این کتاب، خلاصه‌ای است درباره فضائل و ویژگی‌های ابوبکر صدیقس، اما با این وجود، در بعضی جاها به فضائل دیگر صحابه اشاره کرده و مراتب سه خلیفه دیگر و سایر صحابه را گوشزد نموده است.
11. احادیثی را که ابن تیمیه ذکر کرده، تخریج نموده‌ام و همه احادیث به ویژه احادیث موجود در صحیح بخاری و صحیح مسلم، که وی آن را تخریج نموده، مورد بررسی و پی‌گیری قرار نداده‌ام.
12. برای مباحث این کتاب، عناوینی که با آن‌ها تناسب و نزدیکی دارد، قرار داده‌ام. همچنین برای بعضی از دلایل و احادیث، شماره‌هایی را قرار داده‌ام. و برای بعضی از نقل‌ها و روایات غریب که گاهاً معتبر است یا نیاز به توضیحات اضافی دارد، حاشیه‌هایی را نوشته‌ام.

انگيزۀ تأليف اين کتاب و نکاتی چند راجع به شيوۀ تأليف آن

1. تمام زندگانی و سیرت ابوبکر صدیق از هنگام مسلمان شدن تا زمان وفاتش را مورد بررسی قرار نداده‌ام، بلکه تنها به آنچه که مهم بوده از قبیل فضائل وی، شایسته‌تر بودنش برای خلافت، و منفعت همه جانبه‌اش برای اسلام و مسلمین، اعتنا نموده‌ام.
2. همان طور که گفته شد، اغلب مطالب این کتاب، از کتاب «منهاج السنة» گرفته شده، زیرا هم مؤلف آن، انسانی بزرگوار است و هم عباراتش، سهل و محکم و روشن هستند. بنده نقل‌های بسیار کمی را به اصل کتاب افزوده‌ام که هنگام ذکرشان، به این نقل‌ها و مصادرشان اشاره نموده‌ام.
3. هر گاه مبحثی در دو جا یا بیشتر از دو جای کتاب «منهاج السنة» به طور کامل بیان شده باشد، آن را در یک جا جمع‌آوری کرده‌ام. و گاهی ناچار بوده‌ام بعضی از عبارات کتاب مذکور را با همدیگر ترکیب کنم بی‌آنکه خللی در آن‌ها به وجود آید و برای این کار، جلد و صفحه آن را ذکر کرده‌ام. و در جلد اول و دوم کتاب «منهاج السنة» به چاپ انتشارات ریاض، و در جلد سوم و چهارم به چاپ انتشارات امیریه، چاپ 1322 ه‍.ق. تکیه نموده‌ام.
4. گاهی به خاطر خلاصه‌گویی و نزدیک ساختن عبارات به همدیگر و ترتیب آن‌ها، پس و پیش در نقل مطالب، ایجاد شده است.

پیش از شروع به ذکر فضائل ابوبکر، به جاست که اشاره‌ای مختصر (براساس آنچه که در کتاب «منهاج السنة» است)، درباره فضائل صحابه به ویژه خلفای سه‌گانه عمر، عثمان و علی) و مراتب آنان را ذکر کنم تا هیچ گمان بدی درباره آن‌ها نرود، یا گمان نشود که ما در بیان فضائل بعضی از صحابه کوتاهی کرده‌ایم.

از خداوند خواستارم که عملم را خالصانه برای خودش قرار دهد و آن را سودمند گرداند؛ چرا که او بر آن تواناست.

گردآوری و تنظیم و حاشیه‌نویسی این کتاب، در سال 1408 هجری قمری با قلم گردآورنده‌اش، محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، انجام گرفت.

وصلی الله علی محمد وعلی آله وأصحابه أجمعین.

فضيلت صحابه و خلفای راشدين

هر خیر و نیکی‌ای که در میان مسلمانان تا روز قیامت وجود دارد، از قبیل ایمان، اسلام، قرآن، علوم، معارف اسلامی، عبادات، داخل شدن به بهشت و رهایی یافتن از جهنم، پیروزی مسلمانان بر کافران، و اعتلای کلمه الله، همگی به برکت زحمات و تلاش‌های صحابه بوده است، آنانی که این دین را به بشریت ابلاغ نمودند و در راه خدا جهاد کردند.

هر مؤمنی که به خدا ایمان دارد، صحابه بر وی تا روز قیامت فضل و برتری دارند. خیر و خوبی صحابه به خاطر خیر و خوبی خلفای راشدین بوده، زیرا آنان بیشتر از سایر صحابه، هر خیر و نیکی در دین و دنیا را بر پای نموده‌اند. همچنان که عبدالله بن مسعودس می‌گوید: هر کسی که می‌خواهد سنت و روشی را بنا نهد باید به آنانی که از دنیا رفته‌اند اقتدا کند، زیرا کسانی که در قید حیاتند از فتنه در امان نیستند. آنان اصحاب محمد ص بودند. به خدا قسم، آنان برترین افراد این امتند که نسبت به سایر مسلمانان دارای قلب‌هایی سالم‌تر و پاک‌تر، علمی عمیق‌تر و تکلفی کمتر بودند. گروهی که خداوند، آنان را برای همراهی پیامبرش و بر پا داشتن دینش برگزید؛ فضل و برتری‌شان را بشناسید و از آنان تبعیت کنید و تا آنجا که می‌توانید به اخلاق و دینشان متمسک شوید، زیرا آنان بر راه راست بوده‌اند[[5]](#footnote-5).

گفته عبدالله بن مسعود، سخنی جامع است که خیرخواهی و قصد و نیتِ خیر صحابه را در عبارت «قلوب پاک و سالم»، معرفت کامل و دقیق‌شان را در عبارت «علم عمیق»، و آسان بودن حصول علم برای آنان و امتناع و دوری‌شان از سخن بدون علم را در عبارت «تکلف کم» جمع کرده است.

پس صحابه از لحاظ عقل، علم، فقه و دین کامل‌ترین افراد این امت هستند. و به همین خاطر شافعی/ چه زیبا گفته است: «صحابه در همه چیز، در فقه، علم، دین و هدایت، و در تمامی اسباب علم و هدایت، بالاتر از ما هستند و رأی‌شان برای ما بهتر از رأی‌مان برای خود است». یا سخنی با همین معنا دارد.

کسی که می‌خواهد فضائل صحابه و منزلت آنان را در نزد پیامبرص بداند، باید در احادیث صحیحی که محدثین آن‌ها را صحیح دانسته‌اند، تأمل و تدبر نماید. صحابه کسانی بودند که از حال و وضعیت پیامبرص آگاهی کامل داشتند و نهایت محبت و دوستی را نسبت به پیامبرص ابراز می‌کردند و در ابلاغ پیام دین به انسان‌‌ها، بی‌نهایت صادق بودند. و همه آمال و آرزوها و عواطف و احساسات خود را در مسیر برنامه‌ای قرار دادند که پیامبرص از جانب خداوند آورده بود. آنان جز شناخت و درک سخنان پیامبرص و تشخیص آن از دروغ و اشتباه دیگران، غرض و قصدی نداشتند.

از نظر اهل سنت، تمامی اصحاب بدر و اهل بیعت رضوان، و همچنین امهات المؤمنین (مادران مؤمنان از قبیل عایشه و دیگر زنان پیامبر) بهشتی‌اند. و ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر بعد از پیامبران، سروران اهل بهشت هستند. خدا و رسول خداص آنان را ستوده‌اند و خداوند از آنان راضی و خشنود گشته و منزلت زیبا و سرانجام نیکی را بدانان وعده داده است. مانند آیات زیر: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ﴾ [التوبة: 100].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانى که به نیکى از آن‌ها پیروى کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت».

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: 29].

«محمدص فرستاده خداست، و کسانى که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند».

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾ [الحشر: 8-9].

«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آن‌ها فضل خداوند و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آن‌ها راستگویانند. و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند، هر مسلمانی را به سویشان هجرت کند دوست دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند، و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند، و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند، رستگارانند».

در صحیح مسلم هم از پیامبرص ثابت شده که ایشان فرمودند: «لا یدخل النار أحد بایع تحت الشجرة»[[6]](#footnote-6): «هیچ یک از کسانی که زیر درخت رضوان (با من) بیعت کرده‌اند، داخل جهنم نمی‌شود». و در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است: «أنَّه کان بین عبدالرحمن بن عوف وبین خالد بن الولید کلام، فقال: یا خالد لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى فَوَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلاَ نَصِيفَهُ»[[7]](#footnote-7). «میان عبدالرحمن بن عوف و خالد بن ولید جر و بحث بود، آنگاه پیامبرص فرمود: ای خالد، به اصحاب و یاران من ناسزا نگوئید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر هر یک از شما به اندازه کوه اُحد، طلا (و جواهرات) را (در راه خدا) انفاق کند، به یک مد، و نصفِ مد آنان نمی‌رسد». پیامبرص این را به خالد بن ولید به نسبت پیشگامان نخستین مهاجران و انصار فرموده است.

همچنین در حدیث صحیحی از پیامبرص از چندین طریق ثابت شده که ایشان فرموده‌اند: «خَيْرُ الْقُرُونِ الْقَرْنُ الَّذِى بُعِثْتُ فِيهِمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»[[8]](#footnote-8). «بهترین دوره‌ها دوره‌ای است که من در میان افراد آن برانگیخته شدم، بعد از آن دوره کسانی است که بعد از آن‌ها می‌آیند، و بعد از آن دوره کسانی که بعد از آنان می‌آیند». این احادیثی که در بیان فضائل و مدح و ستایش صحابه و برتری دادن آنان بر مؤمنانِ دوره‌های بعد آمده، مستفیض و بلکه متواترند[[9]](#footnote-9).

فضل و برتری بعضی از خلفای راشدين بر بعضی ديگر

هر یک از خلفای چهارگانه سعی و تلاش صادقانه، عملی مقبول و آثاری شایسته و نیکو در اسلام داشتند. و خداوند به خاطر زحمات و تلاش‌هایی که آنان برای اسلام و مسلمین انجام دادند بهترین پاداش را به آنان عطا می‌نماید. به راستی ایشان، خلفای راشد و پیشوایان هدایت یافته بودند، کسانی که به حق حکم کردند و به حق دادگری نمودند.

خداوند متعال همچنان که بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر، برتری داده، به همان صورت بعضی از خلفا را بر بعضی دیگر برتری داده است. هر یک از خلفا درجه و مقام خاص خود را دارند، و ابوبکر صدیق نسبت به دیگر خلفا دارای کامل‌ترین صفات انسانی بوده و از همه آنان در راه خیرات و نیکی‌ها جلوتر و پیشقدم‌تر بوده است. این چیزی است که هیچ کس در آن شک ندارد مگر کسی که از حال و وضعیت خلفا با پیامبرص آگاهی نداشته باشد، یا فرد هوا پرستی که به خاطر پیروی از هواهای نفسانی‌اش نمی‌تواند حق و حقیقت را بشناسد؛ در نتیجه درجه و مقام بعضی از آنان را پایین می‌آورد، یا در مورد آن بر آنان افترا می‌بندد. اهل سنت درباره کمال و فضائل علیس و اینکه او درجه والایی از کمال دارد، هیچ اختلافی ندارند، بلکه تنها در این اختلاف دارند که آیا وی از سه خلیفه دیگر برتر بوده و برای امر خلافت از آنان شایسته‌تر بوده است[[10]](#footnote-10).

ابوبکر صديق، برترين صحابه

نسب او:

نام او عبدالله، پسر عثمان پسر عامر، پسر کعب، پسر سعد، پسر تیم، پسر مره، پسر کعب، پسر لؤی، پسر غالب است. وی در جد ششم خود یعنی مره پسر کعب به پیامبرص می‌رسد. کنیه‌اش، ابوبکر است. و عثمان، نام ابو قحافه می‌باشد. مادر ابوبکر، سلمی نام دارد که کنیه‌اش، ام الخیر است. او دختر صخر بن عامر و دختر عموی پدر ابوبکرس می‌باشد. اسلام آورده و با مسلمانان به مدینه هجرت نموده است. ابوبکر دو سال و شش ماه پس از عام الفیل، به دنیا آمد[[11]](#footnote-11).

شغل و کار او قبل از اسلام

ابوبکر، مردی تاجر بود، گاهی به خاطر تجارتش به شهرهای دیگر مسافرت می‌کرد و گاهی مسافرت نمی‌کرد. در زمان اسلام آوردنش، جهت تجارت به شام مسافرت نموده است. تجارت بزرگ‌ترین و بهترین وسیله درآمد قریش بوده، و بهترین ثروتمندان قریش، تاجر بوده‌اند. یکی از خصوصیات قریش، تجارت بوده و قوم عرب آنان را به تجارت می‌شناسند. هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید، خواست که برای زن و فرزندانش تجارت نماید اما مسلمانان این اجازه را به وی ندادند و گفتند: امر تجارت تو را از مصالح مسلمانان باز می‌دارد[[12]](#footnote-12). و برای هر روز دو درهم را برایش مقرر کردند[[13]](#footnote-13).

منزلت او قبل از اسلام

ابوبکرس در میان قریش، فردی بزرگ و محترم، دوست داشتنی و با محبت، مهربان و آگاه به انساب و زندگی‌نامه قوم عرب[[14]](#footnote-14) بود. عرب‌ها برای اهداف تجارت و به خاطر علم و نیکوکاری ابوبکر، با او معاشرت و رفت و آمد داشتند. در صحیح بخاری از عایشهل نقل است که او گوید: «هنگامی که مسلمانان از طرف کافران و مشرکان دچار انواع اذیت و آزار و شکنجه شدند، ابوبکر از شهر خود خارج شد و به سمت سرزمین حبشه کوچ کرد تا اینکه به مکانی به نام «برک الغماد»[[15]](#footnote-15) رسید. آنجا «ابن دغنه»[[16]](#footnote-16)، یکی از امیران و بزرگان عرب و رئیس قبیله «قارة»[[17]](#footnote-17) ابوبکر را دید و به او گفت: ای ابوبکر، کجا می‌خواهی بروی؟ ابوبکر گفت: قوم من مرا از شهر و دیار خود بیرون کردند، می‌خواهم بر روی زمین سیر کنم و پروردگارم را پرستش نمایم. ابن دغنه گفت: همانا کسی مثل تو هیچ‌گاه از شهر و دیار خویش خارج نمی‌شود وکسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند، زیرا تو برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کنی، صله رحم را به جا می‌آوری، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کنی، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کنی. من تو را از ظلم و ستم امان می‌دهم، پس برگرد و پروردگارت را در سرزمین خود پرستش کن. پس ابوبکر برگشت و ابن دغنه هم او را همراهی نمود. ابن دغنه شب را در میان اشراف و بزرگان قریش گذراند و به آنان گفت: همانا کسی مثل ابوبکر هیچ گاه از شهر و دیار خویش خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند. آیا مردی را بیرون می‌کنید که برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کند، صله رحم را به جا می‌آورد، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کند، مهمان را میزبانی می‌کند و در حق او نیکی می‌نماید، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کند»؟![[18]](#footnote-18) بعداً تمام ماجرا می‌آید.

ابن دغنه در حضور بزرگان قریش، ابوبکر را این چنین توصیف نموده همان گونه که خدیجه، پیامبرص را هنگامی که وحی بر او فرود آمد، توصیف نمود.

از هیچ یک از افراد قریش ثابت نشده که عیب و نقصی را به ابوبکر نسبت دهند و یا او را خوار شمارند آن گونه که با مؤمنان ضعیف رفتار می‌کردند. و ابوبکر از نظر آنان هیچ عیب و نقصی نداشت جز ایمان به خدا و رسول خداص[[19]](#footnote-19).

وصف او به صديق در احاديث نبوی

این وصف با دلایل زیاد و با تواتر ضروری در نزد خاص و عام برای ابوبکر ثابت شده، و پیامبرص در حدیث صحیحی که بخاری و مسلم از انس بن مالک روایتش کرده‌اند، او را به این وصف متصف کرده است.

در این حدیث انس بن مالکس گوید: «صعد رسول الله أحداً[[20]](#footnote-20) ومعه أبوبکر وعمر وعثمان فرجف بهم[[21]](#footnote-21) فقال أثبت أحد فإنما علیك نبي وصدیق وشهیدان»[[22]](#footnote-22). «پیامبرص بالای کوه اُحد رفت و ابوبکر و عمر و عثمان هم با او بودند، کوه اُحد (از فرط شادمانی) آنان را سخت جنباند. آنگاه پیامبرص فرمود: ای اُحد، بایست و حرکت نکن، زیرا یک پیامبر و یک صدیق و دو شهید بر بالای تو هستند».

و در سنن ترمذی از عایشهل روایت است که وی می‌گوید: یا رسول الله: ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ﴾ [المؤمنون: 60] [[23]](#footnote-23).

«و آن‌ها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج مى‏دهند و با این حال، دل‌هایشان هراسناک است».

«أَنْ لا يُقْبَلَ مِنْهُ أهو الرجل یزني ویسرق ویشرب الخمر ویخالف؟ قال: یا ابنة الصدیق، ولکنه الرجل یصوم ویتصدق ویخاف ألاَّ یقبل منه»[[24]](#footnote-24)و[[25]](#footnote-25): «ای رسول خدا، آیا آیه ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ﴾ دربارخ مردی است که زنا می‌کند، دزدی می‌کند، شراب می‌نوشد و از اوامر الهی سرپیچی می‌نماید؟ پیامبرص فرمود: نه ای دختر صدیق، بلکه آن درباره مردی است که روزه می‌گیرد، صدقه می‌دهد و می‌ترسد از اینکه مبادا روزه و صدقه‌اش پذیرفته نگردد».

صديق رساتر از صادق است

وصف صدیق، کامل‌تر از وصف صادق است. هر صدیقی، صادقی است ولی هر صادقی، صدیق نیست. فضیلت و برتری ابوبکر تنها در این نیست که او صادق است به گونه‌ای که دیگران شایستگی بیشتری برای صدق و راستی نسبت به او نداشته باشند، بلکه فضیلتش در این است که او به هر چیزی که پیامبرص به آن خبر داده، از تمام کلیات و جزئیاتش آگاه بوده است و در علم و نیت و قول و عمل، آن را به طور کامل تصدیق نموده است.

این امر برای ابوذر[[26]](#footnote-26) و دیگران حاصل نشده، زیرا او به آنچه که پیامبرص بدان خبر داده، آگاه نبوده آن طور که ابوبکر بدان آگاه بوده است. و تصدیقی که برای ابوبکر حاصل شده، برای ابوذر حاصل نشده است؛ زیرا ابوبکر از او عالم‌تر و آگاه‌تر بوده، بیشتر از او به خدا و پیامبرص محبت داشته، بیشتر از او خدا و پیامبرص را یاری نموده، بیشتر از او با جان و مالش به خاطر راه خدا جهاد نموده، و دیگر صفاتی که کمال صدیق بودن ابوبکر را می‌رساند.

برترین انسان‌ها بعد از پیامبران، صدیقین هستند[[27]](#footnote-27) و هر کس در صدیق بودن کامل‌تر باشد، او افضل و برتر است[[28]](#footnote-28).

ابوبکر، پيشقدم‌ترين صحابه برای خيرات و نيکی‌ها، و اولين کسی که اسلام آورد

اولین کسانی که به پیامبرص ایمان آوردند، به اتفاق تمامی مردم، چهار نفرند: در میان مردان، ابوبکر، در میان زنان، خدیجه، در میان کودکان، علی، و در میان برده‌ها، زید بن حارثه. در صحیح بخاری از ابودرداءس روایت است که او گوید: «در نزد پیامبرص نشسته بودم که ناگهان ابوبکر به طرف ما روی آورد در حالی که گوشه‌ای از لباسش را گرفته بود تا جایی که زانویش نمایان بود. پیامبرص فرمود: «أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ»[[29]](#footnote-29) «این دوست شما در گرداب خصومت فرو رفته است». آنگاه ابوبکر سلام کرد و گفت: ای رسول خدا، میان من و پسر خطاب اختلاف و درگیری جزئی بود، بلافاصله به سوی او شتافتم و پشیمان شدم و از او خواستم که مرا ببخشد، اما عمر از این کار امتناع کرد و اینک من به سوی تو روی آورده‌ام. پیامبرص فرمود: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ ثَلاَثًا» «خداوند تو را ببخشد ای ابوبکر، و این جمله را سه بار تکرار فرمود». سپس عمر پشیمان شد و به منزل ابوبکر آمد و پرسید: ابوبکر آنجا نیست؟ گفتند: نه. پس نزد پیامبرص آمد و بر او سلام کرد. کم کم رنگ و روی پیامبرص از خشم برگردید تا اینکه ابوبکر ترحم و دلسوزی کرد، پس بر دو زانویش نشست و گفت: ای رسول خدا، به خدا قسم من دو بار به او ظلم کرده‌ام[[30]](#footnote-30). آنگاه پیامبرص فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقَ وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ[[31]](#footnote-31) فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا»[[32]](#footnote-32): «همانا خداوند مرا به سوی شما مبعوث کرد و در جواب دعوت من گفتید دروغ می‌‌گویی، ولی ابوبکر گفت: راست می‌گویی. او با جان و مالش مرا یاری داد. پس آیا دست از سر رفیق و دوست من بر نمی‌دارید؟ دو بار این جمله را تکرار نمود. ابوبکر بعد از آن دیگر هیچ گاه مورد اذیت و آزار قرار نگرفت». در روایت دیگری آمده است: «میان ابوبکر و عمر جر و بحث بود، ابوبکر عمر را به خشم آورد و عمر با حالت خشم، او را ترک کرد. ابوبکر بلافاصله به دنبالش رفت و از وی خواست که او را ببخشد، اما عمر این کار را نکرد تا جایی که در را بر روی ابوبکر بست. راوی گوید: پیامبرص از این برخورد عمر خشمناک شد». در این روایت آمده که پیامبرص فرمود: «إِنِّى قُلْتُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقْتَ»[[33]](#footnote-33) :«همانا من گفتم: ای مردم، من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم. شما گفتید: دروغ می‌گویی، و ابوبکر گفت: راست می گویی».

این امر بیان می‌دارد که ابوبکر هیچ گاه پیامبرص را تکذیب ننموده، و اینکه او پیامبرص را تصدیق نموده زمانی که همه مردم او را تکذیب می‌نمودند. پس واضح است که ابوبکر پیامبرص را تصدیق نمود قبل از آنکه احدی از کسانی که پیام دین را دریافته بودند، او را تصدیق نمایند.

درباره اینکه چه کسی اول، اسلام آورد، علما اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای معتقدند که ابوبکر اولین کسی بود که اسلام آورد. پس او قبل از علی مسلمان شد. عده دیگری بر این باورند که علی قبل از ابوبکر اسلام آورد اما علی آن موقع خردسال بود و علما در مورد صحت اسلام آوردن فرد خردسال اختلاف نظر دارند. اختلافی در این نیست که اسلام ابوبکر کامل‌تر و سودمندتر از اسلام همه بوده است. بنابراین، به اتفاق همه ابوبکر پیش از همه مسلمانان، اسلامِ کامل‌تر و سودمندتر آورده است. و بنا به قول دیگر، ابوبکر به طور کلی در همه خیرات و نیکی‌ها جلوتر و پیشقدم‌تر از مسلمانان بوده است.

ابن تیمیه در جایی دیگر می‌گوید: و اما راجع به اسلام آوردن خدیجه و علی و زید باید گفت که اینان جزو خانواده پیامبرص بودند که در خانه او زندگی می‌کردند. در مورد خدیجه، پیامبرص ماجرای خود را هنگامی که وحی به ناگاه بر وی نازل شد، به او عرض کرد و خدیجه در همان ابتدا قبل از آنکه پیامبرص مأمور به ابلاغ وحی باشد، او را تصدیق کرد. و این قبل از وجوب ایمان به پیامبرص بود، زیرا زمانی ایمان به پیامبرص واجب می‌شود که رسالت خود را ابلاغ نماید.

در مورد علی هم ممکن است که او زمانی به پیامبرص ایمان آورده باشد که خبر مبعوث شدن او را از خدیجه شنید، اگر چه خود علی به خدمت پیامبر نرسیده باشد. و فرموده پیامبرص در حدیث عمرو بن عبسه این را تأیید می‌کند. در آن حدیث، عمرو بن عبسه گوید: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ مَعَكَ عَلَى هَذَا الأَمْرِ قَالَ: حُرٌّ وَعَبْدٌ وَمَعَهُ يومئذ أَبُو بَكْرٍ وَبِلاَل ممن آمن به»[[34]](#footnote-34). «گفتم ای رسول خدا، در این امر رسالت چه کسی همراهت است و دعوتت را پذیرفته و از تو پیروی می‌کند؟ فرمود: یک انسانِِ آزاده و یک انسان برده‌. و آن موقع از میان کسانی که به او ایمان آورده بودند، ابوبکر و بلال همراهش بودند»[[35]](#footnote-35).

ابوبکر، اولین کسی که به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفت

بعد از پیامبرص، اولین کسی که مورد اذیت و آزار قرار گرفت، ابوبکر بود. کفار مکه او را به خاطر ایمانش اذیت می‌کردند تا جایی که از مکه بیرونش کردند و او ناچاراً به سرزمین حبشه مهاجرت نمود. بخاری در صحیح خود از عائشهل روایت کرده که او گوید: «تا جایی که می‌دانم پدر و مادرم همیشه دینداری می‌کردند. و روزی بر ما سپری نمی‌شد مگر آنکه پیامبرص در دو طرف روز یعنی صبح و شب به نزد ما می‌آمد[[36]](#footnote-36). هنگامی که مسلمانان از طرف کافران و مشرکان دچار انواع اذیت و آزار و شکنجه شدند، ابوبکر از شهر خود خارج شد و به سوی سرزمین حبشه هجرت کرد تا اینکه به مکانی به نام «برک الغماد» رسید. آنجا «ابن دغنه»، رئیس قبیله «قاره» ابوبکر را دید و به او گفت: ای ابوبکر، کجا می‌خواهی بروی؟ ابوبکر گفت: قوم من مرا از شهر و دیار خود بیرون کردند، می‌خواهم بر روی زمین سیر کنم و پروردگارم را پرستش نمایم. ابن دغنه گفت همانا کسی مانند تو هیچ‌گاه از شهر و دیار خویش خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند، زیرا تو برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کنی، صله رحم را به جا می‌آوری، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کنی، مهمان را میزبانی می‌کنی و در حق او نیکی می‌نمایی، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کنی. من تو را از ظلم و ستم امان می‌دهم. برگرد و پروردگارت را در سرزمین خود پرستش کن. پس ابوبکر برگشت و ابن دغنه هم او را همراهی نمود. ابن دغنه شب را در میان اشراف و بزرگان قریش گذراند و به آنان گفت: همانا کسی مثل ابوبکر هیچ گاه از شهر و دیار خود خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند. آیا مردی را بیرون می‌کنید که برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کند، صله رحم را به جا می‌آورد، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کند، مهمان را میزبانی می‌کند و در حق او نیکی می‌نماید، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کند؟! قریش پناه دادن ابوبکر از طرف ابن دغنه را رد نکردند و به ابن دغنه گفتند: به ابوبکر بگو تا - پروردگارش را در خانه خود پرستش نماید. در آنجا نماز بخواند و هر اندازه که می‌خواهد قرآن بخواند، ولی با این کارش ما را اذیت نکند و آن را آشکار نسازد، زیرا می‌ترسیم که زنان و فرزندانمان را فریب دهد. ابن دغنه این پیام را به ابوبکر رسانید. پس ابوبکر در آنجا ماند و پروردگارش را در خانه خود پرستش می‌کرد و نمازش را آشکار نمی‌ساخت و در غیر خانه‌اش قرآن نمی‌خواند. سپس ابوبکر پشیمان شد و نظرش عوض شد. از این‌رو در اطراف خانه‌اش مسجدی را بنا کرد و در آن نماز می‌خواند و قرآن را تلاوت می‌نمود. زنان و فرزندانِ مشرکان به او ناسزا می‌گفتند در حالی که از او تعجب می‌کردند و به او می‌نگریستند. ابوبکر مردی بود که بسیار گریه می‌کرد و هنگام خواندن قرآن نمی‌توانست جلو اشک چشمانش را بگیرد. چنین امری بزرگان قریش از مشرکان را به وحشت انداخت ؛ از این‌رو کسی را به سراغ ابن دغنه فرستادند. او نزد مشرکان قریش آمد. به او گفتند: ما ابوبکر را در پناه تو امان دادیم به شرطی که تنها در خانه خود پروردگارش را عبادت کند و کسی را از آن باخبر نسازد، اما اینک پا را از آن فراتر گذاشته و در اطراف خانه‌اش مسجدی را بنا ساخته و آشکارا در آن نماز می‌خواند و قرآن را تلاوت می‌نماید. ما می‌ترسیم که زنان و فرزندانمان را فریب دهد، پس او را از این کار باز دار. اگر دوست دارد که پروردگارش را در خانه‌اش پرستش نماید و بدان اکتفا می‌کند، این کار را بکند، و اگر این را قبول نکند و بخواهد آن را آشکار سازد، از وی بخواه که ذمه‌ات را بر تو باز گرداند و دیگر در امانت نباشد، زیرا ما بدمان می‌آید از اینکه پیمان تو را بشکنیم، و قبول نمی‌کنیم که ابوبکر عبادتش را علنی سازد. عایشه گفت: ابن دغنه نزد ابوبکر آمد و گفت: می‌دانی که به چه شرطی با تو پیمان بستم و امانت دادم، یا بر آن اکتفا می‌کنی و از آن تجاوز نمی‌کنی، و یا اینکه ذمه‌ام را به من باز می‌گردانی و دیگر در امان من نمی‌مانی؛ زیرا دوست ندارم قوم عرب بشنوند که من درباره مردی که با او پیمان بستم، پیمانم را شکستم. ابوبکر گفت: همانا من پناه و حمایتت را به تو باز می‌گردانم و به حمایت و حفاظت خداوندأ راضی‌ام»[[37]](#footnote-37).

زمانی که رسول خداص و ابوبکر هجرت نمودند، مشرکان قریش در قبال هر یک از آن دو جایزه‌ای تعیین کردند برای کسی که آنان را به قتل برساند یا اسیر گرداند[[38]](#footnote-38). آنان خاک را بر سر ابوبکر می‌پاشیدند. ابن اسحاق گوید: عبدالرحمن بن قاسم بن محمد برایم نقل کرد: هنگامی که ابوبکر از حمایت و پناه ابن دغنه بیرون رفت و به سمت کعبه حرکت کرد، در راه با یکی از نادانان قریش برخورد کرد و او خاک را بر سر ابوبکر پاشید. آنگاه ولید بن مغیره یا عاص بن وائل از کنار ابوبکر رد شد، ابوبکر به او گفت: آیا نمی‌بینی که این نادان چه کار می‌کند؟ او در جواب گفت: خودت این کار را کردی. و می‌گفت: چطور پروردگار تو را بردبار نگردانیده، چطور پروردگار تو را بردبار نگردانیده، چطور پروردگار تو را بردبار نگردانیده[[39]](#footnote-39).

ابوبکر، اولین کسی که از پیامبر**ص** دفاع کرد

هنگامی که مشرکان خواستند پیامبرص را در مکه بزنند یا به قتل برسانند، ابوبکر صدیق از او دفاع کرد و از این رو مشرکان ابوبکر را زدند. از عروه بن زبیر روایت است که گوید: «از عبدالله بن عمرو درباره شدیدترین اعمالی که مشرکان در حق رسول خداص انجام دادند، پرسیدم گفت: عقبه بن ابومعیط را دیدم که به طرف پیامبرص آمد و او در حال خواندن نماز بود. او عبایش را به دور گردن پیامبر انداخت و داشت به شدت پیامبر را خفه می‌کرد. آنگاه ابوبکر آمد تا او را از پیامبرص دور کند و گفت: آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید پروردگارم، الله است؟! در حالی که او با دلایل آشکار و روشن از جانب پروردگارتان به سوی شما آمده است»؟![[40]](#footnote-40) در حدیث اسماء آمده است: فریاد رسنده‌ای نزد ابوبکر آمد و گفت: رفیقت را دریاب و به فریادش برس. اسماء گوید: پس ابوبکر از پیش ما رفت در حالی که چهار تا گیسوی بافته شده داشت و می‌گفت: وای بر شما! آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید پروردگارم، الله است؟! پس مشرکان دست از سر پیامبرص برداشتند و به سوی ابوبکر هجوم آوردند. سپس ابوبکر به نزد ما برگشت و چیزی از گیسوهاى خود را نمى‌گرفت مگر اینکه برمى‌گشت[[41]](#footnote-41)و[[42]](#footnote-42).

ابوبکر، اولین کسی که به سوی خدا دعوت کرد

ابوبکر، اولین کسی بود که به سوی خدا دعوت نمود. او به خاطر محاسن و خوبی‌هایی که داشت، در نزد قریش دارای قدر و منزلت خاصی بود؛ از این‌رو شروع به دعوت مردم به سوی اسلام نمود. و بزرگان اهل شوری: عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده، به دست او مسلمان شدند، و این، برترین عمل است. وی همراه پیامبرص بیرون می‌رفت و در بازارها با پیامبرص، کفار را به سوی اسلام دعوت می‌کرد. و در امر دعوت، بیش از حد پیامبرص را یاری می‌کرد، بر خلاف دیگران، که هیچ یک از آنان تا این حد پیامبرص را یاری نکرده‌اند. او قبل از امر به قتال، همراه پیامبرص با حجت و برهان و بیان و دعوت، با کافران جهاد می‌کرد. همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَجَٰهِدۡهُم بِهِۦ جِهَادٗا كَبِيرٗا ٥٢﴾ [الفرقان: 52].

«بنابراین از کافران اطاعت مکن، و بوسیله آن ( قرآن) با آنان جهاد بزرگى بنما».

این سوره، یکی از سوره‌های مکی است که قبل از هجرت پیامبرص به مدینه و قبل از امر به قتال، نازل شده است. پس ابوبکرس در انواع جهاد با جان و مال، کامل‌ترین و پیشقدم‌ترین صحابه بوده است، زیرا او قبل از امر به قتال و بعد از امر به قتال، جهت قیام برای دعوت به ایمان، در مکه و مدینه جهاد نموده است. او مشرکان را به اسلام دعوت می‌کرد و با آنان مناظره و بحث می‌نمود. به همین خاطر پیامبرص در حدیث صحیحی می‌فرماید: «إنَّ أمن الناس عليّ في صحبته وذات یده أبوبکر»[[43]](#footnote-43). «همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش و یاری و رفاقت بر من منت نهاده است». رفاقت و همراهی، با جان است و ذات الید همان مال است . سپس پیامبرص خبر داده که ابوبکر برای پیامبرص، منت‌گذارترین افراد از مردم در جان و مال است[[44]](#footnote-44).

ابوبکر، اولین کسی که مالش را جهت نصرت و یاری اسلام بذل نمود

امام احمد از ابو معاویه از اعمش از ابوصالح از ابوهریره از پیامبرص روایت نموده که ایشان فرمودند: «مَا نَفَعَنِى مَالٌ قَطُّ مَا نَفَعَنِى مَالُ أَبِى بَكْرٍ. قَالَ فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ هَلْ أَنَا وَمَالِى إِلاَّ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»[[45]](#footnote-45). «هیچ گاه مالی به اندازه مال ابوبکر به من نفع نرسانیده است. ابوبکر گریه کرد و گفت: ای رسول خداص من و مالم فقط برای تو و در خدمت تو هستیم». این حدیث صراحتاً بیان می‌دارد که چنین فضیلتی مختص به ابوبکر است و علی یا کسی دیگر، از این فضیلت بی‌بهره هستند.

همچنین روایت شده است: «وکان یقضي في مال أبي بکر کما یقضي في مال نفسه»[[46]](#footnote-46). «پیامبرص در مال ابوبکر تصرف می‌کرد آن گونه که در مال خودش تصرف می‌نمود».

انفاق ابوبکر، تهیه خوراک و پوشاک پیامبرص نبود، چون خداوند پیامبرش را از مال تمامی مردم، بی‌نیاز کرده است، بلکه انفاق وی در حقیقت کمک و یاری دادن پیامبرص جهت برپایی ایمان بود.

انفاق او و کمک‌های مالی‌ای که در صدر اسلام انجام داد، برای نجات و رهایی مؤمنان بود که کافران آنان را اذیت می‌کردند یا قصد کشتن آنان را داشتند، مانند خرید هفت برده‌ای که به خاطر خداوند شکنجه و اذیت و آزار می‌شدند. یکی از آن برده‌هایی که توسط ابوبکر آزاد شد، بلال بود. عمرس گوید: ابوبکر سرور ماست و سرور ما را آزاد کرد. منظورش، بلال بود[[47]](#footnote-47). و انفاق و کمک‌های مالی ابوبکر به مؤمنانِ نیازمند به خاطر نصرت و یاری اسلام بود، زمانی که تمام مردم دشمن اسلام بودند. و امثال چنین مالی امکان ندارد که باقی بماند. به همین خاطر است که پیامبر ص در حدیثی که بر صحت آن اتفاق است، هنگامی که میان عبدالرحمن بن عوف و خالد بن ولید اختلاف و جر و بحث بود، فرمود: «لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى ، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلاَ نَصِيفَهُ»[[48]](#footnote-48). «به اصحاب و یاران من ناسزا نگوئید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر هر یک از شما به اندازه کوه اُحد، طلا (و جواهرات) را (در راه خدا) انفاق کند، به یک مد، و نصف مدِ آن نمی‌رسد».

همانا غذا دادن به شخص گرسنه از نوع صدقه مطلقی است که هر فرد می‌تواند تا روز قیامت آن را انجام دهد. بنابراین انفاق و کمک‌های مالی ابوبکر تنها به خاطر تأمین مخارج و مایحتاج پیامبرص و مؤمنان نبود، بلکه جهت نصرت و یاری اسلام بود و فضیلت او در همین است. یعقوب بن سلیمان در تاریخش می‌گوید: حمیدی برای ما نقل نموده و گفت که سفیان برای ما نقل نموده و هشام از پدرش برای سفیان نقل نموده است که ابوبکر اسلام آورد در حالی که چهل هزار درهم داشت. او همه آن را در راه خدا خرج کرد؛ از جمله بلال، عامر بن فهیره، زنیره، نهدیه و دخترش، کنیز بنی مؤمل، و ام عبیس را آزاد نمود[[49]](#footnote-49). ابوقحافه به ابوبکر گفت: ای پسرم، می‌بینم که برده‌های ضعیف را آزاد می‌کنی، به راستی اگر افرادی را آزد کنی که از طرف کافران و مشرکان حمایت شوى. ابوبکر گفت: همانا من آنچه را که دوست دارم (یعنی رضایت و خشنودی خدا)، می‌خواهم[[50]](#footnote-50).

ابوبکر هنگامی که هجرت نمود، مالش را همراه خود برد و ابوقحافه آمد و به خانواده‌اش گفت: ابوبکر خودش رفت، پس آیا مالش را پیش شما به جا گذاشت یا آن را با خود برد؟ اسماء گفت: آن را به جا گذاشت و من مقداری از آن را در روزن خانه گذاشته بودم، آن را آوردم و گفتم این همان مال است، تا خیالش راحت شود و خوشحال شود که ابوبکر آن مال را برای زن و فرزندانش به جا گذاشته است. ابوقحافه هیچ از آن مال را نخواست، و این نشان دهنده ثروتمندی و بی‌نیازی‌اش می‌باشد. اصحاب صفه انسان‌های فقیری بودند، پیامبرص ابوبکر را تشویق کرد که به آنان غذا دهد. پس او سه نفر را با خود به خانه برد و پیامبرص ده نفر را با خود به خانه برد[[51]](#footnote-51). ابوبکر صدیق مخارج و نفقه مسطح بن أثاثه که از خویشاوندان دورش بود، تأمین می‌کرد. مسطح یکی از کسانی بود که در ماجرای قصه افک دست داشت ؛ از این‌رو ابوبکر سوگند خورد که دیگر مخارج و نفقه او را تأمین نکند. به همین خاطر خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ٢٢﴾ [النور: 22].

«آن‌ها که از میان شما داراى برترى (مالى) و وسعت زندگى هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند، آن‌ها باید عفو کنند و چشم بپوشند، آیا دوست نمى‏دارید خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است».

آنگاه ابوبکر گفت: چرا، به خدا قسم، دوست دارم که خداوند مرا ببخشد. از این‌رو تأمین مخارج و نفقه مسطح را از سر گرفت. حدیثی که در این باره وارد شده، در صحیح بخاری و مسلم وجود دارد[[52]](#footnote-52) و[[53]](#footnote-53).

فضیلت و برتری پیشی گرفتن برای انفاق مال و جنگیدن با دشمنان، و اینکه ابوبکر برای این دو مورد از همه صحابه پیشقدم‌تر بوده است

هرآیه‌ای که درباره مدح و ستایش انفاق‌کنندگان در راه خدا نازل شده، ابوبکر اولین کسی است که از میان امت مصداق و مراد آیه است؛ مانند این فرموده خداوند متعال: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْ﴾ [الحدید: 10].

«کسانى که قبل از پیروزى فتح مکه انفاق کردند و جنگیدند (با کسانى که پس از پیروزى انفاق کردند) یکسان نیستند، آن‌ها بلند مقام‌تر از کسانى هستند که بعد از فتح مکه انفاق نمودند و جهاد کردند».

بنابراین، کسانی که قبل از صلح حدیبیه در انفاق مال و جنگیدن با دشمنان پیشی گرفته‌اند، برتر از کسانی هستند که بعد از آنان اقدام به چنین کاری کردند. و ابوبکر از تمامی آنهایى که در انفاق و قتال پیشی گرفته‌اند، برتر و افضل است، زیرا او از زمانی که به پیامبرص ایمان آورده بود، تا جایی که می‌توانست مالش را در راه خدا انفاق می‌کرد و با دشمنان اسلام جهاد و مبارزه می‌نمود.

هر کسی که زود اسلام آورده باشد برتر از دیگران نیست. از این‌رو عمر از جمله کسانی است که پس از سی و نه نفر، اسلام آورد در حالی که براساس نصوص صحیح از اغلب کسانی که پیش از او مسلمان شدند، افضل و برتر است.

یکی دیگر از آیاتی که درباره مدح و ستایش انفاق کنندگان و مجاهدان در راه خدا نازل شده و ابوبکر اولین فردی است که مصداق و مراد آن است، این فرموده خداوند است: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ٢٠﴾ [التوبة: 20][[54]](#footnote-54).

«آنها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است، و آن‌ها پیروز و رستگارند».

پیشی گرفتن ابوبکر از عمر در انفاق مال

در سنن ترمذی و سنن ابوداود از عمرس روایت است که گوید: «رسول خداص به ما دستور داد که به فقرا و نیازمندان صدقه دهیم. من هم این کار را کردم و با رضایت خود قسمتی از مالم را به او دادم تا آن را به نیازمندان بدهد. آنگاه فرمود: چه چیزی را برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای؟ گفتم: به اندازه همین مقداری که انفاق نمودم. و ابوبکر تمام آنچه که در نزدش بود آورد. پیامبرص فرمود: ای ابوبکر، چه چیزی را برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای؟ گفت: خدا و رسولش را برای‌شان باقی گذاشتم. (عمر گوید) گفتم: هرگز در هیچ کاری از او پیشی نمی‌گیرم»[[55]](#footnote-55)و[[56]](#footnote-56).

ابوبکر، یار و رفیق همیشگی پیامبر**ص**؛ فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر**ص**، مقاصد آن، و پیشی گرفتن ابوبکر در آن

کلمه «الصحبة» اسم جنس است که هم شامل مصاحبت و رفاقت کم می‌شود و هم شامل مصاحبت و رفاقت زیاد. گفته می‌شود: یک ساعت، یک روز، یک جمعه، یک ماه، یک سال و همه عمر، او را مصاحبت و همراهی نمود.

فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر**ص**

در حدیث صحیحی از پیامبرص ثابت شده که ایشان فرمودند: «یأتي زمان یغزو فئام من الناس، فیقال لهم: هل فیکم من صحب النبي ج. وفي لفظ: هَلْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ج؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ لَهُمْ، ثُمَّ يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ، فَيُقَالُ: هَلْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى مَنْ صَحِبَ من صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ ج؟ فَيَقُولُونَ : نَعَمْ ، فَيُفْتَحُ لَهُمْ ، ثُمَّ يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ، فیقال لهم: هل فیکم من رأی من رأی من رأی رسول الله ج؟ وفي لفظ: من صحب من صحب من صحب رسول الله ج؟ فیقولون: نعم، فیفتح لهم وفي لفظ: «فیذکر الطبقة الرابعة کذالك»[[57]](#footnote-57). «زمانی فرا خواهد رسید که گروهی از مردم به جهاد می‌روند. و (از یکدیگر) می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه پیامبر خداص بوده است (صحابی)؟ می‌گویند: بلی. و پیروز می‌شوند. سپس،‌ زمانی فرامی‌رسد که می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه صحابه پیامبر خداص بوده است(تابعی)؟ می‌گویند: بلی. و پیروز می‌شوند. سپس زمانی فرا می‌رسد که می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که با تابعین همراهی کرده باشد؟ یعنی تبع تابعی باشد. می‌گویند: بلی. و فتح پیروزی نصیب‌شان می‌گردد». (حدیث فوق در مورد فضیلت صحابه، تابعین و تبع تابعین می‌باشد). در لفظ دیگری آمده است: «پیامبرص طبقه چهارم را به همان صورت ذکر می‌کند». در این حدیث پیامبرص حکم پیروزی انسان‌ها بر دشمنان را به مصاحبت و همراهی با او و دیدن او معلق کرده و پیروز گردانیدن مؤمنان از طرف خداوند، به خاطر کسی بوده که پیامبرص را دیده و به او ایمان آورده است. این ویژگی برای افراد دیگری غیر از صحابه ثابت نمی‌شود اگر چه اعمال نیک آنان بیشتر از اعمال نیک هر یک از اصحاب و یاران پیامبرص باشد.

پیشی گرفتن ابوبکر در مصاحبت و همراهی پیامبر**ص**

ابوبکر صدیق در بالاترین قله مصاحبت و رفاقت و بالاترین مراتب آن است، زیرا او از زمانی که پیامبرص مبعوث شده تا زمانی که از دنیا رفته، همواره یار و رفیق و مددکار او بوده است. به راستی اگر تمام مدتی که ابوبکر با پیامبرص بوده، شمارش شود. بی‌شک آن اوقاتی که تنها ابوبکر با پیامبرص بوده و به ابوبکر اختصاص دارد، چند برابر اوقاتی است که به هر یک از صحابه اختصاص دارد. اما اوقاتی که هم ابوبکر و هم دیگر صحابه با پیامبرص بوده‌اند، به هیچ یک از آنان اختصاص ندارد.

اما نهایت شناخت و محبت ابوبکر نسبت به پیامبرص و تصدیق پیامبرص از جانب او، چیزی است که ابوبکر در آن بر سایر صحابه برتری‌ دارد؛ برتری‌ای که کاملاً او را از دیگران جدا نموده‌، به گونه‌ای که چنین امری بر هیچ یک از کسانی که به احوال و اوضاع صحابه شناخت و آگاهی دارند، پوشیده نیست. و اما کسی که به احوال و اوضاع صحابه شناخت ندارد، شهادتش پذیرفته نمی‌شود. همچنین نفع و فایده ابوبکر برای پیامبرص و یاری دادن او در راه دین و دعوت اسلام از جانب ابوبکر، چیزی است که وی در آن بر سایر صحابه برتری و پیشی دارد.

اموری که ذکر شد، همان مقاصد و مزایای مصاحبت و رفاقت پیامبرص است و صحابه شایستگی آن را دارند که به خاطر آن بر دیگران برتری یابند. ابوبکر در این فضیلت، از لحاظ مقدار، نوع، صفت و فایده آن ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که دیگر صحابه فاقد آن هستند. و حدیثی که ابودرداء از پیامبرص روایت نموده است، بر این امر دلالت دارد؛ آنجا که پیامبرص می‌فرماید: «وَوَاسَانِى بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ» «ابوبکر با جان و مالش، مرا یاری داد»[[58]](#footnote-58).

ابوبکر، یار و رفیق پیامبر**ص** در سفر هجرت به مدینه، دلالت آیة «إلا تنصروه» بر أفضل بودن ابوبکر به هفت دلیل

بدون شک فضیلتی که در سفر هجرت به مدینه برای ابوبکر حاصل شده، برای هیچ یک از صحابه حاصل نشده و این، چیزی است که قرآن، سنت و اجماع بر آن دلالت دارد. پس این فضیلت و برتری برای ابوبکر ثابت است ولی برای عمر، عثمان، علی و دیگر صحابه ثابت نیست. خداوند می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٤٠﴾ [التوبة: 40][[59]](#footnote-59).

«اگر او را یارى نکنید، خداوند او را یارى کرد، (و در مشکل‌ترین ساعات، او را تنها نگذاشت،) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالى که دومین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت)، در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود مى‏گفت: «غم مخور، خدا با ماست!» در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد، و با لشکرهایى که مشاهده نمى‏کردید، او را تقویت نمود، و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد، (و آن‌ها را با شکست مواجه ساخت،) و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است، و خداوند عزیز و حکیم است».

با توجه به این آیه کریمه، چند فضیلت برای ابوبکر صدیق وجود دارد که عبارتند از:

1. اینکه کافران او را بیرون کردند:

کافران پیامبرص را بیرون کردند و از عبارت «ثاني اثنین» (دومین نفر) لازم می‌آید که کافران، هم پیامبر و هم ابوبکر را بیرون کرده باشند و به همین صورت بوده و در واقع کافران هردو را بیرون کردند. البته در حقیقت کافران همه مهاجرین را بیرون کردند همان طور که خداوند می‌فرماید: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨﴾ [الحشر: 8].

«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آن‌ها فضل خداوند و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آن‌ها راستگویانند».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ ٣٩ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ﴾ [الحج:39-40].

«به کسانى که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته‏اند، و خدا بر یارى آن‌ها تواناست. همان‌ها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه مى‏گفتند: پروردگار ما، خداى یکتاست!».

کافران بدین خاطر مسلمانان را از خانه و کاشانه خود بیرون کردند که آنان نمی‌گذاشتند مسلمانان با حالت ایمان در مکه اقامت کنند و از آن طرف مسلمانان هم به هیچ وجه حاضر به ترک ایمان نبودند، از این‌رو کافران و مشرکان مکه، مسلمانان را از آنجا بیرون کردند، چون آنان مؤمن بودند[[60]](#footnote-60).

1. اینکه ابوبکر تنها یار و رفیق پیامبرص در غار ثور بود:

کسی که همراه پیامبرص بود هنگامی که خداوند او را یاری کرد، بدان گاه که کافران او را از مکه بیرون کردند، ابوبکر بود. او دومین نفر بود و خدا سومین‌شان بود. فرموده «ثانی اثنین» دلالت بر کمی عدد دارد، زیرا عدد یک، کمترین چیز ممکن است، پس وقتی که فقط یک نفر، همراه پیامبرص بوده باشد، این امر نشان می‌دهد که عدد یک، در نهایت قلت و کمی است.

به علاوه، در جاهایی که از میان بزرگان صحابه یک نفر با پیامبرص بوده، ابوبکر همان یک نفر بوده است ؛ مانند سفر پیامبرص در هجرت به مدینه، قرار گرفتن پیامبر در میان سایبان که جز ابوبکر کسی با او نبود، و مانند خارج شدن پیامبرص به سوی قبائل عرب جهت دعوت‌شان به اسلام، که از میان بزرگان صحابه تنها، ابوبکر با او بود. کسانی که به احوال پیامبرص شناخت و آگاهی دارند، متفق‌اند که این اختصاص به مصاحبت و همراهی پیامبرص برای کس دیگری غیر از ابوبکر حاصل نشده است[[61]](#footnote-61).

1. ابوبکر، یار و رفیق پیامبرص در غار بود:

فضیلتِ بودن در غار ثور همراه پیامبرص برای ابوبکر بنا به نص قرآن ثابت است. و در صحیح بخاری و صحیح مسلم در حدیثی که انس از ابوبکر صدیق روایت کرده، آمده است که او گفت: «نَظَرْتُ إِلَى أَقْدَامِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى رُءُوسِنَا وَنَحْنُ فِى الْغَارِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ إِلَى قَدَمَيْهِ أَبْصَرَنَا تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ مَا ظَنُّكَ بِاثْنَيْنِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا»[[62]](#footnote-62). «به قدم‌های مشرکان بر بالای سرمان در حالی که در غار بودیم نگاه کردم و گفتم: ای رسول خدا، اگر یکی از آنان به زیر پاهای خود نگاه کند، بدون شک ما را می‌بیند. پیامبرص فرمود: ای ابوبکر، درباره دو نفری که سومین‌شان خداست، چه گمانی داری»؟ این حدیث در عین اینکه اهل علم بر صحت آن اتفاق نظر دارند و آن را تلقی به قبول نموده‌اند، قرآن نیز معنای آن را تأیید می‌کند[[63]](#footnote-63).

1. اینکه ابوبکر یار و رفیق همیشگی پیامبرص است:

فرموده ﴿إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ﴾ تنها به مصاحبت و همراهی پیامبرص در غار ثور اختصاص ندارد، بلکه ابوبکر یار و رفیق همیشگی پیامبرص است. کسی که کمال هم‌نشینی با پیامبر داشته و کس دیگری در این امر با او مشارکت ندارد. پس کمال مصاحبت و رفاقت پیامبرص به ابوبکر اختصاص دارد. این چیزی است که کسانی که از احوال پیامبرص و یارانش آگاه باشد، بدان معترفند و در آن هیچ اختلافی ندارند، همچنان که در حدیثی که بخاری از ابودرداء روایت نموده آمده است که پیامبرص در بخشی از آن حدیث می‌فرمایند: «هل أنتم تارکوا لي صاحبي» «آیا شما دست از سرِ رفیقم بر نمی‌دارید»؟ این حدیث بیان می‌دارد که پیامبرص، تنها ابوبکر را به یار و رفیق خود مختص گردانیده با وجودی که دیگران را نیز، جزو اصحاب و یاران خود قرار داده است. اما در این حدیث، پیامبر، ابوبکر را به کمال مصاحبت و هم‌نشینی خود، مختص گردانیده است. از این‌روست که بعضی از علما گفته‌اند: فضائل ابوبکر صدیق، ویژگی‌ها و خصوصیاتِ اوست که کسی در آن، با وی مشارکت ندارد[[64]](#footnote-64).

5- اینکه ابوبکر، بر پیامبرص شفقت و دلسوزی نمود:

فرموده ﴿لَا تَحۡزَنۡ﴾ نشان می‌دهد که یار و رفیق پیامبر، بر او شفقت و دلسوزی نموده، دوستش داشته، و یار و یاورش بوده که نگرانش شده است؛ زیرا انسان در حالت ترس، نگران کسی است که دوستش دارد. نگرانی ابوبکر به نسبت پیامبرص بدین خاطر بوده که مبادا پیامبرص کشته شود و در نتیجه اسلام از بین برود. به همین خاطر هنگامی که در سفر هجرت به مدینه با پیامبر بود، یک بار در جلویش راه می‌رفت و باری دیگر در پشت سرش . پیامبرص علت این کار را از او پرسید. ابوبکر گفت: «وقتی به یاد می‌آورم که ممکن است کافران در کمین تو نشسته باشند، آن وقت در پیش رو قرار می‌گیرم، و وقتی به یاد می‌آورم که ممکن است کافران به دنبال تو باشند، آن وقت پشت سرت قرار می‌گیرم». احمد آن را در مبحث فضائل صحابه روایت کرده و گوید: وکیع از نافع از ابن عمر از ابن ابوملیکه برای ما نقل نموده است که: «هنگامی که پیامبرص به مدینه هجرت نمود، ابوبکر با او بیرون رفت و به طرف غار ثور حرکت کردند. راوی ‌گوید: ابوبکر مدام پشت سر پیامبرص و جلوی او راه می‌رفت. پیامبرص به او گفت: تو را چه شده که این چنین می‌کنی؟ ابوبکر گفت: ای رسول خدا، می‌ترسم که کسی از مشرکان از پشت تو را بگیرد، از این رو پشت سر تو حرکت می‌کنم، و می‌ترسم که کسی از مشرکان از پیش رو بیاید و به تو برسد، از این‌رو جلویت می‌افتم. راوی گوید: هنگامی که به غار رسیدیم، ابوبکر گفت: ای رسول خدا، همچنان این کار را می‌کنم تا بر آن پیروز می‌شوم». نافع گوید که مردی از ابن ابوملیکه برای من نقل نموده که ابوبکر سوراخی را در غار دید و پایش را روی آن گذاشت و گفت: ای رسول خدا، اگر از این سوراخ گزند یا نیشی باشد، بگذار به من برسد. ابوبکر راضی نمی‌شد که در خطرات و گزند‌ها و آسیب‌هایی که ممکن بود پیش بیاید، مانند پیامبرص باشد، بلکه جان او را بر خود مقدم می‌داشت و حاضر بود که هر گزند و آسیبی متوجه او شود اما کم‌ترین آسیب به پیامبرص نرسد. او راضی نمی‌شد که رسول خداص کشته شود و حال آنکه او زنده بماند، بلکه این امر را بر می‌گزید که جان و خانواده و مالش را فدای پیامبرص کند. و این بر هر مؤمنی واجب است و ابوبکر صدیق از همه مؤمنان بیشتر آن را عملی ساخت[[65]](#footnote-65).

1. مشارکت نمودن با پیامبرص در معیت و همراهی ویژه الهی:

فرموده: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ در مشارکت نمودن ابوبکر صدیق با پیامبرص در این معیت و همراهی، صریح است. معیتی که مختص به ابوبکر است و نصیب هیچ یک از مخلوقات نشده است. این فرموده نشان می‌دهد که خداوند با کمک و یاری کردنشان بر دشمنان، با آنان بوده است. پیامبرص خبر داده بود که: ای ابوبکر، همانا خداوند من و تو را یاری می‌دهد و ما را بر کافران یاری می‌دهد؛ یاری بزرگداشت و محبت، همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ ٥١﴾ [غافر: 51].

«ما به یقین پیامبران خود و کسانى را که ایمان آورده‏اند، در زندگى دنیا و (در آخرت) روزى که گواهان به پا مى‏خیزند یارى مى‏دهیم».

فرموده ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ نهایت مدح و ستایش ابوبکر است، چون این آیه نشان می‌دهد که او از جمله کسانی است که با حالت ایمان پیامبرص را دیده، ایمانی که مقتضی نصرت و یاری خداوند برای او همراه پیامبر در چنین حالی است که عامه مردم در آن فروگذار شده و بی‌نصیب از یاری گشته‌اند، مگر کسی که خداوند یاری‌اش کرده باشد. به همین خاطر سفیان بن عیینه گفته است: «همانا خداوند به خاطر پیامبرش تمام مردم را نکوهش کرده بجز ابوبکر[[66]](#footnote-66). و گفته که هر کس مصاحبت و همراهی او با پیامبرص را انکار نماید، کافر گشته است، زیرا او در این صورت قرآن را تکذیب نموده است». گروه دیگری از علما مانند ابوالقاسم سهیلی و دیگران گفته‌اند: این معیت و همراهیِ خاص برای کسی غیر از ابوبکر ثابت نشده است. همچنین این بخش از گفته پیامبرص که می‌فرماید: «ما ظنك باثنین الله ثالثهما» «درباره دو نفری که خدا سومین‌شان است، چه گمانی داری»؟ نشان دهنده همین امر است. همان طور که اختصاص آن دو به معیت خاص خداوند با لفظ و ظاهر عبارت، ظاهر و آشکار است، در معنا و واقع هم ظاهر و آشکار است. به پیامبرص گفته می‌شد: «محمد رسول الله»: (محمد، رسول خدا) پس زمانی که ابوبکر بعد از او به خلافت رسید، مردم به او می‌گفتند: «خلیفة رسول الله» «جانشین رسول خدا». آنان کلمه «خلیفه» را به کلمه «رسول الله» اضافه می‌کردند که این کلمه هم به «الله» اضافه شده است. کلمه‌ای که به کلمه اضافه شده به «الله» اضافه شده، در حقیقت به خود «الله» اضافه شده است. این تعبیری که مسلمانان برای ابوبکر به کار می‌بردند، دقیقاً فرموده «إن الله معنا» و «ما ظنك باثنین الله ثالثهما» را محقق می‌سازد. هنگامی که بعد از او عمر به خلافت رسید، مردم به او می‌گفتند: «امیر المؤمنین»: (امیر مؤمنان) بدین صورت ویژگی‌ای که ابوبکر به وسیله آن از سایر صحابه جدا می‌شد، از بین رفت[[67]](#footnote-67).

1. ینکه ابوبکر در حال فرو فرستادن آرامش و یاری از جانب خدا، یار و همراه پیامبرص بود: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا﴾ [التوبة: 40].

«در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد، و با لشکرهایى که مشاهده نمى‏کردید، او را تقویت نمود».

اگر کسی در هنگام خطر و ترس شدید یار و رفیق پیامبرص باشد، به طریق اولی هنگام یاری و کمک از جانب خداوند متعال یار و رفیق اوست. پس نیازی نیست که مصاحبت و همراهی ابوبکر با پیامبرص در این موقع ذکر شود، چون لفظ آیه و موقعیت و حالتی که آیه در آن نازل شده، بر چنان امری دلالت دارد. هر گاه معلوم گردد که ابوبکر یار و رفیق پیامبرص در غار بوده، معلوم می‌گردد که آنچه در این هنگام برای پیامبرص حاصل شده، از قبیل فرو فرستادن آرامش بر او و یاری دادن او با سپاهیانی از فرشتگان که مردم آنان را نمی‌دیدند، برای رفیق و همراهش هم حاصل شده است. و در این، نعمت‌ها و فضل بسیار بزرگتری از آنچه که برای سایر مردم حاصل می‌شود، برای ابوبکر حاصل شده است. و این، از بلاغت قرآن و بیان شیوا و زیبایش است[[68]](#footnote-68).

ماجرای سفر ابوبکر با پیامبر **ص** در هجرت به مدینه

بخاری در صحیح خود از عروه و او هم از عایشهل روایت نموده که وی گفت: «گروهی از مسلمانان به حبشه هجرت نمودند و ابوبکر خود را برای هجرت آماده نمود[[69]](#footnote-69). آنگاه پیامبرص به وی گفت: آرام باش، چون من امیدوارم که به من اجازه هجرت داده شود . ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد آیا برای هجرت امیدواری؟ پیامبرص فرمود: بله. پس ابوبکر در نزد پیامبرص ماند تا همراه و رفیق او باشد. و به مدت چهار ماه از برگ درخت طلح به دو شتری که نزدش بود، علف داد. عروه گوید که عایشه گفت: هنگامی که روزی از روزها در اول نیم روز در خانه‌مان نشسته بودیم، یکی به ابوبکر گفت: این شخص، رسول خداست که با جامه‌ای خود را پوشانده و دارد می‌آید، عجیب است که در این وقت به نزد ما می‌آید. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایش باد! به خدا قسم، در این وقت برای کاری آمده است. پیامبرص آمد و اجازه ورود خواست. به او اجازه داده شد و او داخل شد. هنگام دخول به ابوبکر فرمود: اینان را از نزد خود بیرون کن. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، پدرم فدایت باد اینان خانواده تو هستند. پیامبرص فرمود: بله همانا به من اجازه خروج از مکه داده شده است. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خداص، پس من همراه تو هستم؟ پیامبرص فرمود: بله. ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد ای رسول خدا، پس یکی از این دو شتر را بگیر و سوار آن شو. پیامبرص فرمود: در مقابل عوضی آن را می‌گیرم»[[70]](#footnote-70).

ابن اسحاق گوید: هنگامی که رسول خداص تصمیم گرفت از مکه خارج شود، نزد ابوبکر بن ابوقحافه آمد. سپس هردو از روزنه دیوار ابوبکر در پشت خانه‌اش، بیرون رفتند[[71]](#footnote-71). در روایتی از بخاری آمده است: «سپس هردو سوار شتر شدند و به راه افتادند تا اینکه به غار ثور رسیدند. آنگاه در آن پنهان شدند»[[72]](#footnote-72). و در صحیح بخاری و صحیح مسلم از براء بن عازب آمده که گوید: ابوبکرس از عازب، پالان شتری را به سیزده درهم خرید. ابوبکر به عازب گفت: به براء بگو که این پالان شتر را برایم بیاورد. عازب گفت: نه، این کار را نمی‌کنم تا اینکه برای ما نقل کنی که تو و رسول خداص چه کار کردید هنگامی که از مکه بیرون رفتید و حال آنکه مشرکان به دنبال شما بودند. ابوبکر گفت: از مکه کوچ کردیم و شب و روز در راه بودیم و نخوابیدیم تا اینکه به ظهر رسیدیم. نیم روز فرا رسید و راه خلوت بود و احدی در آن عبور نمی‌کرد، تا اینکه به تخته سنگ بزرگی رسیدیم که سایه داشت و هنوز خورشید بر آن نتابیده بود. در نزدیکی آن پیاده شدیم. آنگاه به طرف آن تخته سنگ آمدم و با دستم جایی را هموار و صاف کردم تا پیامبرص در سایه آن بخوابد. سپس پوستین را گسترانیدم و گفتم: ای رسول خدا، بخواب و من اطرافت را برانداز می‌کنم و نگهبانی می‌دهم مبادا دشمنی باشد. من اطرافش را به دقت نگاه می‌کردم که ناگهان چوپانی را دیدم که با گوسفندانش به طرف آن تخته سنگ می‌آمد و همانند ما می‌خواست در سایه آن استراحت کند. به او برخورد کردم و گفتم: تو پسر کی هستی؟ گفت: پسر مردی از قبیله قریش. نامش را برد که من آن را می‌شناختم. سپس به او گفتم: آیا در گوسفندانت شیر هست؟ گفت: بله. گفتم: آیا مقداری شیر را برایم می‌دوشی؟ گفت: بله. سپس گوسفندی را گرفت. گفتم: پستانش را از مو و خاک و خاشاک پاک کن. آنگاه شیر را در کاسه‌ای که به همراهش بود برایم دوشید و آن را پر از شیر کرد. گفت: مشکی دارم، آن را برای رسول خداص پر از آب می‌کنم تا از آن بنوشد و وضو بگیرد. ابوبکر گفت: پس نزد پیامبرص آمدم و دوست نداشتم از خواب بیدارش کنم. نزدیکش رسیدم دیدم که بیدار شده است. بر روی شیر، آب ریختم تا تهِ آن خنک شود. گفتم: ای رسول خداص، از این شیر بنوش. پیامبرص آن قدر نوشید تا من راضی شدم. سپس فرمود: آیا وقت آن نرسیده که حرکت کنیم؟ گفتم: چرا. آنگاه بعد از ظهر به راه افتادیم. سراقه بن مالک به دنبال ما آمد در حالی که ما در زمینِ هموار و سخت بودیم. گفتم: ای رسول خدا، او دارد به ما می‌رسد. پیامبرص فرمود: غم مخور، چرا که خدا با ماست. آنگاه پیامبرص او را نفرین کرد. اسب سراقه تا شکمش در زمین فرو رفت و نتوانست از آن خارج شود. سراقه گفت: من می‌دانم که شما علیه من دعا کرده‌اید، اینک برای من دعای خیر کنید، چون خداوند با شما بوده که من نتوانستم به شما گزندی برسانم. آنگاه خداوند را به فریاد طلبید و نجات یافت. سپس برگشت و به هر کس می‌رسید، می‌گفت: آنچه که اینجا بوده برای شما بس است و به هیچ وجه نمی‌توانید از آن عبور کنید. پس هر کس را می‌دید، او را برمی‌گرداند. ابوبکر گفت: و به نفع ما کار را به اتمام رسانید. تا آنجا که راوی گوید که ابن شهاب گفت: عبدالرحمن بن مالک مدلجی که برادرزاده سراقه است گفت: فرستاده قریش نزد ما آمدند و دیه هر کدام از رسول خداص و ابوبکر را مقرر کردند برای کسی که او را بکشد یا اسیرش گرداند[[73]](#footnote-73).

در آن شبی که پیامبرص از مکه خارج شد، صبحش مشرکان فهمیدند که وی خارج شده و این خبر انتشار یافت. مشرکان به دنبال رهگذران فرستادند و به آنان پول هنگفتی جهت کشتن یا اسیر کردن پیامبرص و ابوبکر دادند. اینکه مشرکان پول هنگفتی به کسی می‌دادند که ابوبکر را بیاورد، دلیل بر آن است که آنان رابطه محبت و دوستی ابوبکر با رسول خداص را می‌دانستند و فهمیده بودند که ابوبکر دشمنشان است[[74]](#footnote-74).

ابوبکر، با تقواترین فرد امت اسلام

ابوبکر صدیق بنا به نص قرآن و سنت نبوی، با تقواترین فرد امت است ؛ در قرآن خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠﴾ [اللیل: 17-20].

«به زودی باتقواترین مردم از آن (آتش سوزان) دور داشته می‌شود. همان کسی که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا پاک شود. و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد. بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست».

بسیاری از علما بر این باورند که این آیه درباره ابوبکر نازل شده است. ابن جریر در تفسیر خود با سند از عبدالله بن زبیر و دیگران نقل کرده که این آیه درباره ابوبکر نازل شده است. همچنین ابن ابوحاتم و ثعلبی از عبدالله و سعید بن مسیب روایت کرده‌اند که آیه مذکور در شأن ابوبکر نازل شده است. ابن ابوحاتم در تفسیر خود ذکر کرده است: پدرم برای ما نقل کرده که محمد بن ابوعمر عدنی برای ما نقل نمود که سفیان برای ما نقل نموده که هشام بن عروه از پدرش برای ما نقل کرده و گوید: ابوبکر هفت برده‌ای که به خاطر خداوند شکنجه و اذیت و آزار می‌شدند، آزاد نمود که عبارتند از: بلال، عامر بن فهیره، نهدیه و دخترش، زنیره، ام عبیس و کنیز بنی المؤمل. سفیان گوید: زنیره، زنی رومی و کنیز بنی عبدالدار بود. هنگامی که مسلمان شد، بینایی خود را از دست داد. مشرکان گفتند: لات و عزی او را کور کرده است. او می‌گفت که من لات و عزی را قبول ندارم و به آن‌ها کافرم. سپس خداوند بینائی‌اش را به وی بازگرداند. بلال هم در حالی که زیر سنگ گذاشته شده بود و شکنجه می‌شد، ابوبکر او را خرید و آزادش کرد. مشرکان گفتند: اگر تنها یک اوقیه[[75]](#footnote-75) بپردازی، او را به تو می‌فروشیم. ابوبکر گفت: اگر قیمت او را یکصد اوقیه هم قرار دهید، او را از شما می‌خرم. سفیان گوید: آنگاه این آیه درباره‌اش نازل شد: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى...﴾ تا آخر سوره[[76]](#footnote-76).

اگر به فرض گفته شود که همه صحابه مشمول این آیه هستند، باید گفت که ابوبکر مستحق‌ترین و شایسته‌ترین فرد امت است که مشمول آن شود. بنابراین او با تقواترین و برترین فرد این امت است؛ زیرا خداوند «اتقی» را همراه با صفات ابوبکر، توصیف نموده، صفاتی که او از تمام امت، کامل‌ترین آن‌ها را داراست. این صفات در این آیات بیان شده است: ﴿ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨﴾ [اللیل: 18][[77]](#footnote-77).

«همان کسی که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا پاک شود».

و ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠﴾ [اللیل: 19-20][[78]](#footnote-78).

«و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد. بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست».

در مورد دادن مال از جانب ابوبکر باید گفت که در احادیث صحیح از پیامبرص ثابت شده که انفاق ابوبکر بهتر و برتر از انفاق دیگران است. و کمک و یاری ابوبکر در حق پیامبرص کامل‌تر و بیشتر از کمک و یاری دیگران است. در حدیث صحیح از پیامبرص آمده که ایشان فرمودند: «ما نفعني مال قط کمال أبي بکر»[[79]](#footnote-79): «هیچ مالی به اندازه مال ابوبکر به من نفع نرسانده است». پیامبرص در این حدیث از تمامی مال امت نفی کرده که همانند مال ابوبکر به پیامبرص نفع رسانیده باشد. پس چگونه ممکن است که اموال دیگران مشمول آیه قرار بگیرند ولی مال کسی که سودمندترین مال برای پیامبرص است، مشمول آن قرار نگیرد؟! ابوبکر از راه صدقه و هدایا و نذر دیگران امرار معاش نمی‌کرد بلکه تجارت می‌کرد و از راه تجارت و کسب و کار خودش، امرار معاش می‌نمود. و هنگامی که به خلافت رسید و به خاطر مشغول شدن به امور و مصالح مسلمانان نتوانست تجارت کند، از مال خداوند و پیامبرص امرار معاش می‌کرد که خداوند آن مال را برای ابوبکر قرار داده بود، و از مال مردم مصرف نمی‌نمود. و پیامبرص چیزی از مال دنیا را به ابوبکر نمی‌داد که تنها مختص به او باشد بلکه آنچه به او می‌داد از غنائم جنگی بود که دیگرِ مسلمانان هم از آن بهره‌مند بودند. حتی پیامبرص از ابوبکر مال می‌گرفت و آن را بر مسلمانان انفاق می‌نمود. همچنین پیامبرص او را به کار گرفته و تا جایی که معلوم است دستمزدی را به او نداده است. ابوبکر هیچ گاه از پیامبرص نه مالی را خواسته است و نه حاجتی دنیوی، بلکه تنها علم و دانش دینی را از او خواسته است. و در صلح حدیبیه زمانی که ابوبکر به عروه بن مسعود گفت: شرمگاه لات را بمک، آیا ما فرار می‌کنیم و پیامبرص را رها می‌کنیم؟! پیامبرص به ابوبکر گفت: اگر دست منت تو بر من نبود، قطعاً جوابت می‌دادم. و در مسند امام احمد آمده است: «أنَّ أبابکرس کان یسقط السوط من یده فلا یقول لأحد ناولني إیاه، ویقول: إنَّ خلیلي أمرني أن لا أسأل الناس شیئاً»[[80]](#footnote-80)**.**

«ابوبکرس تازیانه از دستش می‌افتاد و به کسی نمی‌گفت که آن را به دستم بده. و می‌گفت: همانا دوستِ محبوبم مرا امر کرده که از مردم چیزی نخواهم».

پس ابوبکر راجع به نعمتی که جزایش داده شود، دورترین مردم، و راجع به نعمتی که جزایش داده نمی‌شود، اولی‌ترین و نزدیکترین‌شان بوده است. بنابراین او مستحق‌ترین و شایسته‌ترین کسی است که مشمول آیه فوق الذکر باشد.

اما درباره اخلاص ابوبکر در جلب رضای پروردگارش، باید گفت که او کامل‌ترین فرد امت در این خصوص است، زیرا میان او و میان پیامبرص غیر از ایمان هیچ سبب دیگری وجود نداشته که ابوبکر به خاطر آن پیامبرص را دوست بدارد و مالش را خرج کند. و او پیامبرص را به خاطر رابطه خویشاوندی یاری نداده آن گونه که ابو طالب، او را یاری داد. و عمل و رفتار ابوبکر کاملاً خالصانه برای خداوند متعال بود[[81]](#footnote-81).

ابوبکر، با ایمان‌ترین فرد امت اسلام

ایمان و یقینی که در دل ابوبکر بود، هیچ کسی در آن با او برابری نمی‌کند و هیچ کس نمی‌تواند مثل او باشد. ابوبکر بن عیاش گوید: ابوبکر در کثرت نماز و روزه بر هیچ یک از صحابه پیشی نگرفت، بلکه تنها با چیزی که در دلش جای گرفته بود، بر آنان پیشی گرفت. به همین خاطر گفته شده که اگر ایمان ابوبکر با ایمان تمام مردمِ روی زمین وزن شود، بدون شک ایمان ابوبکر برتری دارد. همچنان که در سنن از ابوبکره آمده که وی از پیامبرص روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «هل رأى أحد منکم رؤیا؟ فقال رجل أنا رأیت کأن میزاناً نزل من السماء فوزنت أنت وأبوبکر فرجحت أنت بأبي بکر، ثم وزن أبوبکر وعمر فرجح أبوبکر، ثم وزن عمر وعثمان فرجح عمر، ثم رفع الـمیزان. فاستاء لها رسول الله ج فقال: خلافة نبوة، ثم یؤتى الله الـملك من یشاء»[[82]](#footnote-82).

«آیا یکی از شما خواب دیده است؟ مردی گفت: من در خواب دیدم مثل اینکه ترازویی از آسمان فرو فرستاده شد و تو و ابوبکر وزن شدید که تو بر ابوبکر برتری یافتی. سپس ابوبکر و عمر وزن شدند و ابوبکر برتری یافت. سپس عمر و عثمان وزن شدند و عمر برتری یافت. سپس ترازو برداشته شد. (ابوبکره گوید): پیامبرص به خاطر آن اندوهگین شد و فرمود: خلافت این افراد همان جانشینی پیامبری است. پس از آن خداوند سلطنت و پادشاهی را به هر کسی که بخواهد می‌دهد»[[83]](#footnote-83).

گواهی دادن پیامبر**ص** در مورد کمال ایمان ابوبکر و عمر

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از پیامبرص روایت شده که آن حضرت فرمودند: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقَرَةً لَهُ قَدْ حَمَلَ عَلَيْهَا الْتَفَتَتْ إِلَيْهِ الْبَقَرَةُ فَقَالَتْ إِنِّى لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا وَلَكِنِّى إِنَّمَا خُلِقْتُ لِلْحَرْثِ. فَقَالَ النَّاسُ سُبْحَانَ اللَّهِ. تَعَجُّبًا وَفَزَعًا. أَبَقَرَةٌ تَكَلَّمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: بَيْنَا رَاعٍ فِى غَنَمِهِ عَدَا عَلَيْهِ الذِّئْبُ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاةً فَطَلَبَهُ الرَّاعِى حَتَّى اسْتَنْقَذَهَا مِنْهُ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ الذِّئْبُ فَقَالَ لَهُ مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبُعِ يَوْمَ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ غَيْرِى. فَقَالَ النَّاسُ سُبْحَانَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: فَإِنِّى أُومِنُ بِذَلِكَ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وما هما ثم».[[84]](#footnote-84)و[[85]](#footnote-85).

«در حالی که مردی، سوار بر گاوی بود، گاو، به طرف آن شخص، نگاه کرد و گفت: من، برای سواری، آفریده نشده‌ام. بلکه برای زراعت و شخم زدن، آفریده شده‌ام. مردم با تعجب و وحشت گفتند: سبحان الله، گاوی حرف می‌زند؟! و رسول‏اللهص فرمود: همچنین، گرگی، گوسفندی را گرفت و فرار کرد. چوپان، گرک را دنبال کرد. گرگ به او گفت: امروز تو گوسفند را رهانیدی. اما روز درندگان، که چوپانی بجز من، وجود ندارد، چه کسی آن را از چنگال من، نجات می‌دهد؟ مردم با تعجب گفتند: سبحان الله! آنگاه رسول ‏اللهص فرمود: من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم و ابوبکر و عمر آنجا حضور نداشتند»[[86]](#footnote-86).

ابوبکر، عالم‌ترین فرد از میان صحابه و امت اسلام و زیرک‌ترین و باهوش‌ترین‌شان

ابوبکرس در حضور پیامبرص قضاوت می‌نمود و فتوا می‌داد و پیامبرص او را تأیید می‌نمود. و این مقام عالی برای شخص دیگری غیر از او نبود. در حدیث صحیح آمده که ابوبکر در روز حنین گفت: «نه، قسم به خدا، به شیری از شیرهای خدا رو نمی‌آورد در حالی که پیامبر به خاطر دفاع از خدا و رسول خدا با دشمنان جهاد می‌کند و غنیمت آن جنگ را به تو می‌دهد. پیامبر فرمود راست می‌گوید آن غنیمت را به او بده، پس او آن غنیمت را به او داد»[[87]](#footnote-87). و در صحیحین از ابوسعید خدریس آمده که وی گوید: «ابوبکر عالم‌ترین فرد از میان ما نسبت به پیامبرص بود»[[88]](#footnote-88).

بسیاری از علما مانند منصور بن عبدالجبار سمعانی[[89]](#footnote-89) و دیگران، نقل کرده‌اند که اهل علم اتفاق نظر دارند بر اینکه ابوبکر صدیق عالم‌ترین فرد از میان امت است. این، امری واضح و آشکار است، زیرا امت اسلامی در زمان خلافت او در هر مسأله‌ای که اختلاف نظر داشته‌اند، ابوبکر با علم و ذکر دلیل از قرآن و سنت نبوی، آن را برایشان حل می‌کرد. و این به خاطر کامل بودن علم و عدالت ابوبکر صدیق و آگاهی کامل وی از ادله‌ای که اختلاف را رفع کند، می‌باشد. اغلب دلایل و براهینی که اختلاف نظر صحابه را رفع نموده، از جانب ابوبکر صدیق بوده، و تنها کمی از آن دلایل بوده که عمر یا دیگران آن را گفته باشند و ابوبکر آن را تأیید نموده باشد[[90]](#footnote-90). و ابوبکر هر گاه به صحابه دستوری می‌داد، از وی اطاعت می‌کردند؛ همچنان که وفات پیامبرص را برای‌شان بیان نمود[[91]](#footnote-91) و آنان را بر ایمان ثابت گردانید[[92]](#footnote-92).

سپس مکان دفن پیامبرص را برای‌شان مشخص کرد[[93]](#footnote-93). و میراث او را برایشان توضیح داد[[94]](#footnote-94). همچنین جنگ با مانعانِ زکات را برای صحابه توجیه کرد در آن موقعی که عمرس در آن دچار شک شده بود[[95]](#footnote-95). و برایشان روشن ساخت که خلافت از میان قریش است[[96]](#footnote-96). و لشکر اسامه را برای جنگ آماده نمود[[97]](#footnote-97). همچنین ابوبکر برای صحابه بیان کرد که خداوند بنده‌ای را میان دنیا و آخرت مخیر نموده است[[98]](#footnote-98). و پیامبرص او را در اولین حجی که از شهر مدینه گذارد، به خدمت گرفت. ابوبکر مناسک و اعمال حج را دقیق‌تر از عبادات می‌دانست. اگر وسعت و فراوانی علمش نمی‌بود، پیامبرص او را به خدمت نمی‌گرفت. ابوبکر در مکه، هنگام اولین حج، ندا سر داد که از این سال به بعد هیچ مشرکی حق زیارت خانه خدا را ندارد و هیچ برهنه‌ای نباید طواف کعبه نماید. و پیامبرص ابوبکر را همراه علی به حج فرستاد. علی گفت: فرمانده هستم یا مأمور؟ پیامبرص فرمود: مأمور. آنگاه ایشان، ابوبکر را فرمانده علی نمودند. بنابراین علی از جمله کسانی بود که پیامبر به وی دستور داد تا گوش به فرمان و مطیع ابوبکر باشد. همچنین پیامبرص، ابوبکر را در نماز جانشین خویش ساخت. اگر علم و فقاهت ابوبکر نمی‌بود، پیامبرص او را جانشین خود نمی‌ساخت. این در حالی است که پیامبر غیر از ابوبکر کس دیگری را نه در حج و نه در نماز، جانشین خود قرار نداد. مبحث صدقه‌ای که رسول اللهص آن را فرض نموده، انس از ابوبکر آن را اخذ نموده است. که حاوی صحیح‌ترین روایات در این زمینه است[[99]](#footnote-99) و فقهاء بر آن تکیه نموده‌اند. همچنین انس بعضی از روایات منسوخ را از ابوبکر اخذ نموده است، و این نشان می‌دهد که ابوبکر عالم‌ترین فرد نسبت به احادیث ناسخ است. هیچ گفته‌ای از ابوبکر که مخالف نص قرآن و سنت باشد، به خاطر سپرده نشده، و این نهایت خبْرگی و علم او را می‌رساند. خلاصه، هیچ مسأله‌ای از مسائل شریعت یافت نشده که ابوبکر در آن اشتباه نموده باشد، در حالی که دیگران در مسائل زیادی اشتباه نموده‌اند. همچنان که در جای خود به تفصیل آمده است[[100]](#footnote-100). و بعد از او صحابه در مسائلی چند اختلاف نظر داشته‌اند، مانند مسأله جد و إخوه، عمریتین3، عول و دیگر مسائل ارث. و در مسأله طلاق حرام، طلاق ثلاث با لفظ واحد، طلاق با لفظ البته و دیگر مسائل طلاق اختلاف نظر داشتند. همچنین صحابه بعد از او در مسائل دیگری اختلاف نظر داشته‌اند که تا به امروز، مسائل اختلافی میان امت اسلامی بوده است. به علاوه، در اقوالی که پس از وفات ابوبکر صدیق با وی مخالفت شده، قول و رأی او راجح‌تر از قول کسانی بوده که پس از وفاتش با وی مخالفت کرده‌اند، از قبیل مسأله جد و إخوه ... و جایز بودن فسخ حج به عمره با حج تمتع. از ابن عباسب به ثبوت رسیده که وی ابتدا به قرآن فتوا می‌داد، اگر حکمی را در قرآن نمی‌یافت، به سنت پیامبرص فتوا می‌داد، پس اگر آن حکم را در سنت هم نمی‌یافت، به قول ابوبکر و عمر فتوا می‌داد و قول آن دو را بر قول دیگر صحابه مقدم می‌داشت. از پیامبرص هم ثابت شده که ایشان فرمودند: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِى الدِّينِ وَعَلِّمْهُ التَّأْوِيلَ»[[101]](#footnote-101): «خدایا، فهم و درک دین را به ابن عباس بده و علم تأویل را به او یاد بده»[[102]](#footnote-102).

علت کمی نقل احادیث توسط ابوبکر و بزرگان صحابه

خلفای چهارگانه در تبلیغ کلیات دین و ترویج اصول دین و دنباله‌روی مسلمانان از آنان در این گونه مسائل، ویژگی‌هایی دارند که دیگران ندارند؛ مانند جمع‌آوری قرآن در مصاحف توسط ابوبکر و عمر. سپس عثمانس قرآن را تنها در چند مصحفی جمع‌آوری نمود که آن را به بعضی از کشورها فرستاد. در واقع اهتمام به جمع‌آوری قرآن و تبلیغ آن، مهمتر از بقیه مسائل است. همچنین بعضی دیگر از کارهای مهمی که تنها خلفای راشدین انجام دادند، عبارتند از: تبلیغ احکام اسلامی به مردم سایر کشورها، جهاد و مبارزه‌شان به خاطر آن، جانشین خود قرار دادن فرماندهان و علما در این خصوص، و تصدیق آنان از جانب فرماندهان و علما در آنچه که ایشان از پیامبرص ابلاغ کرده‌اند. و علمای دین هم تمام احکام و مسائل دینی‌ای که از خلفای راشدین گرفته‌اند، به دیگران رسانده‌اند تا اینکه دین اسلام، به صورت متواتر و آشکار و معلوم برای نسل‌های بعدی تا روز قیامت نقل شده است؛ به گونه‌ای که به وسیله آن حجت و برهان آشکار برای همه اقامه شده و راه راست دین برای همه روشن شده باشد. و به وسیله آن آشکار شده که این بزرگواران خلفای هدایت یافته پیامبرص هستند، کسانی که پس از پیامبرص علم و عمل را در میان امتش به جا گذاشتند. همچنان که آنانی که پس از صحابه آمدند و مردم به عملشان نیاز پیدا کردند، از پیامبرص احادیث زیادی را نقل کردند که خلفای چهارگانه و بزرگان صحابه آن‌ها را نقل نکردند، زیرا آنان نیازی به نقل آن‌ها نداشتند، چون مسلمانانی که در زمان آنان بودند، این احادیث را همانند آنان می‌دانستند. به همین خاطر احادیثی از ابن عمر، ابن عباس، عائشه، انس، جابر، ابوسعید خدریش و دیگر صحابه روایت شده که از علی و عمر روایت نشده است در حالی که علی و عمر از همه اینان عالم‌تر بوده‌اند.

گذشته از آن، گاهی در نزد شخص مفضول علم قضیه معینی هست که شخص افضل آن را نمی‌داند، در نتیجه از او استفاده می‌کند و این موجب نمی‌شود که شخص مفضول به طور مطلق عالم‌تر از شخص فاضل باشد. به همین خاطر خلفای راشدین، از بعضی از صحابه علمی را دریافت کرده‌اند که خود نداشته‌اند؛ همچنان که ابوبکر علم میراث جد را از محمد بن مسلمه و مغیره بن شعبه گرفته، عمر دیه جنین و ارث دادن زن از دیه شوهرش و امثال آن را از دیگری گرفته، عثمان حدیث ماندن زنی را که شوهرش فوت کرده در خانه‌اش تا اینکه عده‌اش تمام شود، از دیگری گرفته، و علی حدیث نماز توبه را از دیگری اخذ نموده است[[103]](#footnote-103).

ابوبکر یکی از کاتبان وحی بود

ابوبکرس یکی از کاتبان وحی بود. عمر، عثمان، علی، زید بن ثابت، عامر بن فهیره، عبدالله بن ارقم، ابی بن کعب، ثابت بن قیس، خالد بن سعید بن عاص، حنظله بن ربیع اسدی، معاویه، و شرحبیل بن حسنه -خداوند از همه‌شان راضی باد!- دیگر کاتبان وحی بودند[[104]](#footnote-104).

ابوبکر، پارساترین صحابه

اهل علم می‌گویند: بعد از پیامبرص زاهدترین مردم در دین، ابوبکر و عمر هستند، زیرا ابوبکر تمام اموالی که از راه تجارت کسب کرده بود، در راه خدا خرج کرد. و هنگامی که خلافت را به دست گرفت به بازار رفت و خرید و فروش می‌کرد و کسب روزی می‌نمود. عمر و علی او را دیدند که لباس‌های خط‌دار در دستانش است. عمر به او گفت: کجا می‌روی؟ ابوبکر گفت: آیا گمان کرده‌ای که من معیشت و وسیله زندگانی را برای زن و فرزندانم ترک نموده‌ام؟ عمر این خبر را به ابوعبیده و مهاجرین رساند و آنان هم چیزی از بیت المال را برایش مقرر نمودند. ابوبکر، عمر و ابوعبیده را سوگند داد. آنان برایش قسم خوردند که گرفتن دو درهم در روز برایش حلال است. سپس ابوبکر، مالش را در بیت المال گذاشت و از آن به بعد از طریق بیت المال زندگی خود و خانواده‌اش را به سر می‌برد. سپس در نزدیکی وفات، به عائشه دستور داد که آنچه را از مال مسلمانان در مال او داخل شده، به بیت المال بازگرداند. عایشه، یک جامه سائیده و کهنه که پنج درهم هم نمی‌ارزید، کنیزی حبشی که به پسر ابوبکر شیر می‌داد، برده‌ای حبشی، و شتری آبکش را یافت و آن‌ها را به عمر داد. عبدالرحمن بن عوف به عمر گفت: آیا خانواده ابوبکر این اموال را دزدیده‌اند؟ عمر گفت: نه، سوگند به پروردگار کعبه، ابوبکر در زمان حیات خود هیچ گاه به خاطر آن اموال مرتکب گناه و کاری حرام نشده و من بعد از مرگش آن را بر می‌دارم. آنگاه گفت: خدا تو را رحمت کند ای ابوبکر، به راستی امیران پس از خودت را دچار سختی کردی[[105]](#footnote-105)و[[106]](#footnote-106).

ابوبکر، شجاع‌ترین انسان پس از رسول خدا**ص**

شجاعت به دو معنی آمده است: یکی، دلاوری و پایداری قلب هنگام خطرات و حوادثِ وحشت‌انگیز. و دیگری، پیکار و مبارزه سخت جسمی، به اینکه شخص، افراد زیادی را بکشد و کشتار عظیمی را به پا کند.

مبارزه، هم نیاز به تدبیر و اندیشه دارد و هم نیاز به شجاعت قلب و دلاوری و مبارزه با دست دارد. نیازی که مبارزه به تدبیر و اندیشه و شجاعت در قلب و در عقل خالص دارد، بیشتر از نیازی است که به قدرت و توانایی جسمی دارد. و فضیلت شجاعت در دین تنها به خاطر جهاد در راه خداست وگرنه شجاعت در صورتی که صاحبش برای جهاد در راه خدا از آن استفاده نکند، از دو حال خارج نیست: یا آسیب و ضرر را متوجه او می‌گرداند در صورتی که در راه پیروی از شیطان و هواهای نفسانی، آن را به کار گیرد، و یا هیچ نفع و سودی به وی نمی‌رساند در صورتی که آن را در مواردی به کار گیرد که او را به خداوند نزدیک نمی‌گرداند.

ابوبکرس شجاع‌ترین انسان بود و پس از رسول خداص، کسی از او شجاع‌تر نبود. او از عمر شجاع‌تر بود. و عمر از عثمان و علی و طلحه و زبیر شجاع‌تر بود. این چیزی است که هر کسی که از سیرت و احوال و اوضاع آنان باخبر باشد، آن را می‌داند؛ زیرا ابوبکر اقدام به کارهای ترسناک و وحشتناکی نموده که رسول خداص از ابتدای اسلام تا آخرش، اقدام به آن نموده است. ابوبکر در این کارها هیچ ترسی به دل راه نداد، بر وی سنگینی ننموده و هیچ گاه شکست نخورده است. او در مواقع خطرناک پیش‌روی می‌کرد و با جان خود از پیامبرص محافظت و پاسداری می‌نمود. گاهی با دستش با مشرکان جهاد می‌کرد، گاهی با زبانش و گاهی با مالش. و در تمامی این‌ها پیشقدم و پیش‌رو بود.

در روز بدر به تنهایی همراه پیامبرص در خیمه بود در حالی که می‌دانست دشمن قصد مکان رسول اللهص را دارند. او در این موقع ثابت دل و بی‌باک و کاملاً متین و حواس جمع بود. پیامبرص را کمک و یاری و پشتیبانی می‌نمود، از او دفاع می‌کرد، و به او می‌گفت که ما به نصرت و یاری خداوند مطمئن هستیم. به سمت دشمن نگاه می‌کرد، دقت می‌کرد که آیا دشمن با مسلمانان مبارزه می‌کنند یا نه. به صف‌های مسلمانان نگاه می‌کرد تا اینکه به هم نخورده و آشفتگی در صفوف مسلمانان ایجاد نشود. و تمامی دستورات و سفارشات پیامبرص در این هنگام را به مسلمان می‌رساند[[107]](#footnote-107). در حدیث صحیح آمده است: «أنَّ رسول الله لـما کان یوم بدر في العريش معه الصدیق أخذت رسول الله ج نعسة من النوم، ثم استیقظ مبتسماً فقال: أبشر یا أبابکر هذا جبرئیل على ثنایاه النقع». «هنگامی که رسول اللهص در روز بدر به همراه ابوبکر صدیق در خیمه بود، چرت و پینکی زد. سپس با حالت تبسم بیدار شد و فرمود: مژده بده ‌ای ابوبکر، این، جبرئیل است که بر دندان‌های جلویی‌اش گرد و غبار است». در روایت ابن اسحاق آمده که پیامبر ص فرمود: «أبشر یا أبابکر أتاك نصر الله، هذا جبرئیل آخذ بعنان فرسه یقوده علی ثنایاه النقع»[[108]](#footnote-108). «مژده بده ای ابوبکر، نصرت و یاری خداوند شامل حالت شده، این جبرئیل است که افسار اسبش را گرفته و آن را می‌راند و بر دندان‌های جلویی‌اش گرد و غبار است».

سپس پیامبرص و ابوبکر بعد از آن ماجرا از خیمه خارج شدند و پیامبرص مشتی خاک به طرف کافران پرتاب کرد؛ پرتابی که خداوند در قرآن از آن سخن به میان آورده و می‌فرماید: ﴿وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ﴾ [الأنفال: 17].

«این شما نبودید که آن‌ها را کشتید، بلکه خداوند آن‌ها را کشت».

ابوبکر صدیق در این هنگام با کافران مبارزه می‌کرد تا جایی که پسرش، عبدالرحمن به او گفت: در کارزار بدر تو را دیدم و از تو روی گردانیدم. ابوبکر گفت: اما اگر من تو را می‌دیدم، تو را می‌کشتم.

مسلمانان دو بار شکست خوردند؛ در جنگ اُحد و جنگ حُنین. براساس آنچه که در سیره‌ها و مغازی آمده، در این دو جنگ ابوبکر و عمر با پیامبرص همچنان پایداری و مقاومت کردند و به همراه مسلمانانی که شکست خوردند، آنان شکست نخوردند و تا آخر جنگیدند[[109]](#footnote-109).

هنگامی که پیامبرص از دنیا رفت و بزرگ‌ترین و ناگوارترین مصیبت به مسلمانان روی آورد تا جایی که این حادثه عقل‌ها را سست گردانید: یکی وفاتش را انکار می‌کرد، یکی با دلسردی در جای خود نشسته بود، و دیگری متحیر و سرگشته مانده بود. معلوم نبود چه کسی بر او می‌گذرد و چه کسی بر او سلام می‌کند. آنان آن قدر گریه و زاری می‌کردند که با همان حالت بر پهلو می‌خفتند. آنان در نمونه‌ای از قیامت افتاده بودند. گویی که آن، قیامت صغری برگرفته از قیامت کبری بود. اکثر بادیه‌نشینان از دین اسلام برگشتند و دلاوران‌شان خوار و دل شکسته گشتند. اما در این هنگام ابوبکر صدیقس با قلبی استوار و دلی شجاع پابرجا بود و ناشکیبایی و بی‌تابی نکرد و سست و ضعیف دل نشد. به راستی خداوند صبر و یقین را در وجود او جمع کرده بود. پس، او وفات پیامبرص را به مسلمانان اعلام کرد و به آنان خبر داد که خداوند آنچه را که نزدش بوده برای پیامبرش اختیار کرده است. و به آنان گفت: **«**مَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ وَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَﻷ فَإِنَّ اللَّهَ حَىٌّ لاَ يَمُوتُ» «هر کس محمد را می‌پرستید، اینک محمد از دنیا رفته، و هر کس خدا را پرستش می‌کرد، همانا خداوند زنده است و هیچ گاه نمی‌میرد». آنگاه این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾ [آل‌عمران: 144].

«محمدص فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگرى نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمى‏گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضررى نمى‏زند، و خداوند بزودى شاکران (و استقامت‏کنندگان) را پاداش خواهد داد».

سپس برای‌شان خطبه خواند. و آنان را ثابت قدم و پابرجا و استوار ساخت و آنان را دلداری و دلگرمی داد و آنان را امیدوار و تشویق کرد. انس گوید: «ابوبکرس برای ما خطبه خواند و ما همانند روباه، ضعیف و ترسو بودیم. مدام ما را امیدوار و تشویق می‌کرد تا اینکه همانند شیر، شجاع و دلیر شدیم». ابوبکر با مشورت صحابه شروع به آماده کردن لشکر اسامه کرد[[110]](#footnote-110). و با مشورت آنان جهت جنگ با مرتدین کم کم دست به کار شد. همچنین شروع به جنگ با مانعانِ زکات نمود[[111]](#footnote-111) حتی عمر با آن همه قدرت و شجاعتش به او می‌گفت: ای خلیفه رسول خداص، با مردم مدارا کن. ابوبکر گفت: بر سر چه چیزی با آنان مدارا کنم، بر سر دینِ ساخته و پرداخته، یا بر سر شعر جعلی و ساختگی؟

گویم: از جمله کارهایی که شجاعت ابوبکر را می‌رساند، دفاع وی از پیامبرص بدان گاه که عقبه بن ابومعیط خواست او را خفه کند. همان طور که قبلاً ذکر شد. و قبلاً اشاره به موضع‌گیری ابوبکر در سفر هجرت شد، بدان گاه که با پیامبرص به قصد هجرت به مدینه، از مکه خارج شدند و پیامبرص زیر تخته سنگی خوابید و ابوبکر برخاست و از پیامبرص محافظت و پاسداری می‌نمود ....

روایت شده که وقتی به ابوبکر گفته شد: حوادث و اتفاقاتی برای تو پیش آمده که اگر برای کوه‌ها پیش می‌آمد، کوه‌ها را در هم می‌شکست و اگر برای دریاها پیش می‌آمد، دریاها را به خشم می‌آورد، اما تو را ندیدیم که ضعف و سستی‌ای از خود نشان دهی. ابوبکر گفت: بعد از آن شبی که همراه پیامبرص در غار ثور بودم، هیچ‌گاه ترس و وحشت به دلم راه نیافته است، زیرا پیامبرص هنگامی که غم و اندوه مرا دید، فرمود: «نباید نگران باشی ای ابوبکر، زیرا خداوند متعال این امر را با نزول اجلال و رحمت به عهده گرفته است»[[112]](#footnote-112).

ابوبکرس در عین شجاعت و دلیری فطری و خدادادی، دارای شجاعتی دینی و ایمان و یقینی قوی به خداوندﻷ بود. و اطمینان و اعتمادی کامل داشت به اینکه خداوند او و مؤمنان را یاری می‌دهد. چنین شجاعتی تنها برای کسی حاصل می‌شود که قلبی قوی و دلی استوار داشته باشد. امّا این شجاعت هنگام زیاد شدن ایمان و یقین، زیاد می‌شود و هنگام نقص ایمان و یقین، آن هم رو به نقص و کمی می‌رود. پس کسی که یقین داشته باشد که بر دشمنش چیره می‌شود، در این صورت بر او دلیری می‌نماید، برخلاف کسی که چنین نیست. و این امر از بزرگ‌ترین شجاعت مسلمانان و دلیری نمودن آنان بر دشمن‌شان است.

گذشته از این، هر انسانی که از سیرت و زندگانی صحابه باخبر باشد، می‌داند که ابوبکر از همه صحابه قلبی قوی‌تر داشته و هیچ یک از آنان در این زمینه حتی نزدیک به او هم نبوده‌اند، زیرا از وقتی که خداوند پیامبرش را مبعوث نموده تا زمانی که ابوبکر از دنیا رفته، او پیوسته فردی مجاهد و دلیر و شجاع و دلاور مردی بوده که هیچ گاه در جنگ با دشمنش بیم و ترسی به دل راه نداده است. بلکه حتی در هنگام وفات پیامبرص که دل‌های اکثر صحابه ضعیف و سست شده بود، او تنها کسی بود که آنان را ثابت قدم و استوار گردانید و آنان را دلداری داد. (همچنان که قبلاً این موضوع بیان شد) و در روز فتح مکه هنگامی که پیامبرص داخل مکه شد، ابوبکر به عنوان سردسته مهاجرین در سمت راست پیامبرص بود و اسید بن حضیر به عنوان سردسته انصار در سمت چپ پیامبرص بود[[113]](#footnote-113).

ابوبکر، محبوب‌ترین انسان در نزد رسول خدا **ص**

از عمرو بن عاصس روایت است: «أَنَّ النَّبِىَّ ج بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلاَسِلِ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ أَىُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: عَائِشَةُ. فَقُلْتُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَالَ: أَبُوهَا. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ: ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ. فَعَدَّ رِجَالاً»[[114]](#footnote-114).

«پیامبرص او را بر سر لشکر ذات السلاسل فرستاد. پس نزد پیامبرص آمدم و گفتم: چه کسی برای تو از همه محبوب‌تر است؟ فرمود: عایشه. گفتم از میان مردان چه کسی برای تو از همه محبوب‌تر است؟ فرمود: پدرش. گفتم بعد از او چه کسی؟ فرمود: سپس عمر بن خطاب. و چند مرد دیگری را نام برد».

در احادیث «مخاله»[[115]](#footnote-115) که به حد تواتر رسیده، آن گونه که در صحیح بخاری و صحیح مسلم است، از ابوسعید خدریس روایت است که گوید: «پیامبرص برای مردم خطبه خواند و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ». «همانا خداوند متعال بنده‌ای را میان دنیا و میان آنچه که نزد خداست، مخیر کرده و او آنچه را که نزد خداست، انتخاب نموده است». آنگاه ابوبکر گریه کرد و گفت: با پدر و مادرمان فدایت شویم! ابوسعید خدری گوید: آن کسی که میان دنیا و آنچه که نزد خداست، مخیره شد، رسول اللهص بود، و ابوبکر از همه ما عالم‌تر به آن بود. آنگاه پیامبرص فرمود: «يَا أَبَا بَكْرٍ لاَ تَبْكِ، إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَىَّ فِى صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً مِنْ أُمَّتِى لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الإِسْلاَمِ وَمَوَدَّتُهُ، لاَ يَبْقَيَنَّ فِى الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلاَّ سُدَّ إِلاَّ بَابُ أَبِى بَكْرٍ»[[116]](#footnote-116).

«ای ابوبکر! گریه نکن. سپس افزود: همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان امتم، کسی را بعنوان دوست صمیمی، انتخاب می‏کردم، حتما ابوبکر را انتخاب می‌کردم. اما دوستی و اخوت اسلامی، کافی است. آنحضرتص در پایان، فرمود: تمام درهایی را که به مسجد باز شده‌اند، ببندید جز دروازه خانه ابوبکرس را».

همچنین بخاری این حدیث را از طریق ابن عباس بدین صورت روایت کرده که بن عباسب می‌گوید: رسول اللهص در بیماری وفات، در حالی که پارچه‌ای به سرش بسته بود، وارد مسجد شد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَنَّ عَلَىَّ فِى نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِى بَكْرِ بْنِ أَبِى قُحَافَةَ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً ، وَلَكِنْ خُلَّةُ الإِسْلاَمِ أَفْضَلُ، سُدُّوا عَنِّى كُلَّ خَوْخَةٍ فِى هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرَ خَوْخَةِ أَبِى بَكْرٍ». وفي روایة: **«**وَلَكِنْ أَخِى وَصَاحِبِى»[[117]](#footnote-117).

«ای مردم! همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان شما، کسی را بعنوان دوست خالص، انتخاب می‏کردم، حتماً ابوبکرس را برمی‌گزیدم. اما دوستی اسلامی از هر گونه دوستی دیگر، بهتر است».

و افزود: «همه دریچه‌هایی را که به مسجد باز می‌شود، ببندید جز دریچه خانه ابوبکرس را».

گویم: ابن تیمیه/ بقیه احادیث و روایات راجع به موضوع «مخاله» را ذکر کرده و سپس می‌گوید: تمامی این نصوص، مختص بودن ابوبکر به فضائل و برتری‌های هم‌نشینی و همراهی با پیامبرص و به جای آوردن تمامی حقوق آن را نشان می‌دهند، چیزی که کس دیگری از آن بهره‌مند نیست. این ویژگی‌ برای ابوبکر تا آنجا رسیده که اگر رابطه دوستی خالص و صمیمانه با مخلوق ممکن می‌بود تنها ابوبکر مستحق آن می‌بود که خلیل و دوست صمیمی پیامبرص باشد. اما چون دوستی خالص مستلزم نهایت و کمال محبت است، از این‌رو چنین رابطه‌ای تنها با خداوند درست است.

این نصوص صراحتاً بیان می‌دارند که ابوبکر محبوب‌ترین و بهترین انسان در نزد پیامبرص بود[[118]](#footnote-118).

حمایت پیامبر**ص** از ابوبکر

آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده نشان می‌دهد که پیامبرص از ابوبکر حمایت و جانبداری می‌نمود و مردم را از رویارویی و نزاعِ با وی، نهی می‌کرد. بخاری از ابودرداءس روایت کرده که او گوید: «نزد پیامبرص نشسته بودم .. دنباله حدیث را ذکر می‌کند[[119]](#footnote-119). و در آن آمده که پیامبرص فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِى إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ: كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقت. وَوَاسَانِى بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لِى صَاحِبِى، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لِى صَاحِبِى فَمَا أُوذِىَ بَعْدَهَا»[[120]](#footnote-120). «همانا خداوند مرا به سوی شما مبعوث کرد و شما در جواب دعوت من گفتید: دروغ می‌گویی، ولی ابوبکر گفت: راست می‌گویی. او با جان و مالش مرا یاری داد. پس آیا دست از سر رفیق من بر نمی‌دارید؟ آیا دست از سر رفیق من بر نمی‌دارید؟ ابوبکر بعد از آن دیگر هیچ گاه مورد اذیت و آزار قرار نگرفت».

ابوبکر هیچ گاه در حق پیامبر**ص** بدی نکرد

در هیچ جای قرآن نیامده که خداوند ابوبکر را سرزنش نماید. و ابوبکر هیچ‌گاه در حق پیامبرص بدی نکرده است. بلکه از پیامبرص روایت شده که ایشان در یکی از خطبه‌هایش فرمودند: «أیها الناس اعرفوا لأبي بکر حقه، فإنه لم یسؤني قط»[[121]](#footnote-121).

«ای مردم، قدر ابوبکر را بدانید و حقش را مراعات کنید، زیرا او هیچ گاه در حقّ من بدی نکرده است»[[122]](#footnote-122).

دختر ابوبکر (عایشه)، محبوب‌ترین همسر در نزد پیامبر**ص**

پیامبرص با دختر ابوبکر ازدواج نمود. و او از میان تمام همسران پیامبرص، در نزد او از همه محبوب‌تر بود. این چیزی است که هیچ یک از صحابه بجز عمرس، از این فضیلت بهره‌مند نیست، اما دختر عمر، حفصه به پای عایشه نمی‌رسید، بلکه حتی پیامبرص حفصه را طلاق داد و سپس به او رجعت نمود. هنگامی که سوده نوبت همبستری خود را با اجازه پیامبرص به عایشه داد، پیامبرص دو شب نزد عایشه می‌رفت[[123]](#footnote-123). پس نسبت خویشاوندی ابوبکر با پیامبر به گونه‌ای بود که هیچ یک از صحابه چنان نبودند. از پیامبرِ راستگو به ثبوت رسیده که فرمودند: «فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ»[[124]](#footnote-124).

«فضل و برتری عایشه بر سایر زنان همانند فضل و برتری ترید گوشت بر سایر غذاهاست».

و در حدیث صحیحی که عمرو بن عاص آن را روایت کرده، آمده است که او گفت: «قلت یا رسول الله أي النساء أحب إلیك؟ قال: عائشة»[[125]](#footnote-125).

«گفتم ای رسول خدا، کدام یک از زنان در نزد تو از همه محبوب‌تر است؟ فرمود: عایشه».

عایشه همدم و همنشین و همراه پیامبرص در اواخر نبوت و کامل شدن دین اسلام بود، از این‌رو درجه والایی از علم و ایمان برایش حاصل شده که برای کسانی که تنها در آغاز نبوت همراه پیامبرص بودند، حاصل نشده است، زیرا عایشه بیشتر از همه به امت اسلام نفع رسانیده و علوم دینی و سنت‌هایی از پیامبرص را به امت اسلام رسانیده که دیگران آن را نرسانده‌اند[[126]](#footnote-126).

اهل سنت بر بزرگداشت و احترام و دوستی عایشه اتفاق نظر دارند. همچنین متفق‌اند که در میان زنان پیامبرص، مادران مؤمنان، عائشه در نزد پیامبرص از همه‌شان محبوب‌تر بوده و در نزد مسلمانان از همه‌شان احترام بیشتری دارد. در حدیث صحیح آمده است: «مسلمانان به وسیله هدایایی که به یکدیگر می‌دادند، می‌خواستند که روزگاری همانند روزگار عایشه داشته باشند[[127]](#footnote-127)، چون می‌دانستند که پیامبرص تا چه حدی به او محبت می‌ورزید. تا جایی که همسرانش بر آن رشک می‌بردند و فاطمهل را نزد پیامبرص فرستادند تا به او بگوید: همسرانت از تو می‌خواهند که در حق دختر ابوبکر عدالت را رعایت نماید، و بیش از حد به او محبت نورزد. پیامبرص به فاطمه گفت: آیا دوست نداری آنچه را که من دوست دارم؟ فاطمه گفت: چرا دوست دارم. پیامبرص فرمود: پس عایشه را دوست بدار». این حدیث در صحیح بخاری و مسلم وجود دارد[[128]](#footnote-128). همچنین در صحیح بخاری و مسلم آمده که پیامبرص فرمودند: «يَا عَائِشَةُ هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكِ السَّلاَمَ. قَالَتْ قُلْتُ وَعَلَيْهِ السَّلاَمُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ ، تَرَى مَا لاَ نَرَى»[[129]](#footnote-129). «ای عایشه، این جبرئیل است که بر تو سلام می‌کند. عایشه گفت: سلام و رحمت خداوند بر او باد! تو چیزی را می‌بینی که ما نمی‌بینیم». و پیامبرص در بیماری‌اش که در آن فوت نمود می‌گفت: «أین أنا الیوم». «امروز من کجایم»؟ خواست در نزد عایشه بماند[[130]](#footnote-130). سپس از همسرانش اجازه گرفت که هنگام بیماری در خانه عایشه باشد. پس در خانه او بیمار شد و در آنجا ما بین بالای سینه و گردن عایشه و در دامن او وفات یافت[[131]](#footnote-131). عایشهل شخصی پر خیر و برکت برای امت پیامبرص بود تا جایی که اسید بن حضیر هنگامی که خداوند آیه تیمم را به سبب عایشه نازل فرمود، گفت: «ای خاندان ابوبکر، این اولین خیر و برکت شما نیست (بلکه شما خیر و برکت زیادی داشته‌اید)، هیچ گاه امر ناخوشایندی برای تو پیش نیامده مگر آنکه خداوند در آن، خیر و برکتی را برای مسلمانان قرار داده است»[[132]](#footnote-132). قبل از این آیه، آیات تبرئه عایشه از آن تهمتی که تهمت زنان به او بستند، نازل شد که خداوند با نازل کردن این آیات، عایشه را از بالای هفت طبقه آسمان هم مبرا نمود و او را از حمایت شدگان و نگهدارشدگان از فساد قرار داد[[133]](#footnote-133).

ایمان آوردن خویشاوندان و نزدیکان ابوبکر به پیامبرص، از ویژگی‌های ابوبکر است

پدر ابوبکر بنا به اتفاق همه به پیامبرص ایمان آورد. همچنین مادرش، فرزندانش و نوه‌هایش همگی به پیامبرص ایمان آوردند. ابوقحافه در مکه انسان بزرگی بود و در سال فتح مکه اسلام آورد که ابوبکر او را پیش پیامبرص آورد در حالی که سر و ریشش همانند گیاه «درمنه» سفید بود. پیامبرص فرمود: «لو أقررت الشیخ مکانه لأتیناه». «کاش این مرد ریش سفید جایش می‌نشاندی (و زحمت را به او نمی‌دادی)، حتماً ما پیش او می‌رفتیم». پیامبرص این را به خاطر اکرام و بزرگداشت ابوبکر فرمود[[134]](#footnote-134).

در میان صحابه چه زن و چه مرد کسی نبوده که پدر و مادر و فرزندان و نوه‌هایش اسلام آورده باشند و با حالت ایمان به خدمت پیامبرص رسیده باشند بجز ابوبکر. پس محمد بن عبدالرحمن بن ابوبکر بن ابوقحافه، هر چهار نفرشان در زمان پیامبرص ایمان آورده‌اند. همچنین عبدالله بن زبیر بن اسماء دختر ابوبکر، همه‌شان به پیامبرص ایمان آوردند و همراه او بودند. و ام الخیر هم به پیامبرص ایمان آورد. پس اینان اهل خانه ایمان بودند که منافقی در میان‌شان نبود. چنین امری برای کسی غیر از ابوبکر شناخته نشده است. می‌گفتند: ایمان، خانه‌هایی دارد و نفاق هم خانه‌‌هایی. پس خانه ابوبکر از خانه‌های ایمان است و خانه بنوالنجار هم که انصار بودند، از خانه‌های ایمان است[[135]](#footnote-135)و[[136]](#footnote-136).

احترام گذاشتن ابوبکر به خویشاوندان و نزدیکان پیامبر**ص**

ابوبکرس از همه مسلمانان بیشتر حقوق خویشان و خانواده پیامبرص را مراعات می‌نمود و به آنان احترام می‌گذاشت، زیرا محبت زیاد او به پیامبرص، موجب سرایت حب و دوستی‌اش به خانواد‌ه پیامبرص شده بود، چون رعایت حقوق اهل بیت پیامبرص و احترام به آنان، از جمله مواردی بود که خدا و رسولش بدان امر کرده‌اند، در صحیح مسلم آمده که پیامبرص در غدیر -که میان مکه و مدینه واقع شده است- برای اصحاب و یارانش خطبه خواند و فرمود: «أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي»[[137]](#footnote-137). «در مورد اهل بیتم، خدا را به یاد داشته باشید و نسبت به آنان تقوای خدا را پیشه کنید». و در سنن ابن ماجه آمده که آن حضرت فرمودند: «والَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لا یؤمنون حَتَّى يُحِبُّوكُمْ لِلَّهِ وَلِقَرَابَتِي»[[138]](#footnote-138). «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، آنان ایمان ندارند مگر آنکه شما را به خاطر خدا و به خاطر رابطه خویشاوندی با من، دوست بدارند». ابوبکر صدیقس می‌گفت: «محمدص را درباره اهل بیتش مراعات و محافظت کنید و آنان را اذیت نکنید»[[139]](#footnote-139). و در جای دیگری گفته است: «به خدا قسم، بیشتر دوست دارم که صله رحم را در حقّ خویشان و نزدیکان رسول اللهص به جای آورم تا خویشان و نزدیکان خودم»[[140]](#footnote-140). همچنین عمرس با خویشاوندان و خاندان پیامبرص چنین رفتاری داشته است، زیرا ابوبکر و عمر در زمان خلافتشان همیشه علی و سایر افرادِ بنی هاشم را مورد اکرام و احترام قرار می‌دادند و آنان را بر سایر مردم مقدم می‌داشتند. اما راجع به این آیه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [الشوری: 23][[141]](#footnote-141).

«این همان چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان نوید می‌دهد، بندگانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، بگو: در برابر آن از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم مگر آن که به خاطر خویشاوندی‌ام مرا دوست داشته باید (یعنی‌: بلکه‌ آنچه‌ از شما می‌طلبم، مودت‌ و دوستی‌ در قرابت‌ و نزدیکی‌ نسبی‌ای‌ است‌ که‌ میان‌ من‌ و شما وجود دارد، پس‌ فقط صله‌ و پیوندی‌ را که‌ میان‌ من ‌و شما وجود دارد، در نظر آورید و همان‌ را رعایت‌ کنید و اگر فقط این‌ را در نظرداشته‌ باشید، بر من‌ عجولانه‌ نمی‌تازید و میان‌ من‌ و مردم‌ را خالی‌ کرده‌ و اجازه‌ می‌دهید که‌ این‌ دعوت‌ را به‌ آنان‌ برسانم‌)، هر کس کار نیکی انجام دهد بر نیکی عمل او می‌افزائیم، خداوند آمرزگار شکرگذار است».

باید گفت که در صحیح بخاری و مسلم از سعید بن جبیر روایت شده که وی گوید: از ابن عباس درباره این آیه سؤال شد. من گفتم: یعنی محمدص را درباره خویشاوندان و نزدیکانش اذیت نکنید. ابن عباس گفت: عجله کردی، زیرا هیچ طایفه‌ای از قریش نیست مگر آنکه رسول اللهص با آنان خویشاوند است. معنی آیه این است که در برابر آن دعوت، از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم، بلکه تنها از شما می‌خواهم که رابطه خویشاوندی‌ای که میان من و شماست، محفوظ نگه دارید[[142]](#footnote-142). پس پیامبرص از مردمانی که از همان ابتدا به سویشان فرستاده شده می‌خواهد که صله رحم او را به جای آورند و بر او تجاوز و ستم نکنند تا اینکه رسالت و پیام پروردرگارش را به مردم ابلاغ کند. آیه نگفته که بجز دوستی و یاری با خویشاوندان. بدون شک محبت اهل بیت پیامبرص واجب است، اما وجوب آن به وسیله این آیه ثابت نشده، بلکه به وسیله دو حدیث قبلی ثابت شده است[[143]](#footnote-143).

اختلاف بر سر قضیۀ «فدک» با نص پیامبر**ص** مرتفع شده است

بخاری از عروه و او هم از عایشه روایت نموده که فاطمهل و عباس پیش ابوبکر رفتند و ارث خود را از فدک از ابوبکر مطالبه نمودند. ابوبکر گفت: «سمعت رسول الله ج یقول: لا نُورَثُ ، ما تَرَكنا صدقةٌ»[[144]](#footnote-144).

«از رسول اللهص شنیدم می‌گفت: ما از خود ارثی به جا نمی‌گذاریم و آنچه بعد از خود به جا می‌گذاریم، صدقه محسوب می‌شود (و باید به نیازمندان داده شود)».

اینکه پیامبرص از خود ارث به جا نگذاشته، با سنت مسلّم و قطعی و با اجماع صحابه ثابت شده است. و هر یک از این دو دلیل، قطعی و مسلّم است و این گمان که حدیث پیامبرص در این زمینه، عموم است این امر را رد نمی‌کند. و اگر عموم هم باشد، عموم مخصوص است... به همین خاطر هیچ یکى از همسران پیامبرص بر مطالبه ارث خود اصرار ننموده، و عموی پیامبر، عباس هم بر مطالبه میراث خود اصرار ننموده است. و هر کس ارثی را مطالبه کرده باشد و بعداً از فرموده پیامبرص اطلاع حاصل نموده باشد، از خواست خود منصرف شده است. این امر در زمان خلفای راشدین تا هنگام خلافت علیس به همین منوال بوده، و علی چیزی از آن را تغییر نداد و ترکه پیامبرص را میان وارثین تقسیم ننمود. در صحیح مسلم از ابوهریرهس روایت شده که پیامبرص فرمودند: «لاَ يَقْتَسِمُ وَرَثَتِى دِينَارًا ، مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِى وَمُؤْنَةِ عَامِلِى فَهْوَ صَدَقَةٌ»[[145]](#footnote-145)**.**

«میراث و ترکه من چه دینار باشد و چه درهم، میان وارثین تقسیم نمی‌شود بلکه آنچه را به جا می‌گذارم بعد از مخارج همسران و خدمتکارم، صدقه محسوب می‌شود (و باید به نیازمندان داده شود)». و در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره آمده که او از پیامبر ص روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «لاَ نُورَثُ ، مَا تَرَكْنَا فَهْوَ صَدَقَةٌ». «آنچه را که ما، پیامبران بعد از خود به جا می‌گذاریم، ارث نیست که میان وارثین تقسیم شود، بلکه صدقه است (و باید به نیازمندان داده شود)».

بخاری آن را از جماعتی از جمله ابوهریره روایت نموده[[146]](#footnote-146)، و مسلم آن را از ابوهریره و دیگران روایت کرده است[[147]](#footnote-147). پس همانا خداوند متعال پیامبران را محفوظ کرده از اینکه اموال دنیوی را به عنوان ارث از خود به جا بگذارند، تا اینکه برای افرادی که به دنبال پیدا کردن عیب و نقصی از نبوتشان هستند، این شبهه را ایجاد نکند که آنان به دنبال دنیا و متاع دنیوی بوده‌اند و آن را برای وارثین خود به ارث گذاشته‌اند.

تازه، ابوبکر و عمر از بیت المال مسلمانان چند برابر آنچه که پیامبرص به جا گذاشته بود، به خویشاوندان و نزدیکان وی داده‌اند. و به فرض اگر فدک ارث هم باشد -هر چند که این باطل است- در این صورت همانا آنچه که ابوبکر از آنان گرفته تنها دهات کوچکی بوده است. و مالی که پیامبرص از خود به جا گذاشته، ابوبکر و عمر از آن هیچ نفع و استفاده‌ای نبرده‌اند، بلکه عمر آن را تحویل علی و عباس که خویشاوند پیامبرص بوده‌اند، داده و ابوبکر و عمر با آن مال چنان کردند که پیامبرص کرده بود. این چیزی است که موجب منتفی شدن تهمت و افترا از آنان می‌شود؛ زیرا هیچ دلیل و برهانی نیست مبنی بر اینکه ابوبکر و عمر واجبی را ترک نموده یا کار حرامی را مرتکب شده‌اند[[148]](#footnote-148).

در مشورت و نظر خواهی پیامبر**ص** با یارانش، ابوبکر بر همه مقدم بود

ابوبکر بعد از نماز عشاء نزد پیامبرص می‌ماند و راجع به امور مسلمانان با او سخن می‌گفت و هیچ یک از دیگر اصحاب و یارانش آنجا حضور نداشتند[[149]](#footnote-149).

به علاوه، هر گاه پیامبرص با یارانش مشورت می‌نمود، اولین کسی که حرف می‌زد و نظر خودش را بیان می‌کرد، ابوبکر بود. چه بسا کسی دیگر غیر از ابوبکر حرف می‌زد و چه بسا کسی چیزی نمی‌گفت. پس پیامبرص در کارهای بزرگ و امور مهم تنها به رأی ابوبکر عمل می‌نمود. و هر گاه رأی دیگران مخالف رأی ابوبکر می‌بود، پیامبرص از رأی ابوبکر پیروی می‌نمود نه از رأی مخالفان او. اینک به عنوان مثال به چند مورد در این زمینه اشاره می‌شود:

اول- پیامبرص راجع به تکلیف اسیران جنگ بدر با یارانش مشورت نمود. ابتدا ابوبکر سخن گفت و رأی خودش را اعلام نمود، مسلم در صحیح خود از ابن عباس روایت نموده که او گوید: «هنگامی که در جنگ بدر عده‌ای از کافران به اسارت مسلمانان در آمدند، رسول اللهص به ابوبکر و عمر گفت: نظرتان درباره این اسیران چیست؟ ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، آنان عموزاده‌ها و قوم و عشیره تو هستند، نظر من این است که از آنان فدیه قبول کنی تا هم ما علیه کافران قدرت و توانایی مالی کسب کنیم، و هم امید است که خداوند آنان را به سوی اسلام هدایت کند. رسول اللهص فرمود: نظر تو چیست ای پسر خطاب؟ عمر گفت: نه، به خدا قسم، رأی ابوبکر را قبول ندارم. نظر من این است که به ما اجازه ‌دهی تا گردنشان را بزنیم. به علی اجازه بده تا گردن عقیل را بزند؛ به حمزه اجازه بده تا گردن عباس را بزند؛ و به من اجازه بده تا گردن فلان خویشاوند عمر را بزنم. و ابن رواحه هم به سوزاندن آنان اشاره کرد. اصحاب و یاران رسول اللهص در این زمینه اختلاف نظر پیدا کردند؛ عده‌ای از آنان موافق رأی ابوبکر بودند، عده‌ای رأی عمر را پسندیدند و عده‌ای هم موافق رأی ابن رواحه بودند. راوی گوید: رسول اللهص به رأی ابوبکر تمایل پیدا کرد و به رأی عمر تمایل پیدا نکرد. و بقیه حدیث را ذکر کرد[[150]](#footnote-150).

دوم - در روز حدیبیه هنگامی که خبرگزار پیامبرص، خزاعی نزد پیامبرص آمد و به او خبر داد که قریش گروهی از مردمِ قبایل گوناگون را جمع کرده و آنان قصد پیکار با پیامبرص و مسلمانان دارند و مانع می‌شوند که پیامبر و مسلمانان خانه خدا را زیارت کنند، آنگاه پیامبرص با عده‌ای از یارانش که طرف مشورت او بودند، مشورت نمود که آیا به سوی فرزندان آن جماعت مردم سرازیر شوند یا اینکه به سوی مکه رهسپار شوند؟ ابوبکر گفت: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. ای پیامبر خدا، ما برای عمره آمده‌ایم و برای جنگ با کسی نیامده‌ایم. اما اگر کسی مانع طواف کعبه شود، با او می‌جنگیم. پیامبرص فرمود: پس حرکت کنید». این حدیث نزد علما، مفسران، سیره‌نویسان و فقها، معلوم و شناخته شده است. و بخاری و امام احمد در مسندش آن را روایت کرده‌اند[[151]](#footnote-151).

سپس هنگامی که عروه بن مسعود ثقفی -که از افراد چالاک و زیرک و جزو هم پیمانان قریش با پیامبرص بود- سخن گفت و شروع به سخن گفتن درباره یاران و رفیقان پیامبر کرد که «آنان افرادی به هم ریخته از هر جنسی هستند» و در مسند امام احمد آمده که «آنان افراد اوباش و اراذلی هستند که فرار می‌کنند و تو را رها می‌کنند»، ابوبکر صدیق به عروه گفت: «شرمگاه لات را بمک»، آیا ما فرار می‌کنیم و پیامبر را رها می‌کنیم؟!.

سپس هنگامی که پیامبرص با قریش صلح نمود، ظاهراً در این صلح، خواری و ظلم بر مسلمانان بود، و کاری که پیامبرص انجام داد، به خاطر طاعت خداوند و اطمینان به وعده او و اینکه خداوند، او را بر کافران و مشرکان پیروز می‌گرداند، بود. این کار جمهور مسلمانان را خشمگین کرد و حق بر افرادی از آنان از قبیل عمر، علی، سهل بن حنیف و ... ناگوار آمد؛ در صحیح بخاری و مسلم از ابووائل روایت شده که وی گوید: «سهل بن حنیف در روز صفین برخاست و گفت: ای مردم، خودتان را متهم کنید. و در لفظ دیگری آمده است: نظرتان را درباره دینتان متهم کنید. ما در روز حدیبیه همراه رسول اللهص بودیم و اگر جنگ را به صلاح می‌دانستیم، جنگ می‌کردیم و این هم در صلحی بود که بین رسول اللهص و بین مشرکان بود. آنگاه عمر بن خطاب آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا ما بر حق نیستیم و آنان بر باطل؟ فرمود: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: آیا کشته شدگان ما در بهشت نیستند و کشته شدگان آنان در جهنم؟ فرمود: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: پس چرا در دین‌مان پستی و حقارت را قبول کنیم و به مدینه برگردیم و نگذاریم خداوند بین ما و آنان داوری کند؟ پیامبرص فرمود: ای پسر خطاب، همانا من فرستاده خدا هستم و خدا هرگز مرا ضایع نمی‌گرداند. راوی می‌گوید: پس عمر از آنجا رفت و همچنان خشمگین و ناراحت بود و پیش ابوبکر رفت و گفت: ای ابوبکر، آیا ما بر حق نیستیم و آنان بر باطل؟ ابوبکر گفت: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: آیا کشته‌شدگان ما در بهشت نیستند و کشته‌شدگان آنان در جهنم؟ گفت: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: پس به خاطر چه در دین‌مان پستی و حقارت قبول کنیم و به مدینه برگردیم و نگذاریم خداوند بین ما و آنان داوری کند؟ ابوبکر گفت ای پسر خطاب، همانا محمد، فرستاده خداست و خدا هرگز او را ضایع نمی‌گرداند. راوی می‌گوید: آنگاه آیات فتح و پیروزی مسلمانان بر رسول اللهص نازل شد. پیامبر به دنبال عمر فرستاد و آن آیات را برایش خواند. عمر گفت: ای رسول خدا، آیا راستی این، فتح و پیروزی است؟ فرمود: بله. پس عمر خوشحال و شادمان شد و برگشت[[152]](#footnote-152). و خداوند به مسلمانانی که با اقدام پیامبرص مخالفت کردند و آن را نپذیرفتند، توفیق توبه داد و توبه آنان را پذیرفت. خداوند از همه‌شان راضی باد! این موضع‌گیری‌های ابوبکر، از روشن‌ترین اموری است که نشان می‌دهد که قول و عمل و علم و حالات ابوبکر تا چه حدی با پیامبرص موافق و سازگار بوده، و اینکه این‌ها تنها مختص به ابوبکر است، زیرا قول و عملش از جنس قول و عمل پیامبرص است. همچنین این موضع‌گیری‌های ابوبکر جاهایی را روشن می‌سازد که ابوبکر در امر مشورت بر دیگران مقدم بود[[153]](#footnote-153).

مشورت پیامبر**ص** با ابوبکر و عمر در مواردی که وحی درباره آن نازل نشده بود

پیامبرص در مسائل عمومی جامعه که شامل تمام مسلمانان می‌شود، هر گاه وحی مخصوصی درباره آن نازل نشده بود، با ابوبکر و عمر مشورت می‌نمود اگر چه دیگران هم عضو شورا بوده باشند، ولی به هر حال آن دو در شورا اصل بودند. عمر گاهی بعضی آیات قرآن موافق رأیش نازل می‌شد، و گاهی بر خلاف رأی او، حقیقت برایش روشن می‌شد و او بلافاصله از رأی و نظر خود منصرف می‌شد. اما راجع به ابوبکر باید گفت که هیچ موقع رأی و نظرش مورد انکار قرار نگرفته و در هیچ موردی از پیامبرص پیشی نگرفته بجز در مسأله‌ای که میان او و عمر اختلاف بر سر این بود که چه کسی از میان بنی تمیم، سرپرستی دیگر افراد بنی تمیم را به عهده گیرد[[154]](#footnote-154).

پیامبر**ص** هر کدام از ابوبکر و عمر را به پیامبران تشبیه کرد

هنگامی که پیامبرص راجع به تکلیف اسیران جنگ بدر از ابوبکر نظرخواهی کرد و او به فدیه گرفتن از آنان اشاره نمود، و از عمر نظرخواهی کرد و او به کشتن آن‌ها اشاره نمود[[155]](#footnote-155)، پیامبرص فرمود: اینک شما را از دو رفیقتان آگاه می‌سازم: ای ابوبکر، تو با این نظری که دادی همانند ابراهیم هستی که گفت: ﴿فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّيۖ وَمَنۡ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ [ابراهیم: 36].

«پروردگارا! آن‌ها (بت‌ها) بسیارى از مردم را گمراه ساختند! هر کس از من پیروى کند از من است، و هر کس نافرمانى من کند، تو بخشنده و مهربانى».

و همانند عیسی هستی، آنگاه که گفت: ﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١١٨﴾ [المائدة: 118].

«(با این حال،) اگر آن‌ها را مجازات کنى، بندگان تواند. (و قادر به فرار از مجازات تو نیستند)، و اگر آنان را ببخشى، توانا و حکیمى! (نه کیفر تو نشانه بى‏حکمتى است، و نه بخشش تو نشانه ضعف!)».

و تو ای عمر، با این نظری که دادی، همانند نوح هستی، آنگاه که گفت: ﴿وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا ٢٦﴾ [نوح: 26].

«نوح÷ گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را روی زمین باقی مگذار».

و همانند موسی هستی، که گفت: ﴿رَبَّنَا ٱطۡمِسۡ عَلَىٰٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ وَٱشۡدُدۡ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُواْ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ﴾ [یونس: 88].

«پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (بجرم گناهانشان،) دل‌هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه‏اى که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند!».

پیامبرص بر هیچ یک از آنان به خاطر نظری که اظهار کردند، خُرده‌گیری نکرد و از آنان انتقاد ننمود، بلکه آنان را مدح و ستایش، و به پیامبران تشبیه نمود، ابوبکر را در آرامی و نرمی‌اش به خاطر خدا، به ابراهیم و عیسی تشبیه کرد، و عمر را در تندی و سخت‌گیری‌اش به خاطر خدا، به نوح و موسی تشبیه نمود[[156]](#footnote-156)و[[157]](#footnote-157).

ابوبکر، از فصیح‌ترین و سخنورترین مردمان بود

فصاحت به معنای به تکلف فصاحت نمودنِ کلام نیست. همچنین به معنای سخن قافیه‌دار و منظم نیست. و در میان خطبای عرب چه صحابه و چه غیر صحابه، تکلفِ سخنان قافیه‌دار و منظم، و تکلفِ نیکو کردن و آراستنی که فقط به لفظ بر می‌گردد و به آن «علم بدیع» می‌گویند، نبوده است بدان گونه‌ای که خطیبان و نامه‌نگاران و شاعران متأخر آن را انجام می‌دهند. بلاغتی که بدان امر شده مانند این آیه: ﴿وَقُل لَّهُمۡ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَوۡلَۢا بَلِيغٗا﴾ [النساء: 63].

«و با بیانى رسا، نتایج اعمالشان را به آن‌ها گوشزد نما!».

همان «علم معانی و بیان» است. پس در کلام فصیح و بلیغ، آورنده آن، هم معانی مقصوده را تکمیل می‌گرداند و هم با بهترین صورت و به وجه احسن، آن کلام را تبیین می‌کند[[158]](#footnote-158).

اغلب خطبه‌هایی که صاحب کتاب «نهج البلاغه» آورده و آن را به علیس نسبت داده، دروغ و افترا بر علی است. منزلت و ارزش علی بزرگ‌تر و بالاتر از آن است که چنین سخنانی بگوید. ولی این گونه افراد دروغ‌ها را وضع می‌کنند و گمان می‌کنند که آن‌ها مدح و ستایش هستند. این‌ها نه راست هستند و نه مدح و ستایش.

هیچ شکی نیست که علی از سخنورترین مردمان بود. و ابوبکر و عمر هم خطیب و سخنور بودند. و مشهور است که ثابت بن قیس بن شماس خطیب رسول اللهص بوده است. همان طور که حسان بن ثابت، کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه، شاعران رسول اللهص بوده‌اند.

اما ابوبکرس در حضور و در غیاب پیامبرص از طرف او برای مردم سخنرانی می‌کرد. پیامبرص هر گاه در عیدهای بزرگ خارج می‌شد، ابوبکر مردم را به پیروی از پیامبرص فرا می‌خواند و پیامبرص ساکت بود و گفته‌های او را تأیید می‌کرد. گفته‌های ابوبکر مقدمه و زمینه‌سازی برای چیزی بود که پیامبرص آن را تبلیغ می‌کرد و در واقع کمک و یاری به پیامبرص بود، نه پیشی گرفتن و پیشدستی کردن بر خدا و پیامبر. و هنگامی که رسول اللهص و ابوبکر به مدینه هجرت نمودند، رسول اللهص نشست و ابوبکر برخاست و از طرف او برای مردم سخنرانی ‌کرد تا جایی که کسی که آن دو را نمی‌شناخت، گمان می‌کرد که ابوبکر، رسول خداست تا اینکه بعداً می‌دانستند رسول اللهص آن کسی است که نشسته است. او به همراه پیامبرص به سوی مسافران و نمایندگان اعزامی خارج می‌شد و برای آنان سخنرانی می‌کرد. همچنین ابوبکر در غیاب پیامبرص برای آنان سخنرانی می‌کرد. و هنگامی که رسول اللهص وفات یافت، او کسی بود که برای مردم خطبه می‌خواند[[159]](#footnote-159).

خطبۀ ابوبکر بعد از وفات پیامبر**ص**

عمرس از سخنورترین مردمان بود و ابوبکر از او سخنورتر بود که عمر، او را با آن می‌شناخت. ابوبکر کسی بود که بعد از وفات پیامبرص برای مسلمانان خطبه خواند و درگذشت پیامبرص را برای آنان روشن ساخت و ایمان را در دل‌های مسلمانان ثابت و محکم گردانید تا اینکه مسلمانان به خاطر عظمت و بزرگی مصیبتی که برایشان پیش آمده بود، آشفته و پریشان نشوند، در صحیح بخاری و مسلم از ابن عباسب روایت شده است: «ابوبکر بیرون رفت در حالی که عمر با مردم سخن می‌گفت. ابوبکر گفت: بشنین ای عمر، عمر خودداری کرد از اینکه بنشیند، پس مردم به ابوبکر روی آوردند و عمر را رها کردند. ابوبکر گفت: هر یک از شما محمد را می‌پرستید، اینک همانا محمد از دنیا رفته است و هر کس خدا را می‌پرستد، همانا خدا زنده است و هیچ گاه نمی‌میرد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾ [آل‌عمران: 144].

«محمدص فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگرى نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمى‏گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضررى نمى‏زند، و خداوند بزودى شاکران (و استقامت‏کنندگان) را پاداش خواهد داد».

تا اینکه ابوبکر آن را خواند. پس همه مردم آن را دیکته کردند و هر کسی که آیه فوق الذکر را شنید، آن را تلاوت می‌کرد. «مسیب به من خبر داد که عمر گفت: به خدا قسم، انگار که این آیه اصلاً نازل نشده بود تا اینکه از ابوبکر شنیدم که آن را تلاوت کرد. پس ناگهان متحیر شدم و پایم لرزید تا جایی که پاهایم بلند نمی‌شد و تا جایی که به زمین خوردم هنگامی که از ابوبکر شنیدم که آن آیه را تلاوت کرد و دانستم که رسول اللهص از دنیا رفته است»[[160]](#footnote-160)و[[161]](#footnote-161).

خطبه ابوبکر در روز سقیفه

ابوبکر در روز سقیفه خطبه بلیغ و رسائی را ایراد کرد که همه حاضران از آن بهره بردند تا جایی که عمر گفت: من در ذهن خودم گفتاری را آماده کردم که از آن خوشم آمد و می‌خواستم آن را در حضور ابوبکر تقدیم کنم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکر گفت: آهسته باش. دوست نداشتم او را ناراحت کنم. پس ابوبکر سخن گفت در حالی که از من بردبارتر و با وقارتر بود. به خدا قسم، کلمه‌ای از گفتار آماده شده‌ام که از آن خوشم آمده بود، به جا نگذاشت مگر اینکه بدون فکر و اندیشه همانند آن یا بهتر از آن را گفت[[162]](#footnote-162).

خطبۀ ابوبکر بعد از بیعت مسلمانان با او*[[163]](#footnote-163)*

ابن اسحاق گوید: زهری برایم نقل کرد که انس بن مالک برایش نقل کرد و گفت: هنگامی که در سقیفه با ابوبکر بیعت شد، فردای آن روز ابوبکر بر منبر نشست ... تا آنجا که گوید: آنگاه خدا را حمد و ثنا کرد بدان گونه‌ای که لایق و شایسته او بود. سپس گفت: ای مردم، همانا من به خلافت رسیده‌ام در حالی که بهتر از شما نیستم. پس اگر نیکی کردم، مرا یاری کنید و اگر بدی کردم، مرا راست گردانید. صدق و راستی، امانت است و دروغ، خیانت. ضعیف شما در نزد من قوی است تا اینکه إن شاءالله ضعف وی را برطرف کنم، و قوی شما در نزد من ضعیف است تا اینکه إن شاءالله حق را از وی بستانم. هر قومی که جهاد در راه خدا را کنار گذارند، خداوند ذلت و خواری را نصیبشان می‌کند و هر قومی، گناهان بزرگ (همچون زنا) و کارهای زشت و ناروا پخش گردانند، خداوند بلا و مصیبت را شامل حالشان می‌گرداند. تا زمانی که در اطاعت خدا و رسول خدا هستم، از من اطاعت کنید و هر گاه خدا و رسول را نافرمانی کردم، از من اطاعت نکنید. برای نماز برخیزید، رحمت خدا بر شما باد»! اسناد این روایت، صحیح است[[164]](#footnote-164).

خطبۀ ابوبکر هنگامی که عده‌ای از مسلمانان مرتد شدند

ابن عساکر از دو طریق از شبابه بن سوار روایت کرده که او گفت عیسی بن یزید مدنی برای ما نقل کرد که صالح بن کیسان برایم نقل کرد و گفت: هنگامی که عده‌ای از مسلمانان مرتد شدند، ابوبکر در میان مردم برخاست و پس از حمد و ثنای پروردگار گفت: حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که انسان را به راه راست هدایت نمود و او را کفایت کرد، و تمام نعمت‌ها را به انسان داد و او را بی‌نیاز کرد. همانا خداوند محمدص را مبعوث کرد زمانی که علم و دانش، رانده شده و اسلام، غریب و دور انداخته بود. ریسمان آن، کهنه و پوسیده شده، و روزگار آن به سر آمده بود و مسلمانان سرگردان و آواره بودند. و خداوند اهل کتاب را نفرت کرده بود و هیچ خیری را به آنان عطا نمی‌کرد و هیچ شری را از آنان دور نمی‌کرد. آنان کتاب‌شان را تحریف کردند و چیزهایی را بدان افزودند که کلام الهی نبود. و قوم عرب در امنیت بودند، گمان می‌کردند که در ایمنی خداوند هستند او را عبادت نمی‌کردند و او را به فریاد نمی‌طلبیدند. از این‌رو خداوند زندگانی‌شان را سخت، و دین‌شان را باطل گردانید در زمینِ درشت و سخت همراه با مقداری ابر. پس خداوند به وسیله محمد در حقّ آنان بسیار نیکى و مهربانی کرد و آنان را امتی میانه قرار داد و آنان را به وسیله کسانی که از آنان تبعیت کردند، یاری داد و آنان را بر دشمنان پیروز گردانید تا اینکه خداوند جان پیامبرش را گرفت. پس شیطان سوار بر مرکبش شد و دست‌های آنان را به چنگ آورد و منتظر هلاک و نیستی‌شان شد:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾ [آل‌عمران: 144].

«محمدص فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگرى نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمى‏گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضررى نمى‏زند، و خداوند بزودى شاکران (و استقامت‏کنندگان) را پاداش خواهد داد».

همانا عرب‌هایی که در اطراف شما هستند، گوسفندان و شترانشان را دریغ داشته‌اند و حق زکات آن‌ها را ادا نمی‌کنند و پارساترین‌شان در چنین روزی، در دینشان نیستند. و قوی‌ترین شما در چنین روزی در دینتان نیستید براساس برکت و خیر پیامبرتان که آورده بود. او شما را به دوست کفایت‌کننده محول کرده است؛ کسی که محمدص را سرگشته و حیران یافت و رهنمودش کرد. و او را فقیر و بی‌چیز یافت و ثروتمند و بی‌نیازش کرد: ﴿وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا﴾ [آل‌عمران: 103]. «و شما بر لب حفره‏اى از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد».

به خدا قسم، پیکار به خاطر امر خدا را ترک نمی‌کنم تا اینکه خداوند به وعده‌اش وفا کند و عهدش را برای ما کامل گرداند و هر کس از ما که کشته می‌شود، با حالت شهید بودن او را بکشد و او را داخل بهشت گرداند. و کسی از ما که زنده مانده، جانشین و برگزیده‌اش در زمین باقی بگذارد. حکم خداوند، حق است و فرموده‌اش حق است که در آن خلافی نیست: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [النور: 55].

«خداوند به کسانى از شما که ایمان آورده و کارهاى شایسته انجام داده‏اند وعده مى‏دهد که قطعا آنان را حکمران روى زمین خواهد کرد».

سپس از منبر پائین آمد[[165]](#footnote-165).

خطبه ابوبکر هنگامی که تمام گروه‌های مردم را برای جنگ با اهل کتاب در شام جمع کرد

هنگامی که گروه‌های مردم برای جنگ شام نزد ابوبکر صدیق گرد آمدند، ابوبکر جهت ایراد خطبه در میان مردم برخاست. حمد و ثنای خداوند آن گونه که لایق و شایسته او بود، به جا آورد. سپس مردم را برای جهاد تشویق کرد و گفت: آگاه باشید هر کاری مجموعه اسباب و وسایلی دارد، هر کس آن‌ها را متحقق سازد، برایش کافی است، و هر کس برای خدا کاری کند، خدا او را کفایت می‌کند. باید شما تلاش و جدیت و نیت خالص داشته باشید، زیرا نیت خالص زودتر انسان را به هدف عالی‌اش می‌رساند. آگاه باشید کسی که ایمان ندارد، دین هم ندارد، و کسی که خشیت و ترس از خدا نداشته باشد، ایمان ندارد، و کسی که نیت خالص نداشته باشد، هیچ عملی از وی پذیرفته نمی‌شود. آگاه باشید همانا در قرآن ثواب و پاداش برای جهاد در راه خدا بیان شده است همچنان که باید انسان مسلمان دوست داشته باشد خود را به آن وابسته سازد. جهاد در راه خدا همان نجاتی است که خداوند بدان اشاره فرموده است، چون انسان به وسیله آن از خواری و رسوایی نجات پیدا می‌کند و کرامت و سربلندی نصیبش می‌شود[[166]](#footnote-166).

برترین فرد در میان امت اسلام پس از پیامبر**ص**، ابوبکر است

خداوند بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری داده، و فرستادگان خود را بر دیگران برتری داده‌است. و پیامبران أولوالعزم از سایر پیامبران برترند. همچنین خداوند پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار را بر دیگر مسلمانان برتری داده‌است. همه‌شان اولیاء و دوستان خدا هستند و همه‌شان در بهشت‌اند. و خداوند برخی را بر برخی درجاتی بالاتر برده است.

اصل و اساس برتری‌ها و فضیلت‌ها عبارتند از: علم، دین، شجاعت و سخاوت و مروت. هر یک از پیامبران و صحابه و دیگر افراد که برتر از دیگری هستند، همانا او عالم‌تر است؛ یعنی در میان فضائل و برتری‌ها علم در رأس همه قرار دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [الزمر: 9].

«بگو: آیا کسانى که مى‏دانند با کسانى که نمى‏دانند یکسانند؟!».

احادیث صحیح همراه با دلائل و قرائن متعدد و زیاد برای کسانی که از آن‌ها مطلع باشند، موجب علم ضروری می‌شود به اینکه ابوبکر محبوب‌ترین صحابه در نزد پیامبرص بود و در نزد پیامبرص از عمر و عثمان و علی و دیگران، برتر بود. هر کس به سنت و احوال رسول اللهص آگاه‌تر باشد، این را بهتر می‌داند. و تنها کسانی در آن شک و تردید دارند که احادیث صحیح را از احادیث ضعیف باز نشناسند. یکی از این احادیث صحیح، حدیثی است که بخاری و مسلم از ابن عمرب روایت کرده‌اند که او گوید: «ما در حالی که رسول اللهص در قید حیات بود، می‌گفتیم: برترین فرد از میان امت پیامبرص بعد از او، ابوبکر، پس از او عمر و سپس عثمان است»[[167]](#footnote-167). و ترمذی و دیگران به طور مرفوع از علیس روایت کرده‌اند که او از پیامبرص روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لاَ تُخْبِرْهُمَا يَا عَلِىُّ»[[168]](#footnote-168). «این دو نفر (ابوبکر و عمر) سروران کهن‌سال بهشتی از اول تا آخر هستند[[169]](#footnote-169). ای علی، این خبر را به آنان مده». و در صحاح آمده: هنگامی که جنازه عمرس به خاک سپرده شد، علی بن ابی طالب آمد و صف‌های مردم را شکافت و جلو رفت، سپس گفت: همانا من آرزومندم که خداوند تو را همراه دو رفیقت قرار دهد، زیرا من زیاد از پیامبرص شنیدم که می‌فرمود: «دخلت أنا وأبوبکر وعمر، وذهبت أنا وأبوبکر وعمر»[[170]](#footnote-170). «من و ابوبکر و عمر داخل شدیم، و من و ابوبکر و عمر رفتیم».

این حدیث نشان دهنده ملازمت و همراهی همیشگی ابوبکر و عمر با پیامبرص در دخول و خروج و رفت و آمد اوست. به همین خاطر هنگامی که هارون الرشید به امام مالک گفت که ای ابوعبدالله درباره منزلت ابوبکر و عمر در نزد پیامبر به من خبر بده، امام مالک به او گفت: منزلت آن دو در نزد پیامبرص در زمان حیات او همانند منزلت‌شان در نزد پیامبرص بعد از وفاتش است. هارون الرشید گفت: مرا شفا دادی ای مالک، مرا شفا دادی ای مالک.

از امیر المؤمنین، علی بن ابی طالبس به تواتر ثابت شده که وی گفته است: «بهترین فردِ این امت بعد از پیامبر، ابوبکر و پس از او عمر است». این گفته از طرق زیادی از علی روایت شده تا جایی که گفته شده این طرق به هشتاد طریق می‌رسد. و بخاری در صحیح خود این گفته را از علیس از طریق همدانی‌ها که علی خیلی دوست‌شان داشته، روایت کرده است. علی آن قدر (قبیله) همدانی‌ها را دوست داشته که درباره‌شان می‌گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لو کنت بواباً علی باب جنة |  | لقلت لهمدان ادخلی بسلام |

«اگر من دربان بهشت می‌بودم، به همدان می‌گفتم که با اطمینان خاطر و بدون هیچ گونه خوف و هراسی به بهشت درآ».

بخاری این گفته علی را از طریق سفیان ثوری -که همدانی است- از منذر -که او هم همدانی است- از محمد بن حنفیه روایت کرده که او گفت: «به پدرم گفتم چه کسی بعد از رسول اللهص از همه بهتر است؟ علی گفت: ابوبکر. محمد بن حنفیه گفت: گفتم سپس چه کسی؟ گفت: سپس عمر»[[171]](#footnote-171). علی این را به پسرش گفته و او کسی نیست که روا باشد علی، این گفته را از روی تقیه به او گفته باشد. و محمد این گفته را فقط از پدرش روایت نموده و در حالی که بر روی منبر بود، آن را از پدرش نقل کرد. و از او هم روایت شده که آن را از پیامبرص شنیده است. و هیچ شکی نیست که علی این را از روی علم گفته است. و این چیزی است که در شأن علیس می‌باشد، زیرا او از همه صحابه بیشتر حق ابوبکر و عمر و منزلتشان در اسلام و تأثیر خوبشان را در دین شناخته است تا جایی که آرزو می‌کرد که با عملی مثل عمل عمرس خدا را ملاقات کند. و علی دو تا از پسرانش را ابوبکر و عمر نام نهاده است.

علیس می‌گفت: هر کس مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، حد شخص افترا زننده را بر وی اجرا می‌کنم[[172]](#footnote-172). این گفته از باب تواضع نیست، چون متواضع نمی‌تواند اقدام به مجازات کسی کند که او را بر دیگری برتری داده، و نمی‌تواند او را افترازننده بنامد.

از ابن عباس هم به تواتر ثابت شده که او ابوبکر و عمر را بر علی برتری می‌داد.

ابن بطه با اسناد خود روایت کرده و گوید: «از لیث بن ابوسلیم شنیدم که می‌گفت: شیعیانِ نخستین را دیدم، آنان هیچ کسی را بر ابوبکر و عمر برتری نمی‌دادند. شریک بن ابونمر در جواب کسی که به او گفت: کدام یک از این دو برتر است ابوبکر یا علی؟ گفت: ابوبکر. شخص سؤال کننده به او گفت: این را می‌گویی در حالی که شیعه هم هستی؟ شریک بن ابونمر گفت: بله، همانا شیعه کسی است که چنین بگوید. به خدا قسم، علی این چوب‌ها را بلند کرده و گفت: آگاه باشید همانا بهترین فرد این امت بعد از پیامبرص، ابوبکر و عمر است. پس آیا ما گفته‌اش را رد کنیم؟ آیا او را تکذیب کنیم؟ به خدا قسم، او دروغگو نبود. قاضی عبدالجبار این را ذکر کرده و آن را به کتاب ابوالقاسم بلخی نسبت داده است[[173]](#footnote-173).

شیخ الاسلام ابن تیمیه/ بعد از اینکه آیه: ﴿لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40]. «غم مخور، خدا با ماست!».

را ذکر کرد، گفت: این آیه هیچ دلیلی نیست بر اینکه علی یا عثمان یا عمر و یا دیگران برتر از ابوبکر هستند، زیرا آنان در این موقع همراه پیامبرص نبودند. و اگر همراه او می‌بودند، معلوم نمی‌بود حال‌شان بهتر از حال ابوبکر صدیق باشد، بلکه آنچه از حال آنان و حال ابوبکر معروف است، این است که در هنگام خطرات و حوادث ترسناک، یقین و صبر ابوبکر از همه‌شان کامل‌تر بود. و هنگام وجود اسباب شک و تردید، یقین و اطمینان و آرامش ابوبکر از همه‌شان بیشتر بود. و هرگاه پیامبرص رنجیده می‌شد، ابوبکر از همه صحابه بیشتر به دنبال خشنود کردن او می‌بود و دورترین صحابه از آزار پیامبرص بود. این چیزی است که برای هر کس که احوال و اوضاع صحابه را در زمان پیامبرص و بعد از وفاتش بررسی کند، معلوم و روشن است[[174]](#footnote-174).

هر ستایش و تمجیدی که در قرآن آمده، ابوبکر اولین کسی است که مشمول آن است

به طور کلی هر آیه‌ای در قرآن که با خطاب «مؤمنین»، «متقین» و «محسنین» و ... آمده و مؤمنان را ستایش و تمجید نموده، ابوبکر اولین و برترین فرد این امت است که مشمول آن است. پس معلوم می‌شود که او برترین فرد از میان امت محمدص می‌باشد. همان‌طور که از چندین طریق از پیامبرص مشهور است که ایشان می‌فرمایند: «خیر القرون القرن الذي جئت فیه، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم[[175]](#footnote-175): «بهترین دوره‌ها دوره‌ای است که من در آن آمده‌ام، بعد از آن دوره کسانی است که بعد از آن‌ها می‌آیند، و بعد از آن دوره کسانی که بعد از آنان می‌آیند».

خداوند متعال هم در قرآن می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ٣٣﴾ [الزمر: 33].

«اما کسى که سخن راست بیاورد و کسى که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگارانند».

قول مشهورتر نزد مفسران این است که آن که حقیقت و صداقت را با خود آورده، حضرت محمدص است، و کسی که حقیقت و صداقت را باور داشته، ابوبکر است. گروهی از علما چنین نظری را دارند و طبری این رأی را با اسناد خود از علیس ذکر کرده است[[176]](#footnote-176).

در این مورد داستانی وجود دارد که بعضی از علما آن را از ابوبکر عبدالعزیز بن جعفر، خدمتکار ابوبکر خلال آورده‌اند که: کسی از وی راجع به این آیه سؤال کرد، او یا بعضی از حاضرین گفتند: این آیه درباره ابوبکر نازل شده است. سؤال کننده گفت: نه، این آیه درباره علی نازل شده است. ابوبکر بن جعفر گفت: ما بعد آیه را بخوان: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ﴾ [الزمر: 33]. «آنان پرهیزگارانند».

تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ٣٣ لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمۡۚ ذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٣٤ لِيُكَفِّرَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ أَسۡوَأَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ وَيَجۡزِيَهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ ٱلَّذِي كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٣٥﴾ [الزمر: 33-35].

«اما کسى که سخن راست بیاورد و کسى که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگارانند. آنچه بخواهند نزد پروردگارشان براى آنان موجود است، و این است جزاى نیکوکاران. تا خداوند بدترین اعمالى را که انجام داده‏اند (در سایه ایمان و صداقت آن‌ها) بیامرزد، و آن‌ها را به بهترین اعمالى که انجام مى‏دادند پاداش دهد».

«خداوند (چنین تفضلی در حقّ ایشان می‌فرماید) تا بدترین کارهای ایشان را (چه برسد به لغزش‌های ناچیزشان، بزداید و) ببخشاید ...».

سؤال کننده متحیر ماند[[177]](#footnote-177). لفظ آیه مطلق است و به ابوبکر و علی اختصاص ندارد، بلکه هر کسی مشمول عموم آیه قرار گیرد، مشمول حکم آن قرار می‌گیرد. و بدون شک ابوبکر، عمر، عثمان و علی شایسته‌ترین و مستحق‌ترین فرد این امت هستند که مشمول آن باشند، اما تنها به آنان اختصاص ندارد. هر آیه‌ای که در بردارنده ستایش و تمجید است، شامل همه صحابه می‌گردد، زیرا آنان حقیقت و صداقت را آورده‌اند و بدان باور داشته‌اند. و آنان بیشتر از تمام مردم روی کره زمین، داخل حکم آیه هستند.

درباره این آیه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: 119]. «اى کسانى که ایمان آورده‏اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید».

باید گفت که با دلایل زیادی ثابت شده که ابوبکر، صدیق است، پس واجب است که این آیه به طور قطع او را در برگیرد و واجب است که ما همگام با او باشیم. بلکه حتی اولی‌تر و سزاوارتر آن است که این آیه شامل ابوبکر باشد نه دیگر صحابه. این آیه درباره کعب بن مالک نازل شد بدان گاه که به غزوه تبوک نرفت و پیامبرص راست گفت در اینکه او عذری نداشته و خداوند به برکت این صداقت و راستی‌اش، توبه‌اش را پذیرفت[[178]](#footnote-178).

خصلت‌هایی که در یک روز در ابوبکر جمع شد

 در صحیح مسلم ثابت شده که پیامبرص به یارانش فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمُ الْيَوْمَ صَائِمًا. قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا. قَالَ: فَمَنْ تَبِعَ مِنْكُمُ الْيَوْمَ جَنَازَةً؟. قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا. قَالَ: هَل فِيكُم من تصدق بصدقة؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا . قال: مَا اجْتَمَعْنَ فِى امْرِئٍ إِلاَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ»[[179]](#footnote-179). «کدام یک از شما امروز روزه بوده؟ ابوبکر گفت: من. پیامبرص فرمود: کدام یک از شما امروز جنازه‌ای را دنبال کرده و در تشیع جنازه حضور داشته است؟ ابوبکر گفت: من. پیامبرص فرمود: آیا کسی از شما هست که به عیادت بیماری رفته باشد؟ ابوبکر گفت: من. پیامبرص فرمود: آیا کسی از شما هست که صدقه‌ای داده باشد؟ ابوبکر گفت: من. پیامبرص فرمود: این خصال در هیچ کسی جمع نمی‌شود مگر آنکه او داخل بهشت می‌گردد». امثال این چهار خصلت برای علی و دیگران در یک روز، نقل نشده است[[180]](#footnote-180).

ابوبکر، اولین کسی که از میان این امت داخل بهشت می‌گردد

ابوداود در سنن خود روایت نموده است: «أنَّ النَّبی ج قالَ لأبی‌بکر: أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِى»[[181]](#footnote-181). «پیامبرص به ابوبکر گفت: همانا ای ابوبکر، تو اولین فرد از امت من هستی که داخل بهشت می‌گردی». از نظر اهل سنت، کسانی که در جنگ بدر حضور داشته‌اند، همه‌شان بهشتی‌اند. همچنین مادران مؤمنان، عایشه و دیگرِ همسران پیامبرص همگی بهشتی‌اند. و ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر بعد از پیامبران، سروران بهشتیان هستند[[182]](#footnote-182).

ابوبکر، از تمام درهای بهشت فرا خوانده می‌شود

در صحیح بخاری و مسلم آمده که پیامبرص فرمود: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ[[183]](#footnote-183)فى سَبِيلِ اللَّهِ نُودِىَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا خَيْرٌ. فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلاَةِ دُعِىَ مِنْ بَابِ الصَّلاَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِىَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِىَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ. [وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِىَ مِنْ بَابِ الصِّيَامِ ، وَبَابِ الرَّيَّانِ] [[184]](#footnote-184) فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ مَا عَلَى هَذَا الَّذِى يُدْعَى مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ كلها مِنْ ضَرُورَةٍ [[185]](#footnote-185)، وَقَالَ هَلْ يُدْعَى مِنْهَا كُلِّهَا أَحَدٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: نَعَمْ ، وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ»[[186]](#footnote-186). «هرکس، دو نوع انفاق در راه خدا نماید، از دروازه‌های بهشت ندا داده می‌شود: ای بنده خدا! این است نتیجه کار خیر. پس هر کسی که اهل نماز بوده، او را از دروازه نماز، و هر کس اهل جهاد بوده او را از دروازه جهاد، و کسی که اهل روزه بوده، او را از دروازه رَیان و کسی که اهل صدقه بوده، او را از دروازه صدقه، صدا می‌زنند. ابوبکرس گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد (اگر چه) کسی که از یک دروازه، صدا زده شود، نیازی ندارد (که از دروازه‌های دیگر او را صدا بزنند) ولی آیا چنین فردی وجود دارد که او را از همه درها صدا بزنند؟ فرمود: «آری، امیدوارم که تو نیز یکی از آن‌ها باشی»[[187]](#footnote-187).

ستایش و تمجید عایشه از پدرش

عایشهل یکی از سخنورترین مردمان بود تا جایی که احنف بن قیس می‌گوید: خطبه ابوبکر، عمر، عثمان و علی را شنیده‌ام ولی از میان انسان‌ها کلامی به شیوایی و زیبایی کلام عایشه نشنیده‌ام.

عایشهل در خطبه‌اش[[188]](#footnote-188) گفت: «پدرم، شما نمی‌دانید پدرم کیست. به خدا قسم، دستها به او نمی‌رسند. او، کوه مرتفع و شاخه دراز است. هیهات گمان‌ها درباره او به دروغ رفته‌اند. زمانی که شما شکست خوردید، او پیروز و موفق شد. و زمانی که شما مانده و سست و ضعیف شدید، او غالب شد. بر اسب‌ها پیشی گرفت بدان گاه که به پایان خط مسابقه رسید و بر آن دست یافت. ایام جوانی‌اش را در میان قریش گذراند و در زمان پیری او را از شهر و کاشانه خود بیرون کردند و او ناچاراً به غار رفت[[189]](#footnote-189). در حق قریش خوبی‌های زیادی نمود و فقیران قریش را گرامی می‌داشت و به آنان کمک می‌نمود. گروه‌ها و دسته‌های قریش را به آرامی دور هم جمع می‌کرد و میان آنان اتحاد و یکپارچگی برقرار می‌نمود و پراکندگی‌های امور این امت را جمع و جور می‌کرد تا اینکه محبت او در دل‌های این امت جای گرفت. سپس به خاطر رضای خدا تلاش و جدیت به خرج می‌داد و لحظه‌ای دست از تلاش و کوشش و اهتمام به امور دین، بر نمی‌داشت. هنوز هم به خاطر رضای ذات پروردگار قوی و توانا و دارای شرافت و مناعت نفس است و این امر لحظه به لحظه شدت می‌یابد تا جایی که در اطراف خانه‌اش مسجدی بنا کرد و در آن چیزهایی را احیاء کرد که باطل‌گرایان و مشرکان و بت‌پرستان آن را از بین برده بودند. ابوبکر چشمانش همیشه پر از اشک بود و قلبی محزون و صدایی گرفته و اندوهگین داشت. زنان و کودکان مکه ازدحام می‌کردند[[190]](#footnote-190) و او را استهزاء و مسخره می‌کردند: ﴿ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ وَيَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١٥﴾ [البقرة: 15].

«خداوند آنان را استهزا مى‏کند، و آن‌ها را در طغیانشان نگه مى‏دارد، تا سرگردان شوند».

چنین امری بر مردان قریش گران آمد، پس کمان‌هایشان را برایش آماده کردند و تیرهایشان را برایش در چله انداختند تا به سویش بیندازند و او را نشانه تیر گرفتند، اما نتوانستند سنگی را برایش بشکنند[[191]](#footnote-191) و نتوانستند چوبی را برایش بشکنند و کم‌ترین آسیبی به وی برسانند. روز به روز بر قدرت و توانایی‌اش افزوده شد تا اینکه دین اسلام جای خود را در دل‌های مردم به دست آورد و در جای خود مستقر و محکم شد. و پایه‌هایش محکم گشت و مردم دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا شدند و از هر فرقه‌ای دسته دسته و به طور پراکنده به اسلام، ایمان آوردند. خداوند آنچه که نزدش بود، برای پیامبرش اختیار کرد. هنگامی که خداوند جان پیامبرش را گرفت، شیطان خیمه‌اش را بر پای داشت و طناب‌هایش را گسترد و دام‌های شکارش را بر پای داشت. پس افرادی گمان بردند که آرزوهایشان بر آورده شده است و از چیزی خبر دادند که بدان امید دارند. اما چنین چیزی چگونه ممکن است در حالی که ابوبکر صدیق در میانشان است. پس او برهنه و بی‌زره و بدون سپر با کوله باری از تجربه و دانایی و توانایی علیه این فتنه‌ها به پا خاست. پس همراهانش را جمع کرد و مسلمانان را به هم نزدیک گردانید. پس نشر و گسترش اسلام را به همان حالت اولش باز گرداند[[192]](#footnote-192). و با فراست و دانائی‌اش کجی آن را راست کرد و با آرامش خود، نفاق را از بین برد. پس دین دوباره جان گرفت. هنگامی که زکات را به مستحقانش بازگرداند و آنان را از نابودی نجات داد و به آنان جان تازه بخشید، مرگ به سراغش آمد. شکاف و خلأ او با همتایش در مهربانی و بخشش و رفتار و خوی و انصاف، پر شد. آن شخص، عمر، پسر خطاب است. ماشاءالله به مادری که شیر در پستانش برای عمر جمع شد. به راستی او را تک و بی‌نظیر به دنیا آورد. او کافران را خوار گردانید و آنان را شکست داد. و شرک را از هر طرف تار و مار کرد. زمین را شکافت و آن را کاشت[[193]](#footnote-193). پس خوردنی‌هایش را بالا آورد و پلیدی‌اش را بیرون انداخت. دنیا می‌خواست بر او مهربانی کند و او را دوست بدارد ولی او از دنیا ‌روی گرداند و دنیا به او روی می‌آورد ولی او از آن امتناع و دوری می‌کرد. عمر در دنیا پرهیزکاری می‌نمود و آن را رها کرد بدان گونه‌ای که در آن می‌زیست. پس به من بگویید از چه چیزی شک دارید و کدام یک از این دو روز پدرم را ناپسند می‌دارید و بر پدرم خُرده‌گیری می‌کنید؟ روز اقامتش بدان گاه که در میان شما عدالت برقرار نمود یا روز سفرش بدان گاه که با شما مهربانی کرد و بر شما ترحم و دلسوزی نمود؟ این را می‌گویم و از خداوند برای خود و شما مغفرت و بخشش می‌طلبم». جعفر بن عون از پدرش و او هم از عایشه این ماجرا را روایت کرده است. و این‌ها راویان صحیح بخاری و صحیح مسلم هستند. همچنین ابواسامه از هشام بن عروه از پدرش این ماجرا را روایت کرده است. بعضی هم آن را از هشام روایت کرده‌اند و عروه را به عنوان راوی ذکر نکرده‌اند[[194]](#footnote-194).

عمر**س** گوید: یک شبانه روز ابوبکر، از عمر و خاندان عمر بهتر است

طلمنکی از حدیث میمون بن مهران روایت کرده که او گفت: «ابوموسی اشعری هنگامی که روز جمعه در بصره خطبه خواند و آن موقع والی بصره بود، بر پیامبرص سلام و درود فرستاد. سپس عمر بن خطاب را مورد ستایش و تمجید قرار داد و برایش دعای خیر کرد. ضبه بن محصن عنزی بلند شد و گفت: چرا تو قبل از عمر، رفیقش (ابوبکر) را ذکر نکردی و عمر را بر ابوبکر برتری دادی؟ سپس نشست. وقتی که چند بار این گفته را تکرار کرد، ابوموسی بر سر او فریاد زد و با او منازعه کرد. پس ابوموسی نامه‌ای برای عمرس نوشت که «ضبه» ما را بدگویی و سرزنش می‌کند.

عمر هم نامه‌ای برای ضبه نوشت که نزد او برود. ابوموسی او را نزد عمر فرستاد. هنگامی که ضبه پیش عمر در مدینه رفت، دربان گفت: ضبه عنزی جلو در است؟! پس به او اجازه داد وارد شود. هنگامی که بر عمر داخل شد، عمر گفت: خوش مباد ضبه و خوش نیامد. ضبه گفت: فراخی و وسعت دادن از طرف خداست. چگونه روا دانستی مرا از شهر خود به اینجا احضار کنی بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشم و کار ناروایی انجام داده باشم. عمر گفت: به خاطر چه میان تو و ابوموسی اختلاف و منازعه روی داده است؟ گفت: همین حالا به تو خبر می‌دهم ای امیر مؤمنان. او هنگامی که خطبه خواند، حمد و ثنای خدا را به جای آورد و بر پیامبرص سلام و درود فرستاد. سپس تو را مورد ستایش و تمجید قرار داد و برایت دعای خیر نمود. این امر مرا عصبانی کرد و به او گفتم: چرا تو قبل از عمر، رفیقش (ابوبکر) را ذکر نکردی و عمر را بر ابوبکر برتری دادی؟ به همین خاطر او به تو نامه نوشت و از من شکایت نمود. راوی گوید: پس عمر با حالت گریان خمیده گردید و می‌گفت: به خدا قسم، تو موفق‌تر و هدایت‌یافته‌تر از او هستی. آیا مرا می‌بخشی خداوند تو را ببخشاید! گفتم: خدا تو را ببخشد ای امیر مؤمنان. سپس عمر با حالت گریان خمیده گردید و می‌گفت: به خدا قسم، یک شبانه روز ابوبکر از عمر و خاندان عمر بهتر است. آیا می‌خواهی شب و روزِ ابوبکر را برایت توصیف کنم؟ گفتم: بله، ای امیر مؤمنان. گفت:

در مورد شب ابوبکر باید گفت هنگامی که رسول اللهص از دست مشرکان فرار کرد و از مکه خارج شد، در شب از مکه خارج شد و ابوبکر هم به دنبالش رفت. او گاهی جلو پیامبرص راه می‌رفت و گاهی پشت سرش. گاهی در سمت راست پیامبرص راه می‌رفت و گاهی در سمت چپش. پیامبرص به او گفت: این چه کاری است ای ابوبکر؟! من از این کارت سر در نمی‌آورم. ابوبکر گفت: وقتی به فکرم می‌رسد که ممکن است کسی در کمین تو نشسته باشد، جلوت حرکت می‌کنم و وقتی به فکرم می‌رسد که شاید کسی تو را تعقیب کند، پشت سرت حرکت می‌کنم. و گاهی در سمت راستت حرکت می‌کنم و گاهی در سمت چپت. و به خاطر تو امان و قرار ندارم. پیامبرص بر روی کناره‌های انگشتان پایش راه رفت تا اینکه پایش سائیده شد. وقتی که ابوبکرس دید که پای پیامبرص سائیده شده، او را بر دوشش نهاد تا اینکه او را به دهانه غار برد و آنجا او را پایین آورد. سپس گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده، داخل آن غار نمی‌شوی تا من داخل شوم. تا اگر در آن چیزی باشد، برای من پیش بیاید. پس ابوبکر داخل شد و چیزی را ندید که او را به شک و تردید اندازد. پس پیامبرص را بلند کرد و او را داخل غار نمود. هنگامی که داخل شدند، ابوبکر صدیق سوراخ‌های مارهای افعی را یافت. هنگامی که ابوبکر آن را دید، پاشنه‌اش را بر دهانه آن قرار داد. مارها شروع به گزیدن پایش کردند و از درد آن، اشکهایش بر گونه‌اش مى‌افتاد. و پیامبرص می‌فرمود: نگران مباش که خدا با ماست. پس خداوند آرامش خود را بهره ابوبکر ساخت. این بود شب ابوبکر.

اما درباره روز ابوبکر باید گفت هنگامی که پیامبرص وفات یافت، قوم عرب از دین برگشتند. بعضی گفتند: نماز می‌خوانیم ولی زکات نمی‌دهیم و عده‌ای هم گفتند: زکات می‌دهیم ولی نماز نمی‌خوانیم. نزد ابوبکر آمدم و از هیچ نصیحتی کوتاهی نکردم و گفتم: ای خلیفه رسول خدا، با مردم مدارا کن و با آنان جنگ مکن. به من گفت: آیا تو در جاهلیت انسانی جبار و سرکش بودی و اینک در اسلام، انسانی ضعیف و سست هستی؟ رسول اللهص از میان ما رفت و وحی قطع شد. به خدا قسم اگر آنان زکاتی را که به رسول اللهص می‌دادند، به من ندهند، به خاطر آن، با ایشان می‌جنگم. به خدا قسم، ابوبکر در امور دین هوشیار و راه یافته بود.

سپس عمر نامه‌ای را به ابوموسی نوشت و او را سرزنش کرد. این حدیثِ ضبه از مشهورترین احادیث است[[195]](#footnote-195)و[[196]](#footnote-196).

خلافت ابوبکر صدیق

ابوبکر صدیق، جانشین برحق پیامبر**ص** و شایسته‌ترین فرد برای خلافت**[[197]](#footnote-197)**

تعریف خلیفه: خلیفه کسی است که جانشین دیگری می‌شود اگر چه آن دیگری او را به عنوان جانشین خود قرار ندهد. این معنای مشهور لغوی آن است و جمهور علما هم بر این باورند. خلیفه گاهی به معنای کسی است که دیگری او را جانشین خود قرار دهد.

خلیفه، جانشین کسی نمی‌شود مگر در غیاب یا مرگ شخصی که او را جانشین خود قرار داده است. به همین خاطر درست نیست گفته شود: خداوند، کسی را جانشین خود قرار داده، زیرا خداوند زنده و پاینده است، تدبیر کننده و اداره کننده امور بندگان است، و از مرگ و خواب و غیبت، منزه و مبراست. اما درست است که انسان، خداوند را جانشین خود قرار دهد؛ همچنان که پیامبرص می‌فرماید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ»[[198]](#footnote-198). «خدایا، تو در سفر، همراه منی و جانشین من در خانواده‌ام هستی». و پیامبرص در هنگام سخن از دجال فرمودند: «وَاللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»[[199]](#footnote-199). «خداوند جانشین من در امور مسلمانان است». خداوند در قرآن هر کسی را که به خلافت توصیف نموده، او جانشین مخلوقى کسی است که قبل از خود بوده است، مانند این آیات: ﴿ثُمَّ جَعَلۡنَٰكُمۡ خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ﴾ [یونس: 14].

«سپس شما را جانشینان آن‌ها در روى زمین -پس از ایشان- قرار دادیم».

و ﴿وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ جَعَلَكُمۡ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعۡدِ قَوۡمِ نُوحٖ﴾ [الأعراف: 69].

«و به یاد آورید هنگامى که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد».

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [النور: 55].

«خداوند به کسانى از شما که ایمان آورده و کارهاى شایسته انجام داده‏اند وعده مى‏دهد که قطعا آنان را حکمران روى زمین خواهد کرد».

و ﴿إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ﴾ [البقرة: 30].

«من در روى زمین، جانشینى (نماینده‏اى) قرار خواهم داد».

یعنی جانشین مخلوقاتی که قبلاً بوده‌اند همان طور که مفسران چنین نظری را دارند. اما آنچه عده‌ای می‌گویند که انسان جانشین خداست، چنین چیزی جهالت و گمراهی است. به همین خاطر است هنگامی که به ابوبکر گفتند: ای خلیفه خدا، گفت: من خلیفه خدا نیستم، بلکه خلیفه رسول خداص هستم و این برایم کافى است[[200]](#footnote-200).

خلافت ابوبکر صدیق بنا به نصوص قرآن و سنت نبوی و اجماع مسلمانان، حق و درست است

نصوص زیادی هستند که بر حق و درست بودن خلافت ابوبکر صدیق دلالت دارند. و این از جمله مواردی است که علما در آن اختلاف نظر ندارند. اما در این اختلاف نظر دارند که خلافت وی با نصی که همان وصیت و تعیین وی از جانب پیامبرص است، منعقد شده یا با اجماع و انتخاب شوری صورت گرفته است[[201]](#footnote-201).

همان طور که سخن امام احمد می‌رساند، حقیقت امر این است که خلافت ابوبکر با انتخاب صحابه و بیعت‌شان با وی صورت گرفته است. و اینکه پیامبرص به وقوع خلافت وی خبر داده به گونه‌ای که آن را مورد تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است. همچنین پیامبرص به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور مسلمانان به او امر کرده و امت اسلام را بر بیعت با او ارشاد فرموده است. این سه وجه، یعنی خبر، امر و ارشاد پیامبرص درباره خلافت ابوبکر صدیق از پیامبرص ثابت است.

اینک این سه وجهی که با سنت ثابت شده و قرآن بر آن دلالت دارد، در زیر بیان می‌شود[[202]](#footnote-202)و[[203]](#footnote-203):

وجه اول: خبر به وقوع خلافت ابوبکر به گونه‌ای که پیامبر آن را مورد ستایش و تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است

1. پیامبرص در حدیث صحیحی می‌فرمایند: «رأیت کأني أنزع على قلیب فأخذها ابن أبي قحافة فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ، وَفِى نَزْعِهِ ضَعْفٌ، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ مِنْ يَدِ أَبِى بَكْرٍ فَاسْتَحَالَتْ فِى يَدِهِ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَفْرِى فَرْيَهُ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ»[[204]](#footnote-204). «(در خواب) دیدم که گویی از چاهی آب می‌کشیدم، که پسر ابوقحافه (ابوبکر) آن (دلو) را از من گرفت و یک دلو یا دو دلو پر از آب، از آن چاه، آب کشید. در آب کشیدنش از چاه، یک نوع ضعف بود[[205]](#footnote-205). سپس پسر خطاب (عمر) آن (دلو) را گرفت. پس آن دلو به دلو بزرگی تغییر یافت. هیچ یک از انسان‌های بزرگ را ندیدم که دلو بزرگی همانند دلو عمر داشته باشد و با آن از چاه آب بکشد تا جایی که همه مردم از آن سیراب گشتند». پیامبرص در این حدیث به اموری خبر داده که مستلزم شایستگی و خوبی حاکمان است و این امور هم در زمان خلافت ابوبکر و عمر، روی داد[[206]](#footnote-206).
2. در سنن ابوداود و دیگران از طریق حدیث اشعث، از حسن و او هم از ابوبکره روایت شده که پیامبرص فرمودند: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ رُؤْيَا. فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيزَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوُزِنْتَ أَنْتَ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحْتَ أَنْتَ بِأَبِى بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحَ أَبُو بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرُجِحَ عُمَرُ ثُمَّ رُفِعَ الْمِيزَانُ فَرَأَيْنَا الْكَرَاهِيَةَ فِى وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ج»[[207]](#footnote-207). «کدام یک از شما خوابی دیده است؟ مردی گفت: من در خواب دیدم مثل اینکه ترازویی از آسمان فرو فرستاده شد و تو و ابوبکر وزن شدید که تو بر ابوبکر برتری یافتی. سپس ابوبکر و عمر وزن شدند و ابوبکر برتری یافت. سپس عمر و عثمان وزن شدند و عمر برتری یافت. سپس ترازو برداشته شد. (ابوبکره گوید): من ناخوشی را در چهره پیامبرص مشاهده کردم». همچنین ابوداود این حدیث را از طریق حدیث حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جدعان، از عبدالرحمن بن ابی بکره و او هم از پدرش همانند آن را روایت کرده و مشاهده کراهیت و ناخوشی در چهره پیامبرص را ذکر نکرده است. در دنباله حدیث آمده است: «فَاسْتَاءَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ج خِلاَفَةُ نُبُوَّةٍ ثُمَّ يُؤْتِى اللَّهُ الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ »[[208]](#footnote-208): «پیامبرص به خاطر آن اندوهگین شد و فرمود: خلافت این افراد، همان جانشینی پیامبری است. سپس خداوند سلطنت و پادشاهی را به هر کسی که بخواهد می‌دهد». پیامبرص در این حدیث بیان فرموده که خلافت این افراد، همان جانشینی نبوت است و بعد از آن، سلطنت و پادشاهی بر سر کار می‌آید. در این حدیث ذکری از علیس به میان نیامده، چون در زمان وی صحابه بر خلافتش اجماع نکردند، بلکه در مورد خلافت وی اختلاف نظر داشتند[[209]](#footnote-209).
3. در صحیح بخاری و مسلم از عایشهل روایت شده که او گوید: رسول اللهص در هنگام بیماری‌اش به من گفت: «ادْعِى لِى أَبَا بَكْرٍ وَأَخَاكِ حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا فَإِنِّى أَخَافُ أَنْ يَتَمَنَّى مُتَمَنٍّ وَيَقُولَ قَائِلٌ أَنَا أَوْلَى. وَيَأْبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلاَّ أَبَا بَكْرٍ»[[210]](#footnote-210). «پدرت و برادرت را صدا بزن تا نوشته‌ای را برای ابوبکر بنویسم، زیرا می‌ترسم از اینکه کسی آرزو کند و کسی بگوید که من برای خلافت، اولی‌تر و شایسته‌تر هستم. ولی خداوند و مؤمنان این را قبول ندارند که جز ابوبکر، کسی برای خلافت، اولی‌تر و شایسته‌تر باشد». این حدیث بیان می‌دارد که پیامبرص می‌خواسته از ترس چیزی بنویسد. سپس برایش معلوم شده که چنین امری واضح و روشن است و محل اختلاف و نزاع نیست از این‌رو آن کار را نکرد؛ زیرا او دانست که آشکار بودن فضیلت و برتری ابوبکر و استحقاق وی برای خلافت به گونه‌ای است که دیگر نیازی به وصیت و تعیین ابوبکر به عنوان جانشین خود، نیست.
4. در صحیح بخاری آمده است: «أنَّ عائشةل لـما قالت: وارأساه، قال رسول الله ج: بَلْ أَنَا وَارَأْسَاهْ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِى بَكْرٍ وَابْنِهِ ، وَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَنَّى الْمُتَمَنُّونَ ، ثُمَّ قُلْتُ يَأْبَى اللَّهُ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ »[[211]](#footnote-211).

«هنگامی که عایشهل گفت آخ سرم! رسول اللهص فرمود: بلکه من آخ سرم! می‌خواستم به دنبال ابوبکر و پسرش بفرستم و ابوبکر را به عنوان جانشین خود تعیین کنم تا مبادا کسانی بگویند یا کسانی آرزو کنند که آنان برای خلافت، سزاوارترند. سپس گفتم: خداوند از آن سرباز می‌زند و مؤمنان هم آن را نمی‌پذیرند. یا خداوند آن را نمی‌پذیرد و مؤمنان هم از آن سرباز می‌زنند». در این حدیث صحیح آمده که پیامبرص خواسته که برای ابوبکر نوشته‌ای مبنی بر خلافت وی بنویسد تا کسی نگوید من برای خلافت، سزاوارترم. سپس فرمود: «خدا و مؤمنان از آن سرباز می‌زنند و آن را نمی‌پذیرند که کسی جز ابوبکر برای امر خلافت، سزاوارتر و شایسته‌تر باشد». پس پیامبرص دانست که خداوند متعال و مؤمنان جز ابوبکر کسی را برای امر خلافت انتخاب نمی‌کنند و به این اکتفا کرده و نوشته‌ای را برای ابوبکر مبنی بر تعیین او به عنوان خلیفه ننوشت. نوشتن این امر از چیزهایی نیست که خداوند بر او واجب کرده باشد که در آن موقع آن را بنویسد یا آن را ابلاغ کند، زیرا وقتی امت پیامبرص، به دلخواه خود و بدون هیچ الزام و اجباری، ابوبکر را برای امر خلافت انتخاب کردند و ابوبکر هم کسی است که خدا و پیامبرص از وی راضی و خوشنودند، این نشان می‌دهد که او برترین فرد در میان امت اسلام است. همچنین این امر نشان دهنده علم و دین ابوبکر می‌باشد. همانا اگر امت پیامبرص ملزم و مجبور می‌بودند که ابوبکر را به عنوان خلیفه تعیین کنند، چه بسا آن وقت گفته می‌شد که امت محمدص بر کار حق مجبور شده‌اند در حالی که خودشان آن را به دلخواه خود اختیار نکردند، همچنان که چنین چیزی برای بنی اسرائیل پیش آمد. و چه بسا آن وقت کسی گمان می‌کرد که در میان امت اسلام، بقایای جاهلیت در مورد مقدم کردن خویشاوندان و بستگان وجود دارد. بنابراین، آنچه که خداوند برای پیامبرص و مؤمنان اختیار کرده، بهتر است. پس ستایش خدایی را که این امت را هدایت نموده و ما را از پیروان آن قرار داده است. و خداوند از میان ببرد کسی را که اختیار نمی‌کند آنچه را که خدا و پیامبرص و مؤمنان اختیار کرده‌اند[[212]](#footnote-212).

1. همچنین ابوداود از طریق حدیث ابن شهاب، از عمرو بن ابان و او هم از جابر روایت کرده که جابرس نقل می‌کرد که رسول اللهص فرمودند: «أُرِيَ الليلةَ رَجُل صَالح، كأنَّ أبا بكر نِيطَ برسول الله، ونيط عمر بأبي بكر، ونيط عثمان بعمر». «امشب مرد صالحی به من نشان داده شد گویی که ابوبکر به رسول اللهص وصل شده بود و عمر به ابوبکر و عثمان به عمر وصل شده بود». جابر گوید: «هنگامی که از نزد رسول اللهص بلند شدیم، گفتیم: آن مرد صالح، رسول اللهص است و آن کسانی که به همدیگر وصل شده‌اند، خلفای این دینی هستند که خداوند، پیامبرش را با آن مبعوث کرد»[[213]](#footnote-213).
2. همچنین ابوداود از طریق حدیث حماد بن سلمه، از اشعث بن عبدالرحمن، از پدرش و او هم از سمره بن جندب روایت کرده که او گوید: «مردی گفت ای رسول خدا، من در خواب دیدم که گویی دلوی از آسمان آویزان شد. پس ابوبکر آمد و اطراف آن را گرفت و مقدار کمی از آب آن را نوشید. سپس عمر آمد و اطراف آن را گرفت و از آب آن نوشید تا اینکه سیراب گردید. سپس عثمان آمد و اطراف آن را گرفت و از آب آن نوشید تا اینکه سیراب گردید. سپس علی آمد و اطراف آن را گرفت. در این موقع دلو از هم باز شد و مقداری آب بر او پاشید»[[214]](#footnote-214).
3. از سعید بن جُهمان، از سفینه روایت شده که گوید: رسول اللهص فرمودند: «خِلاَفَةُ النُّبُوَّةِ ثَلاَثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِى اللَّهُ الْمُلْكَ - أَوْ مُلْكَهُ - مَنْ يَشَاءُ»[[215]](#footnote-215).

«جانشینی پیامبری، تنها سی سال دوام می‌آورد. پس از آن خداوند سلطنت و پادشاهی را به هر که بخواهد می‌دهد. یا خداوند هر که بخواهد، پادشاهی به وی می‌دهد». سعید گوید که سپس سفینه به من گفت: حساب کن دو سال خلافت ابوبکر، ده سال خلافت عمر، دوازده سال خلافت عثمان و شش سال خلافت علی. که روی هم رفته سی سال است. سعید گوید که به سفینه گفتم: بعضی می‌پندارند که علی، خلیفه نبوده است. گفت: بازماندگان بنی زرقاء (یعنی بنی مروان) دروغ گفتند[[216]](#footnote-216).

وجه دوم: امر به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور جامعۀ اسلامی به او

1. در کتاب‌های سنن از پیامبرص روایت شده که ایشان فرمودند: «اقتدوا بالذین من بعدي أبي بکر وعمر»[[217]](#footnote-217): «به دو نفری که بعد از من می‌آیند (ابوبکر و عمر) اقتدا کنید».

پس دستور پیامبرص به اقتدا کردن به ابوبکر و عمر که بعد از او می‌آیند، دلیلی است بر خلافت آن دو پس از پیامبرص. به همین خاطر یکی از دو قول علما که یکی از دو روایت امام احمد هم هست، بر این است که هر گاه ابوبکر و عمر بر امری اتفاق بکنند، قول‌شان حجت است و عدول از آن جایز نیست. اگر این دو نفر ظالم می‌بودند، پیامبرص دستور نمی‌داد که مسلمانان به آنان اقتدا بکنند، زیرا پیامبرص به مسلمانان امر نمی‌کند که به شخص ظالم اقتدا بکنند، زیرا انسان ظالم نمی‌تواند پیشوایی باشد که از وی دنباله روی کرد، به دلیل فرموده خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [البقرة: 124]. «پیمان من، به ستمکاران نمى‏رسد».

پس از آنجایی که پیامبرص دستور به اقتدا به افرادِ بعد از خود داده و اقتدا هم، همان پیروی است و از طرف دیگر پیامبرص خبر داده که ابوبکر و عمر بعد از وی می‌آیند، دلیل بر آن است که آن دو پس از پیامبرص، خلیفه هستند. و این چیزی است که مطلوب حدیث است. کسی که به او اقتدا می‌شود، درجه‌اش در افعال و سنت‌هایی که برای مسلمانان انجام می‌دهد، بالاتر از درجه کسی است که تنها در سنت‌هایی که به جا می‌گذارد از وی تبعیت می‌شود. فرق میان حدیث مذکور و روایت «أصحابي کالنجوم ...» در عین اینکه حدیث صحیحی نیست، این است که در این روایت کلمه «بعدي» و امر به اقتدای به آنان نیامده است[[218]](#footnote-218).

1. پیامبرص در جای دیگری می‌فرمایند: «عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدي وعضوا عليها بالنواجذ»[[219]](#footnote-219). «بر شما واجب است که از سنت من و سنت و راه و روش خلفای راشدین هدایت یافته بعد از من پیروی کنید». پیامبرص در این حدیث دستور به پیروی از سنت خلفای راشدین هدایت یافته داده، و در جای دیگری مدت خلافت‌شان را تعیین نموده است. پس این نشان می‌دهد که افرادی که در این مدت متولی امور جامعه اسلامی هستند، همان خلفای راشدین هستند، زیرا آنان جانشینان پیامبرص در اداره جامعه اسلامی بودند. بنابراین به وسیله هدایت و کمال آنان، گمراهی و ضلال از آنان منتفی شده است. و این نهایت علم و عمل آنان است.

همانا گمراهی، عدم علم و کج روی و ضلال، پیروی از هواهای نفسانی است. به همین خاطر قول اظهر و راجح علما آن است که اتفاق خلفای چهارگانه، حجت است و مخالفت با آن جایز نیست، زیرا پیامبرص به پیروی کردن از سنت و راه و روششان امر فرموده است[[220]](#footnote-220).

1. در صحیح بخاری و مسلم از جبیر بن مطعم، از پدرش روایت شده که «زنی از پیامبرص چیزی خواست. پیامبرص به وی دستور داد که دوباره نزدش برگردد. آن زن گفت: ای رسول خدا، اگر آمدم و تو را نیافتم، آن موقع چی؟ - پدرم گوید: منظور آن زن این بود که اگر پیامبرص فوت کند - پیامبرص فرمود: اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر برو»[[221]](#footnote-221).
2. همچنین پیامبرص در جای دیگری می‌فرمایند: «إذا لم تجدوه أعطوها أبابکر».[[222]](#footnote-222). «هر گاه او را نیافتید، آن را به ابوبکر بدهید». پس اینکه پیامبرص به کسی که نزدش آمده، دستور داده که بعد از مرگ خود، نزد شخصی برود که قائم مقام اوست، دلالت می‌کند بر اینکه او بعد از پیامبرص، خلیفه است. چنین امری برای ابوبکر روی داد[[223]](#footnote-223).

وجه سوم: ارشاد و راهنمایی پیامبر**ص** به بیعت کردن با ابوبکر

1. در صحیح مسلم آمده است که اصحاب و یاران محمدص در سفری همراه پیامبرص بودند. بقیه حدیث را ذکر کرده که در آن آمده است: «إن یطع القوم أبابکر وعمر یرشدوا»[[224]](#footnote-224). «اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت بکنند، هدایت می‌یابند».
2. یکی دیگر از دلایلی که پیامبرص مسلمانان را راهنمایی کرده تا بعد از خود، با ابوبکر بیعت کنند، این است که پیامبرص، در نماز ابوبکر را جانشین خود ساخت. این قضیه در کتاب‌های صحاح و سنن و مسانید از چندین طریق آمده و به حد تواتر رسیده است؛ همچنان که بخاری، مسلم، ابن خزیمه، ابن حبان و دیگر صاحبان کتاب‌های صحاح از ابوموسی اشعریس روایت کرده‌اند که وی گفت: «مَرِضَ النَّبِىُّ ج فَاشْتَدَّ مَرَضُهُ فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. قَالَتْ عَائِشَةُ إِنَّهُ رَجُلٌ رَقِيقٌ، إِذَا قَامَ مَقَامَكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّىَ بِالنَّاسِ. قَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، فَعَادَتْ فَقَالَ: مُرِى أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ. فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَصَلَّى بِالنَّاسِ فِى حَيَاةِ النَّبِىِّ ج»[[225]](#footnote-225).

«پیامبرص به شدت بیمار شد و فرمود: به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند. عایشهل گفت: ای رسول خدا همانا ابوبکر مرد نازک دلی است و هر وقت به جای تو بایستد نمی‌تواند برای مردم نماز بخواند. پیامبرص فرمود: به ابوبکر بگو که برای مردم نماز بخواند. دوباره این جمله را تکرار کرد و فرمود: به ابوبکر بگو که برای مردم نماز بخواند. به راستی شما زن‌ها مثل همراهان یوسف هستید (که زیاد اصرار می‌کردند). پس عایشهل، ابوبکر را نزد پیامبرص آورد و او در حیات پیامبرص برای مردم امامتِ نماز کرد». و در صحیح بخاری و مسلم از عایشهل روایت است که گوید: هنگامی که رسول اللهص سخت بیمار شد، بلال آمد و پیامبرص از وی خواست تا برای نماز، اذان گوید و فرمود: «مُروا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». «به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند». گفتم: ای رسول خدا، همانا ابوبکر مردی است که زود دلتنگ می‌شود و گریه می‌کند و هر وقت به جای تو بایستد نمی‌تواند برای مردم نماز بخواند. کاش به عمر دستور می‌دادی. فرمود: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». «به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند». عایشهل گوید که به حفصه گفتم: به پیامبرص بگو که ابوبکر مردی است که زود دلتنگ می‌شود و گریه می‌کند و هر وقت به جای تو بایستد نمی‌تواند برای مردم نماز بخواند. کاش به عمر دستور می‌دادی. حفصه این را به پیامبر گفت. پیامبرص فرمود: «إِنَّكُنَّ لأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّىَ بِالنَّاسِ». «همانا شما زن‌ها مثل همراهان یوسف هستید (که زیاد اصرار می‌کردند). به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند». عایشهل گوید: پس به ابوبکر گفتند که برای مردم نماز بخوان[[226]](#footnote-226).

پس ابوبکر در طول بیماری پیامبرص از روز پنج شنبه تا روز پنج شنبه تا روز دوشنبه هفته بعد برای مردم نماز خواند، یعنی مدت بیماری پیامبرص براساس آنچه که گفته شده، دوازده روز بود. و اتاق او در کنار مسجد قرار داشت. پس در این روایت آمده که عایشهل در این مورد از پیامبرص تجدید نظر خواست و به حفصه گفت که از پیامبرص تجدید نظر بخواهد. پیامبرص به خاطر این اصرار، آنان را سرزنش کرد و آن را اصرار بر امری باطل به حساب آورد؛ مانند اصرار همراهان یوسف، در مورد یوسف. پس چنین امری نشان می‌دهد که مقدم نمودن کسی دیگر غیر از ابوبکر در نماز، جزو امور باطلی است که هر کس بر آن اصرار ورزد، مورد ملامت و سرزنش قرار می‌گیرد. این در حالی است که ابوبکر به عمر گفت که برای مردم نماز بخواند ولی عمر جلو نرفت و گفت: تو برای این کار مستحق‌تر و شایسته‌تر هستی. پس در اینجا عمرس اعتراف نموده که ابوبکرس برای امامت نماز از او مستحق‌تر و شایسته‌تر است، همچنان که اعتراف نموده به اینکه ابوبکرس برای امر خلافت از او و سایر صحابه مستحق‌تر و شایسته‌تر است، و ابوبکرس از همه صحابه افضل و برتر است[[227]](#footnote-227).

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از عایشهل روایت است که گوید: «درباره اینکه ابوبکر برای مردم امامت نماز بکند از پیامبرص تجدید نظر خواستم. و در این تجدید نظرخواهی زیاد، آنچه برایم مسلم شد، این بود که پیامبرص غیر از ابوبکر هرگز دوست نداشت که کسی دیگر به جایش بایستد و امامت نماز بکند. بدین وسیله خواستم رسول اللهص از ابوبکر دست بکشد»[[228]](#footnote-228).

پیامبرص در روز وفاتش، پرده را کنار کشید در حالی که مسلمانان پشت سر ابوبکر نماز می‌خواندند. این امر پیامبرص را مسرور و خوشحال کرد؛ در صحیح بخاری و مسلم از انس بن مالکس روایت است که ابوبکر هنگام درد و ناراحتی رسول اللهص که به دنبال آن وفات یافت، برای مسلمانان نماز خواند. تا اینکه روز دوشنبه فرا رسید و در حالی که مسلمانان در صفوف نماز ایستاده بودند، رسول اللهص پرده اتاق را کنار کشید و به ما نگاه کرد در حالی که ایستاده بود. گویی صورتش همانند برگ قرآن[[229]](#footnote-229) بود. سپس رسول اللهص لبخندی زد. راوی گوید: در حالی که ما، در نماز بودیم، از خوشحالی به خاطر بیرون آمدن رسول اللهص از اتاقش، متحیر شدیم و ابوبکر به عقب برگشت تا به صف بپیوندد و گمان کرد که رسول اللهص برای نماز بیرون آمده است. اما پیامبرص با دست به آنان اشاره نمود که به نمازتان را ادامه دهید. سپس رسول اللهص داخل اتاقش شده و پرده را پایین کشید. راوی گوید: رسول اللهص در آن روز وفات یافت[[230]](#footnote-230).

دفعه‌ای پیامبرص از منزل بیرون رفت و نشسته برای مسلمانان نماز خواند. ابوبکر ماند تا به دستور پیامبرص دیگر نمازها را برای مردم بخواند؛ در حدیث صحیح از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه روایت است که گوید: «بر عایشه ك داخل شدم و به او گفتم: آیا درباره بیماری رسول اللهص چیزی به من می‌گویی؟ گفت: چرا، می‌گویم. پیامبرص سخت بیمار شد و فرمود: آیا مردم نماز خواندند؟ گفتیم: نه، آنان منتظر هستند ای رسول خدا. فرمود: آب را در ظرفی برایم بریزید. ما هم این کار را کردیم. او غسل کرد و خواست از آنجا دور شود. پس بیهوش شد و بعداً به هوش آمد و فرمود: آیا مردم نماز خواندند؟ گفتیم: نه، آنان منتظر هستند ای رسول خدا. عایشهل گفت: مردم در مسجد ماندند و برای نماز عشاء منتظر رسول اللهص بودند. عایشهل گوید: رسول اللهص کسی را دنبال ابوبکر فرستاد تا برای مردم نماز بخواند. او ابوبکر را نزد پیامبرص آورد و گفت: همانا رسول اللهص به تو دستور داده که برای مردم نماز بخوانی. ابوبکر که مرد نازک دلی بود گفت: ای عمر، برای مردم نماز بخوان. راوی گوید که عمر گفت: تو برای این کار شایسته‌تری. عایشهل گفت: پس ابوبکر در آن چند روز برای مردم امامت نماز کرد. سپس رسول اللهص سبکی را در خودش احساس کرد و برای نماز ظهر از بین دو مرد که یکی عباس بود، بیرون رفت و ابوبکر برای مردم نماز می‌خواند. هنگامی که ابوبکر، پیامبر را دید، خواست به عقب برگردد اما پیامبرص به او اشاره کرد که به عقب نیاید. پیامبرص به آن دو نفر گفت: مرا کنار ابوبکر بنشانید. پس آن دو، پیامبرص را کنار ابوبکر نشاندند و ابوبکر نماز می‌خواند و با حالت ایستاده از نماز رسول اللهص پیروی می‌کرد و مردم هم از نماز ابوبکر پیروی می‌کردند و پیامبرص نشسته بود. عبیدالله گوید: بر عبدالله بن عباسب داخل شدم و به او گفتم: آیا آنچه که عایشه درباره بیماری رسول اللهص به من گفته، به تو عرض کنم؟ گفت: بفرما. پس من هم گفته عایشه را به او عرض کردم و او چیزی از آن را انکار ننمود. فقط گفت: آیا اسم مردی که با عباس بود به تو گفت؟ گفتم: نه. گفت: آن مرد، علی بود»[[231]](#footnote-231).

این حدیثی است که عایشه و ابن عباسب هردو بر آن اتفاق دارند که از بیماری پیامبرص و جانشین خود قرار دادن ابوبکر در نماز خبر می‌دهند. و اینکه ابوبکر چند روز قبل از بیرون آمدن پیامبرص از خانه، برای مردم نماز خواند. و اینکه وقتی پیامبرص برای نماز ظهر خارج شد به ابوبکر دستور داد که به عقب نیاید بلکه در جای خود بایستد و پیامبرص کنار ابوبکر نشست. و مردم از نماز ابوبکر پیروی می‌‌کردند و ابوبکر در نماز پیامبرص را پیروی می‌کرد. همه علما بر تصدیق این حدیث اتفاق نظر دارند و آن را تلقی به قبول نموده‌اند. پیامبرص قبل از این هم، ابوبکر را جانشین خود در نماز قرار داد؛ بدان گاه که نزد پسران عمرو بن عوف رفت تا میانشان صلح و آشتی برقرار سازد. و نقل نشده که پیامبرص در غیاب خود در سفر و بیماری‌اش، جز ابوبکر کس دیگری را جانشین خود در نماز قرار داده باشد. اما تنها عبدالرحمن بن عوف در هنگام سفر برای جنگ تبوک، یک بار نماز صبح را برای مسلمانان خواند؛ زیرا پیامبرص برای قضای حاجتش رفته بود و تأخیر نموده بود[[232]](#footnote-232)و[[233]](#footnote-233).

1. در سنن ترمذی به طور مرفوع آمده است: «لاَ يَنْبَغِى لِقَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَؤُمَّهُمْ غَيْرُهُ»[[234]](#footnote-234). «برای قومی که ابوبکر در میانشان است، شایسته نیست که کسی دیگر غیر از و برای آنان امامت بکند».
2. احادیثی دیگر مانند فرموده پیامبرص بر منبر در حدیث صحیح که فرمودند: «وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلا لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ خُلَّةُ الإِسْلامِ أَفْضَلُ، ثُمَّ قَالَ:لا تَبْقَى فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلا سُدَّتْ إِلا خَوْخَةَ أَبِي بَكْرٍ»[[235]](#footnote-235). «اگر من از میان مردم روی زمین دوستی صمیمی را برای خود بر می‌گزیدم، قطعاً ابوبکر را به عنوان دوست صمیمی خود بر می‌گزیدم. تمام روزنه‌ها و دریچه‌های مسجد بسته شود جز روزنه و دریچه خانه ابوبکر».

قائلان به نص جلی برای آن استدلال می‌کنند به اینکه صحابه بر نامگذاری ابوبکر به عنوان خلیفه رسول خداص اتفاق نظر دارند[[236]](#footnote-236). اینان می‌گویند: خلیفه تنها به کسی گفته می‌شود که دیگری او را جانشین خود قرار داده باشد و معتقدند که در اینجا فعیل به معنای مفعول است. پس این نشان می‌هد که رسول اللهص، ابوبکر را جانشین خود بر امتش قرار داده است. گروه دیگری از علما بر این باورند که خلیفه هم به کسی گفته می‌شود که دیگری او را جانشین خود قرار داده باشد و هم به کسی گفته می‌شود که جانشین دیگری شود. در این صورت، فعیل به معنای فاعل آمده است. به هر حال این دو وصف برای کسی جز ابوبکر ثابت نیست؛ پس تنها او خلیفه است.

ابن تیمیه/ گوید: اهل سنت معتقدند که ابوبکر جانشین پیامبرص شده و او شایسته‌ترین و مستحق‌ترین فرد برای جانشینی پیامبرص است[[237]](#footnote-237).

دلالت قرآن بر خلاف ابوبکر صدیق

این سه وجهی که با سنت نبوی ثابت شده[[238]](#footnote-238)، آیات قرآن بر آن‌ها دلالت دارند که در زیر می‌آیند:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [النور: 55]. «خداوند به کسانى از شما که ایمان آورده و کارهاى شایسته انجام داده‏اند وعده مى‏دهد که قطعا آنان را حکمران روى زمین خواهد کرد».

﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ [المائدة: 54].

«خداوند قومى را مى‏آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند».

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾ [آل‌عمران: 144].

«محمدص فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگرى نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمى‏گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضررى نمى‏زند، و خداوند بزودى شاکران (و استقامت‏کنندگان) را پاداش خواهد داد».

﴿سَتُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ قَوۡمٍ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَ﴾ [الفتح: 16].

«بزودى از شما دعوت مى‏شود که بسوى قومى نیرومند و جنگجو بروید و با آن‌ها پیکار کنید تا اسلام بیاورند».

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧﴾ [اللیل: 17].

«به زودی باتقواترین مردم از آن (آتش سوزان) دور داشته می‌شود».

﴿ مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ﴾ [النساء: 69]. «از پیامبران و صدیقان».

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ﴾ [التوبة: 100].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار».

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ [آل‌عمران: 110]. «شما بهترین امتى بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‏اند، (چه اینکه) امر به معروف و نهى از منکر مى‏کنید».

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ [البقرة: 143].

«همان‏گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه‏اى قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط)».

پس اگر خلافت ابوبکر حرام و منکر و ناپسند می‌بود، می‌بایست از آن نهی می‌شد، و اگر امامت علی واجب می‌بود، بدون شک چنین امری از بزرگ‌ترین معروفی می‌بود که می‌بایست بدان امر می‌شد ... و وقتی که صحابه گواهی داده‌اند که ابوبکر برای امر خلافت از همه مستحق‌تر و شایسته‌تر است، واجب و لازم می‌گردد که آنان در این گواهی، صادق و راستگو باشند. بنابراین، خلافت ابوبکر صدیق و وجوب اطاعت و پیروی از او، بنا به نص قرآن و سنت نبوی و اجماع، ثابت گردید[[239]](#footnote-239).

آثار و روایاتی که بر خلاف ابوبکر می‌توان بدان‌ها استدلال و استناد نمود

1. در صحیح مسلم از ابن ابی ملیکه روایت است که گوید: «از عایشهل شنیدم که در جواب این سؤال که اگر رسول اللهص کسی را جانشین خود قرار می‌داد، چه کسی را برای این کار انتخاب می‌کرد، گفت: ابوبکر. گفتند: پس از ابوبکر چه کسی را به عنوان جانشین خود انتخاب می‌کرد؟ گفت: ابوعبیده بن جراح. سپس گفته‌اش را در اینجا به پایان رساند»[[240]](#footnote-240).
2. ابن بطه با اسناد خود روایت کرده می‌گوید: «حسن بن اسلم کاتب برای ما نقل کرده که زعفرانی برای ما نقل کرده که یزید بن هارون برای ما نقل کرده که مبارک بن فضاله برای ما نقل کرده که عمر بن عبدالعزیز، محمد بن زبیر حنظلی را نزد حسن بصری فرستاد و گفت: آیا رسول اللهص ابوبکر را جانشین خود قرار داد؟ گفت: آیا دوستت در این شک دارد؟! بله، سوگند به خدایی که جز او معبود برحقی نیست، پیامبرص ابوبکر را جانشین خود قرار داد. به راستی ابوبکر با تقواتر از آن است که به ناحق و به ظلم بر امر خلافت مستولی شود. ابن مبارک گوید: اینکه پیامبرص، ابوبکر را به عنوان جانشین خود انتخاب کرده، همان دستور پیامبرص به ابوبکر بود که برای مردم امامت نماز بکند. و چنین امری از نظر حسن بصری، استخلاف محسوب می‌شود»[[241]](#footnote-241).
3. ابن بطه گوید: «ابوالقاسم عبدالله بن محمد به ما خبر داده که ابوخیثمه زهیر بن حرب برای ما نقل کرده که یحیی بن سلیم برای ما نقل کرده که جعفر بن محمد از پدرش و او هم از عبدالله بن جعفر برای ما نقل کرده که می‌گفت: ابوبکر جانشین پیامبرص بود. او بهترین جانشین بود. دلسوزترین و مهربان‌ترین جانشین به حال ما بود[[242]](#footnote-242).
4. ابن بطه گوید: «از معاویه بن قره شنیدم که می‌گفت: همانا رسول اللهص ابوبکر را جانشین خود ساخت»[[243]](#footnote-243).
5. در کتاب‌های پیامبران که علما آنچه درباره پیامبرص در آن‌ها آمده، بیرون آورده‌اند، ذکر کرده‌اند که در تابوتی که پیش مقوقس بود، عکس‌های پیامبران، عکس ابوبکر و عمر به همراه عکس پیامبرص در آن بود. همچنین در آن این امر وجود داشت که پیامبرص با کمک ابوبکر و عمر وظیفه‌اش را انجام می‌دهد[[244]](#footnote-244).

راه‌های دیگری برای کسانی که هیچ آگاهی و شناختی از اسناد احادیث و روایات ندارند

1. تواتر: به اینکه ابوبکر نه از روی میل و رغبت و نه از روی ترس و اجبار، خواستار خلافت نبود.

علاوه بر مردمِ عوام، بسیاری از علما، توانایی تشخیص در مبحث استدلال به احادیث و روایات و امثال آن را ندارند و تنها علمای حدیث از آن آگاهی و اطلاع دارند.

اینک راه دیگری را ذکر می‌کنیم و می‌گوییم: به فرض احادیثی که محل نزاع اهل تسنن و تشیع است، وجود ندارند یا معلوم نیست که کدام یک صحیح است. پس هردو طرف استدلال به آن‌ها را رها می‌کنیم و به آنچه از طریق تواتر معلوم است و به دلایل عقلی و عادت‌هایی که معلوم هستند و به آنچه که نصوص مورد اتفاق میان فریقین بر آن دلالت دارند، مراجعه می‌کنیم و بدان‌ها استدلال می‌نماییم. پس می‌گوییم: آنچه در نزد خاص و عام معلوم است و به حد تواتر رسیده و مورخین و سیره‌نگاران و ناقلان در آن هیچ گونه اختلاف نظری ندارند، این است که ابوبکر نه از روی میل و رغبت و نه از روی ترس و اجبار، خواستار خلافت نبود. هیچ بذل و بخششی در خلافت نبود که مردم او را بدان ترغیب بکنند و هیچ شمشیری هم در میان نبود که او را به وسیله آن بترسانند. و ابوبکر دارای قبیله و اموالی نبود که او را در امر خلافت یاری و پشتیبانی کنند همان طور که جزو عادت و رسم پادشاهان است که خویشاوندان و نزدیکانشان آنان را کمک و یاری می‌کنند. همچنین ابوبکر، با زبانش خواستار خلافت نبود و نگفت که با من بیعت کنید بلکه از مسلمانان خواست که با عمر یا ابوعبیده بیعت کنند. و کسانی را که با او بیعت نکردند از قبیل سعد بن عباده، اذیت نکرد[[245]](#footnote-245) و آنان را وادار به بیعت نکرد. و این نهایت وادار نکردن مردم بر بیعت است.

کسانی که با ابوبکر بیعت کردند، همان کسانی بودند که زیر درخت رضوان با پیامبرص بیعت نمودند که اینان همان، پیشگامان نخستین مهاجر و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، هستند. خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند. اینان اهل ایمان و هجرت و جهاد بودند.

سپس ابوبکر در مدت خلافتش همراه با کسانی که با وی بیعت کرده بودند، با مرتدین و مشرکین جنگید و با مسلمانان پیکار نکرد؛ بلکه امور مسلمانان را به شیوه قبل از هجرت بازگرداند. او شروع به گسترش فتوحات اسلامی کرد و شروع به جنگ با فارس و روم نمود. او در حالی از دنیا رفت که مسلمانان دمشق را محاصره کردند و از طرف مسلمانان به خودی خود به چیزی نمی‌پرداخت و هیچ یک از نزدیکان خود را به امارت در نمی‌آورد. سپس عمر بن خطاب به خلافت رسید. شهرهای زیادی را فتح کرد. کافران را مغلوب کرد. مؤمنان را عزت و سربلندی داد و منافقان و دشمنان را ذلیل و خوار نمود. اسلام و دستورات اسلامی را منتشر کرد و عدالت را در میان مسلمانان گسترش داد. دیوان مالیات و بخشش را برای اهل دین وضع نمود و شهرهای زیادی را برای مسلمانان آباد نمود. خود را به هیچ مالی آلوده نکرد و هیچ یک از نزدیکان خود را به حکومت نرساند. این چیزی است که همه کس از آن آگاهی و اطلاع دارد.

1. همانا مسلمانان در بیعت با ابوبکر از حق پیروی کردند نه از هوای نفسانی. و این برخاسته از کمال و بی‌عیبی آنان بود. می‌گفتند: انگیزه‌های مسلمانان پس از وفات پیامبرص به سوی پیروی از حق روی آورده بودند و چیزی آنان را از پیروی حق باز نداشت و آنان بر این امر قادر بودند. و هر گاه انگیزه و سبب برای حق حاصل شود و مانع منتفی شود و قدرت بر انجام پیروی از حق فراهم باشد، انجام دادن آن واجب و لازم می‌گردد. پس معلوم می‌شود که مسلمانان در کاری که انجام دادند، از حق پیروی کردند؛ زیرا آنان بهترین امت‌ها هستند و خداوند احکام دین را برایشان کامل کرد و با عزت بخشیدن به آنان و استوار داشتن گام‌هایشان نعمت خود را بر آنان تکمیل نمود. ابوبکر هیچ غرض و قصد دنیوی نداشت که مسلمانان به خاطر آن، او را مقدم بدارند. بلکه اگر به خاطر طبع و سرشت چنین کاری می‌کردند، علی را مقدم می‌داشتند. و اگر انصار از هوای نفسانی پیروی می‌کردند، در این صورت پیروی از مردی از طایفه بنی هاشم و همچنین دیگر قبائل قریش به خصوص قبیله بنی عبد مناف و بنی مخزوم. برای‌شان دوست داشتنی‌تر و بهتر از پیروی از مردی از طایفه بنی تیم می‌بود؛ زیرا اگر از هوای نفسانی پیروی می‌کردند، در این صورت اطاعتشان از فردی منافی برایشان دوست داشتنی‌تر و بهتر از اطاعت‌شان از فردی تیمی می‌بود.

بدین خاطر بود که هنگامی که رسول اللهص وفات یافت و ابوبکر به خلافت رسید، به ابوقحافه گفته شد: رسول اللهص وفات یافت. او گفت: حادثه ناگواری است، چه کسی بعد از او اداره جامعه اسلامی را به دست می‌گیرد؟ گفتند: ابوبکر. گفت: آیا طایفه بنی عبد مناف و بنی مخزوم بدان راضی هستند؟ گفتند: بله. گفت: این فضل و بخشش خداوند است که به هر کس که بخواهد عطا می‌کند. یا چیزی با این مضمون گفت[[246]](#footnote-246).

همچنین بدین خاطر بود که ابوسفیان نزد علی آمد و گفت: آیا شما راضی هستید که امر خلافت در میان طایفه بنی تیم باشد؟ علی گفت: ای ابوسفیان، همانا امور اسلام مانند امور جاهلیت نیست. یا چیزی با این مضمون گفت[[247]](#footnote-247).

پس عدول از عباس و علی و امثال آنان و روی آوردن به ابوبکر، دلیل بر این است که مسلمانان حق را در جای خود نشاندند و برای انجام کارِ راست‌تر و درست‌تر از در خود وارد شدند. و آنان دانستند که خدا و رسولش راضی و خشنودند که ابوبکر برای امر خلافت، مقدم داشته شود. به خدا قسم، ابوبکر از نظر شرعی و منزلت، به خلافت رسید و امور مؤمنان را اداره کرد و آنان را به چیزی که در اختیار گرفته بود، هدایت کرد بدون آنکه، آن را برای خود بخواهد[[248]](#footnote-248).

1. استخلاف ابوبکر برخاسته از کمال و بی‌عیبی نبوت و رسالت محمدص است و از جمله چیزهایی است که نشان می‌‌دهد رسول اللهص برحق است و همانند پادشاهی از پادشاهان نیست؛ زیرا عادت و رسم پادشاهان بر این است که نزدیکان و بستگان خود را بیشتر از دیگران مقدم می‌داشتند و این از جمله اموری بود که آنان به کمک آن حکومت خود را اداره می‌کردند[[249]](#footnote-249).

پس اینکه ابوبکر و عمر پس از پیامبر به خلافت رسیده‌اند و عموی پیامبر، عباس و عموزاده‌هایش، علی و عقیل، و کسان دیگری مانند ربیعه بن حارث و ابوسفیان و امثال آنان، و همچنین سایر افراد بنی عبدمناف از قبیل عثمان بن عفان و خالد بن سعید بن عاص و ابان بن سعید و دیگر افراد بنی عبد مناف، به خلافت نرسیده‌اند در حالی که والاترین منزلت را در میان قریش دارند و از نزدیکترین خویشاوندان پیامبرص بودند، خود بزرگترین دلیلی است بر اینکه محمد، بنده و فرستاده خداست و اینکه او پادشاه نیست؛ زیرا کسی به خاطر نزدیکی با او، جانشین وی نشده است، بلکه تنها به خاطر ایمان و تقوا برای این کار مقدم بوده است.

همچنین، این امر دلالت می‌کند بر اینکه محمدص و امتش بعد از او تنها خدا را می‌پرستند و تنها از اوامر او اطاعت می‌کنند. خواستار برتری در زمین نیستند بدان گونه که دیگران خواستارش هستند. و خواستار ملک و فرمانروائی نیستند که برای بعضی از پیامبران مباح شده است؛ زیرا خداوند محمدص را در میان دو چیز مخیر کرد: یکی، اینکه بنده و فرستاده خدا باشد، و دیگری اینکه پادشاه و پیامبر باشد. که پیامبرص این را اختیار کرد که بنده و فرستاده خدا باشد. به راستی اگر پیامبرص کسی را از اهل بیتش برای جانشینی خود انتخاب می‌کرد، این شبهه در ذهن بعضی افراد ایجاد می‌شد که او مال و ثروت را برای وارثانش جمع کرده است. پس از آنجایی که او کسی از اهل بیتش را جانشین خود نکرده و مال و ثروتی را برای آنان به جا نگذاشته، این خود از جمله چیزهایی است که روشن می‌سازد که پیامبرص هیچ گاه خواستار ریاست و مال و دارایی نبوده اگر چه چنین چیزی مباح است. و روشن می‌سازد که پیامبرص پادشاه و پیامبر نبوده، بلکه بنده و فرستاده خدا بوده است[[250]](#footnote-250).

1. ائمه و پیشوایان اسلام، ابوبکر و عمر را بر دیگر صحابه برتری داده و آنان را بر همه مقدم داشته‌اند: بعد از صحابه، بزرگان و امامانی بوده‌اند که هر کس به پاکی و وارستگی و ذکاوت آنان معترف است. کسانی که نه به خاطر ریاست و نه به خاطر مال و دارایی هیچ قصدی در مقدم داشتن شخص غیر فاضل نداشته‌اند. کسانی که بیشتر از همه مردم عالم بوده‌اند و حقائق علمی را کشف کرده‌اند. اینان همگی متفق‌اند که ابوبکر و عمر برتر از دیگر صحابه هستند. پس هر کس از علما و بندگان امت اسلامی که نام نیکویی داشته، بر مقدم بودن و برتری ابوبکر و عمر متفق‌اند همان طور که شافعی/ گفته است، بیهقی با اسناد خود از شافعی نقل کرده که او گوید: هیچ یک از صحابه و تابعین در برتر بودن ابوبکر و عمر بر همه صحابه، اختلاف نظر ندارند.

همچنین علمای اسلامی در آن اختلاف نظر ندارند؛ همان طور که این قول مالک و اصحاب او، ابوحنیفه و اصحاب او، احمد و اصحاب او، داود و اصحاب او، ثوری و اصحاب او، لیث و اصحاب او، اوزاعی و اصحاب او، اسحاق و اصحاب او، ابن جریر و اصحاب او، و ابوثور و اصحاب او می‌باشد. همچنین این قول سایر علمای مشهور است مگر کسانی که هیچ گونه توجهی به آن نکرده و برای‌شان مهم نبوده است. مالک از همه کسانی که دیده، اجماع را نقل کرده بر اینکه ابوبکر و عمر بر همه صحابه مقدم و برتر است. حتی ثوری می‌گفت: هر کس علی را بر ابوبکر مقدم بدارد، به نظرم هیچ عمل وی نزد خداوند پذیرفته نیست[[251]](#footnote-251).

حماد بن زید، حماد بن سلمه، سعید بن ابوعروبه و دیگر علمای بصره، و سعید بن عبدالعزیز و دیگر علمای شام، و عمرو بن حارث، ابن وهب و دیگر علمای مصر، و کسانی مانند عبدالله بن مبارک، وکیع بن جراح، عبدالرحمن بن مهدی، ابویوسف، محمد بن حسن، اسحاق بن ابراهیم، ابوعبید، بخاری، ابوداود، ابراهیم حربی، فضیل بن عیاض، ابوسلیمان دایرانی، معروف کرخی، سری سقطی، جنید، سهل بن عبدالله تستری و دیگر کسانی که در اسلام نام نیکویی داشته و تعدادشان خیلی زیاد است، همگی به مقدم و برتری بودن ابوبکر و عمر بر همه صحابه و به امامت‌شان همراه با سعی و تلاش زیادشان در پیروی از پیامبرص و دوستی با او، جزم کرده‌اند. و این موجب مقدم بودن ابوبکر و عمر و برتری دادن آنان به وسیله محبت، ستایش و تمجید، مشورت و نظرخواهی، و دیگر اسباب تفضیل، است. و هنگامی که رشید از مالک بن انس راجع به منزلت ابوبکر و عمر در نزد پیامبرص پرسید، مالک در جواب گفت: منزلت آنان در نزد پیامبرص در حیات او همانند منزلتشان در نزد او بعد از حیات اوست. رشید گفت: شفایم دادی ای مالک، شفایم دادی ای مالک[[252]](#footnote-252)و[[253]](#footnote-253).

1. دشمنان پیامبر هم به برتر بودن ابوبکر و عمر واقفند و از آن دو می‌ترسند:

مقدم داشتن ابوبکر و برتری دادن وی و اختصاص دادنش به تمجید و بزرگداشت از طرف پیامبرص برای عام و خاص، آشکار و روشن است، حتی دشمنان پیامبرص از مشرکان و اهل کتاب و منافقان می‌دانستند که ابوبکر دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی است که دیگران ندارند و از او می‌ترسیدند. در صحاح و مسانید و سنن و مغازی ثابت شده و همگی بر آن اتفاق نظر دارند که در جنگ اُحد وقتی مسلمانان شکست خوردند، ابوسفیان بالای کوه رفت و گفت: آیا در میان مسلمانان، محمد هست؟ پیامبرص فرمود: جوابش ندهید. گفت: آیا در میان مسلمانان پسر ابوقحافه هست؟ پیامبرص فرمود: جوابش ندهید. گفت: آیا در میان مسلمانان پسر خطاب هست؟ پیامبرص فرمود: جوابش ندهید. آنگاه ابوسفیان به همراهانش گفت: این افرادی که مانده‌اند، شما از عهده‌شان برمی‌آیید.

عمرس نتوانست خودش را کنترل کند و گفت: دروغ گفتی‌ ای دشمن خدا، همانا افرادی که نام بردی، زنده هستند و کسان دیگری مانده‌اند که به تو ضرر برسانند[[254]](#footnote-254)و[[255]](#footnote-255). این شخص، سردسته کافران بود که در آن موقع فقط راجع به پیامبرص و ابوبکر و عمر سؤال نمود، زیرا او می‌دانست و همچنین خاص و عام همه می‌دانستند که این سه نفر، افراد بسیار مهمِ دین اسلام هستند و دین اسلام به وسیله آن‌ها بر پای مانده است. و این امر دلالت می‌کند بر اینکه آنچه نزد کافران آشکار و روشن بوده، این است که ابوبکر و عمر دو وزیر پیامبرص هستند. و اینکه آن دو، چنان تلاش و کوششی برای اظهار و آشکار ساختن اسلام کردند، که کس دیگری چنین تلاشی نکرده است. و این علاوه بر مسلمانان برای کافران هم معلوم و واضح بود. حتی من می‌دانم که گروهی از منافقان ماهر می‌گفتند: همانا پیامبر مرد عاقلی است که ریاست را با عقل و تدبیر و استادی‌اش به پیش می‌برد. می‌گفتند: همانا ابوبکر مشاور پیامبرص برای آن بود که از اسرار و رموز آن باخبر بود برخلاف عمر و عثمان و علی، که آنان چنین نبودند.

برای تمامی مخلوقات آشکار شده که ابوبکرس وابسته‌ترین فرد به محمدص است. این پیامبر است و این هم دوستش، ابوبکر. وقتی که محمدص برترین پیامبران است، پس دوستش هم برترین صدیقان و راستروان است. بنابراین فراوانی خصوصیات و ویژگی‌های عالی ابوبکر و عمر و مصاحبت و همراهی زیادشان با پیامبرص، همراه با کمال مودت و محبت و اسلام و مشارکت در علم، مقتضی آن است، که این دو نفر از دیگران، برای امر خلافت شایسته‌تر و مستحق‌تر بوده‌اند[[256]](#footnote-256).

درست آن است که احادیث زیر، بر افضل بودن علی و عصمت او و مستحق بودنش برای خلافت بعد از پیامبر **ص**، دلالت ندارند

1. حدیث غدیر: لفظ این حدیثی که در صحیح مسلم از زید بن ارقم آمده، این است که زید بن ارقم گفت: «قام رَسُول الله ج يَوماً فينا خَطِيباً بمَاء يُدْعَى خُمَّاً[[257]](#footnote-257) بَيْنَ مَكَّةَ وَالمَدِينَةِ، فَحَمِدَ الله ، وَأثْنَى عَلَيهِ ، وَوعظَ وَذَكَّرَ ، ثُمَّ قَالَ :أمَّا بَعدُ، ألاَ أَيُّهَا النَّاسُ، فَإنَّمَا أنَا بَشَرٌ يُوشِكَ أنْ يَأتِي رسولُ ربِّي فَأُجِيبَ، وَأنَا تارك فيكم ثَقَلَيْنِ[[258]](#footnote-258): أوَّلُهُمَا كِتَابُ اللهِ، فِيهِ الهُدَى وَالنُّورُ، فَخُذُوا بِكتابِ الله، وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ ، فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ الله، وَرَغَّبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: وَأهْلُ بَيْتِي أُذكِّرُكُمُ الله في أهلِ بَيْتي»[[259]](#footnote-259). «رسول اللهص در محلی بر سر آبی به نام «خم» در بین مکه و مدینه، برخاست و برای ما خطبه‌ای ایراد نمود و فرمود: اما بعد؛ ای مردم، همانا من بشری هستم و احتمال دارد که مأمور پروردگارم (ملک الموت) پیش من بیاید (و جانم را بگیرد) و من هم دستور پروردگارم را اجابت می‌کنم (و از میان شما بروم). اما من برای شما دو چیز گرانبها و نفیس را به جا گذاشته‌ام: 1) کتاب خداوند (قرآن)، که در آن نور و هدایت هست. پس کتاب خدا را بگیرید و بدان چنگ زنید (و به احکام و دستورات آن عمل کنید). (راوی گوید): پیامبرص مسلمانان را به پیروی از قرآن وادار نمود و خواهان آن گردید. سپس فرمود: 2) اهل بیتم. راجع به اهل بیتم، خدا را به یاد شما می‌آورم (و راجع به آن‌ها از خداوند بترسید و آنان را اذیت نکنید)». این حدیث نشان می‌دهد که چیزی که ما مأمور به تمسک و عمل به آن هستیم و تمسک کننده و عامل به آن گمراه نمی‌شود، کتاب خدا، قرآن است. همچنین در جای دیگری غیر از این حدیث چنین چیزی آمده است؛ همان طور که در صحیح مسلم از جابر آمده که پیامبرص در حجة الوداع، در روز عرفه هنگامی که برای مسلمانان خطبه خواند، فرمود: «وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ إِنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ كِتَابَ اللَّهِ»[[260]](#footnote-260). «در میان شما چیزی را به جا گذاشته‌ام که اگر بدان چنگ زنید، بعد از آن هرگز گمراه نمی‌شوید، و آن، کتاب خدا (قرآن) است».

اینکه پیامبرص اهل بیتش را به امت اسلام یادآوری نموده، مقتضی آن است که آنان چیزی را به یاد آورند و بر آن مواظبت کنند که قبلاً ذکر شده است؛ از قبیل دادن حقوق اهل بیت و امتناع و خودداری از ظلم و ستم به آنان. و این چیزی است که پیامبرص قبل از غدیر خم آن را ذکر کرده بود.

پس معلوم می‌شود که در غدیر خم دستور دینی تازه‌ای نه در حق علی و نه در حق دیگران، نه راجع به امامت و نه راجع به چیز دیگری، نازل نشده است. و این حدیث از جمله احادیثی است که تنها مسلم آن را روایت کرده و بخاری آن را روایت نکرده است.

ترمذی هم آن را روایت کرده اما این جمله را بدان افزوده است: «وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». «و آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض (کوثر) بر من وارد می‌شوند». راجع به این جمله اضافی از امام احمد بن حنبل پرسیده شده و او آن را ضعیف دانست. همچنین بعضی دیگر از علما آن را ضعیف دانسته و می‌گویند که آن، صحیح نیست.

کسانی که معتقد به صحت این جمله اضافی هستند، می‌گویند: این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه مجموع عترت که بنی هاشم هستند، بر گمراهی اتفاق نمی‌کنند. و عترت بر امامت علی[[261]](#footnote-261) و افضل بودن او اتفاق نکرده‌اند. بلکه امامان عترت از قبیل ابن عباس و دیگران، ابوبکر و عمر را برای خلافت مقدم داشته‌اند. و نقل ثابت و صحیح از تمامی علمای اهل بیتِ بنی هاشم اعم از تابعین و تبع تابعین از فرزندان حسین بن علی و فرزندان حسن بن علی و دیگران، این است که آنان ابوبکر و عمر را برای انتخاب خلافت برترى داده‌اند و آن دو نفر را بر علی افضل دانسته‌اند.

دارقطنی کتاب «ثناءالصحابة علی القرابة، وثناءالقرابة علی الصحابة» (تمجید صحابه از نزدیکان پیامبرص و تمجید نزدیکان پیامبرص از صحابه) را تصنیف کرده است. اهل سنت در کمال و فضایل علی اختلافی ندارند و معترف‌اند که علی درجه والایی از کمال دارد، بلکه تنها اختلاف بر سر این است که آیا او کامل‌تر و برتر از سه خلیفه دیگر (ابوبکر، عمر و عثمان) است و آیا او برای امر خلافت از آن سه نفر، مستحق‌تر و شایسته‌تر بوده است یا خیر[[262]](#footnote-262).

1. حدیث مباهله: مسلم آن را از سعد بن ابی وقاص روایت نموده است. او در حدیثی طولانی می‌گوید: «هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ﴾ [آل‌عمران: 61].

«بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود».

رسول اللهص علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و گفت: «اللهم هؤلاء أهلي»[[263]](#footnote-263). «خدایا، اینان خانواده من هستند».

اما این آیه هیچ دلالتی بر امامت علی و افضل بودن او ندارد، زیرا فاطمه و حسن و حسین هم در آن شریک علی هستند. پس معلوم می‌گردد که چنان امری مختص به مردان و ذکور و ائمه ندارد بلکه زن و بچه هم در آن شرکت دارند؛ زیرا حسن و حسین موقع مباهله کودک بودند. و پیامبرص بدین خاطر این افراد را فرا خواند که خداوند دستور داد تا دو طرف، نزدیکان و فرزندان و زنان و خودشان را فرا خوانند. پس هر یک از آنان، فرزندان و زنانش و نزدیک‌ترین مرد از لحاظ نسب را فرا خواند. و اینان از لحاظ نسب، نزدیکترین افراد به پیامبرص بودند اگر چه دیگران در نزد پیامبرص از آنان برتر بودند؛ یعنی به پیامبرص امر نشده بود که برترین پیروان خود را فرا خواند، زیرا مقصود این بود که طرفین نزدیک‌ترین افراد از لحاظ نسب را فرا خوانند، چون در سرشت انسان، آن کسانی که بر آنان ترس دارد، خویشاوندان و نزدیکانش هستند. فرموده: «وأنفسنا وأنفسکم». به معنای مردانمان و مردانتان است؛ یعنی مردانی که در دین و نسب از جنس ما هستند و مردانی که از جنس شما هستند. و مراد در این آیه، فقط هم جنسی در قرابت و خویشاوندی است. و اینکه علی برای مباهله تعیین شده، چون در میان نزدیکان پیامبرص کسی نبوده که جانشینش باشد[[264]](#footnote-264)، موجب آن نمی‌گردد که در چیزی با پیامبرص مساوی و برابر باشد، بلکه به طور مطلق از سایر صحابه، افضل و برتر نمی‌باشد. او به وسیله مباهله تنها یک نوع فضیلت نصیبش شده که آن هم میان او و میان فاطمه و حسن و حسین مشترک است[[265]](#footnote-265).

1. حدیث کساء: مسلم از عایشهل روایت کرده که گفت: «رسول اللهص بامدادی بیرون رفت در حالی که چادری از موی سیاهی به همراه داشت. حسن بن علی آمد و او را زیر آن چادر برد. سپس حسین آمد و او را هم زیر آن چادر برد. سپس فاطمه آمد و او را زیر آن برد. سپس علی آمد و او را هم زیر آن چادر برد و سپس فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33][[266]](#footnote-266).

«خداوند فقط مى‏خواهد پلیدى و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد».

اما در این آیه هیچ دلالتی مبنی بر معصوم بودن و امامت‌شان وجود ندارد.

این امر از دو جهت محقق و ثابت می‌شود:

اول- فرموده: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33].

همانند آیات: ﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ﴾ [المائدة: 6].

«خداوند نمى‏خواهد مشکلى براى شما ایجاد کند».

﴿وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: 185].

«خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست».

و﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمۡ﴾ [النساء: 26].

«و نه زحمت شما را مى‏خواهد».

که اراده خدا در این آیات در بردارنده محبت خداوندی برای آن مراد و رضایت و خشنودی او به آن است. و خداوند آن را برای مؤمنان تشریع نموده و آنان را بدان امر کرده است. در این آیه نیامده که خداوند این مراد را آفریده و آن را تقدیر نموده است. و در این آیه نیامده که چنین امری محال و غیر ممکن نیست. دلیل آن هم فرموده پیامبرص بعد از نزول این آیه است که فرمودند: «اللَّهُمَّ هَؤُلاَءِ أَهْلُ بَيْتِى فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا». «خدایا، اینان اهل بیت من هستند پس پلیدی را از آنان دور کن و آنان را کاملاً پاک ساز». این حدیث دلیل بر آن است که خداوند به وقوع آن خبر نداده، چون اگر چنین امری واقع می‌بود، پیامبرص، خداوند را به خاطر وقوع آن مورد ستایش و تمجید قرار می‌داد و او را سپاسگزاری می‌نمود و تنها به دعا اکتفا نمی‌نمود[[267]](#footnote-267).

از جمله چیزهایی که این حقیقت را روشن می‌سازد، این است که در این آیه از همسران پیامبرص نام برده شده و آنان مورد خطاب آیه هستند. و خداوند به آنان دستور داده تا خود را پاک سازند و به آنان وعده ثواب بر انجام آن و تهدید عقاب بر ترک آن نموده است؛ خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ٣٠ ۞وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ٣١ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 30-33].

«اى همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشى مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود، و این براى خدا آسان است. و هر کس از شما براى خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت، و روزى پرارزشى براى او آماده کرده‏ایم. اى همسران پیامبر! شما همچون یکى از زنان معمولى نیستید اگر تقوا پیشه کنید، پس به گونه‏اى هوس‏انگیز سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویید! و در خانه‏هاى خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید، خداوند فقط مى‏خواهد پلیدى و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد».

پس همه خطاب‌ها متوجه همسران پیامبرص است و تمامی امر و نهی و وعده و وعید متوجه آنان است. اما از آنجایی که روشن شده که منفعت و فایده موجود در آیه شامل همسران پیامبرص و دیگر افراد اهل بیت است و تطهیر با این خطاب و غیر آن آمده است، بنابراین تطهیر تنها مختص به همسران پیامبرص نیست، بلکه تمامی اهل بیت را در بر می‌گیرد. و علی و فاطمه و حسن و حسین از دیگر افراد اهل بیت (بجز همسران پیامبرص) به امر تطهیر نزدیک‌ترند و بدین خاطر پیامبرص تنها برای آنان دعا نمود.

دوم- می‌گوییم: فرض کن که آیه مذکور بر پاک بودن آنان (علی، فاطمه، حسن و حسین) و دور گردانیدن پلیدی از آنان دلالت دارد، اما در آیه چیزی وجود ندارد که بر عصمت آنان از خطا دلالت داشته باشد. دلیلش هم آن است که خداوند از دستوراتی که به همسران پیامبرص داده، نخواسته که خطا و اشتباه از آنان صادر نشود؛ زیرا خطا و اشتباه برای آنان و دیگران بخشوده شده است. پاک گردانیدن از گناه به دو صورت است: یا بنده آن گناه را انجام نمی‌هد، و یا آن را انجام می‌دهد و بعداً از آن توبه می‌کند؛ همچنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ [التوبة: 103]. «از اموال آن‌ها صدقه‏اى (بعنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آن‌ها را پاک سازى و پرورش دهى».

پس دعای پیامبرص به اینکه خداوند آنان را کاملاً پاک سازد، همانند دعای اوست به اینکه در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهد و درجات آنان را بالا برد و آنان را پاک گرداند و آنان را در زمره پرهیزگاران قرار دهد. و معلوم است که هر کس چنین باشد، مشمول آن قرار می‌گیرد و طهارتی که پیامبرص برای آنان خواسته بزرگتر از طهارتی نیست که برای خود خواسته‌ است؛ پیامبرص فرموده است: «اللهم طهرني من خطایاي بالثلج والبرد والـماء البارد»[[268]](#footnote-268). «خدایا، به وسیله برف و تگرگ و آب خنک، مرا از خطاهایم پاک گردان». پس کسی که گناهش بخشوده شده یا محو شده است، خداوند او را کاملاً از آن گناه پاک می‌سازد. اما کسی که با حالت آلوده به گناهانش مرده باشد، در حال حیاتش از آن گناهان پاک نشده است. خلاصه، پاک گردانیدنی که خداوند آن را اراده کرده و پیامبر ص دعای آن را کرده، به معنای عصمت از گناه نیست.

ابن تیمیه/ در جای دیگری می‌گوید: خداوند خبر نداده که او تمامی اهل بیت را پاک گردانیده و پلیدی را از آنان دور کرده است. همانا چنین چیزی افترا و دروغ بستن به خداست. چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که می‌دانیم که در میان بنی هاشم کسانی وجود داشته‌اند که پاک نبوده‌اند. و چون خداوند فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33].

«خداوند فقط مى‏خواهد پلیدى و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد».

و قبلاً ذکر شد که این آیه همانند آیه: ﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ﴾ [المائدة: 6].

«خداوند نمى‏خواهد مشکلى براى شما ایجاد کند، بلکه مى‏خواهد شما را پاک سازد».

و آیات دیگری از این قبیل است که بیان می‌دارند که خداوند آن چیز را برای شما دوست دارد و آن را برای شما برگزیده و شما را بدان امر فرموده است. پس کسی که آن را انجام دهد، آن مراد دوست داشتنی برایش حاصل می‌شود، و کسی که آن را انجام ندهد، آن مراد دوست داشتنی برایش حاصل نمی‌شود[[269]](#footnote-269).

1. حدیث «أَلا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». بخاری با اسناد خود از مصعب بن سعد و او هم از پدرش روایت نموده که رسول الله ص به جنگ تبوک رفت و علی را جانشین خود کرد. علی گفت: آیا مرا در میان زنان و کودکان به جا می‌گذاری؟ پیامبرص فرمود: «أَلاَ تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلاَّ أَنَّهُ لَيْسَ نَبِىٌّ بَعْدِى»[[270]](#footnote-270). «آیا راضی نیستی که (با این کار) منزلت تو در نزد من همانند منزلت هارون در نزد موسی باشد فقط با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست». این حدیث در صحیح بخاری و مسلم ثابت است ولی بر خلافت علی بعد از وفات پیامبرص دلالت ندارد، زیرا:
2. این استخلاف همانند استخلاف هارون نبود؛ زیرا لشکر همراه هارون بود و موسی تنها خودش رفت، اما در استخلاف پیامبرص تمام لشکر با پیامبرص بود و غیر از زنان و کودکان و افراد معذور و افراد گناهکار کسی در مدینه نماند. پیامبرص بدین خاطر علی را به این فرموده مختص گردانید که گمان ضعف استخلاف و نقص درجه و مقام علی وجود داشت. و اگر پیامبرص غیر از علی کس دیگری را جانشین خود می‌کرد که در این استخلاف گمان نقصی نمی‌رفت، نیازی نبود که با چنین گفته‌ای به او خبر بدهد.
3. تشبیه علی به هارون همانند آن است که پیامبرص، ابوبکر را در نرمیِ به خاطر خداوند به ابراهیم و عیسی، و عمر را در تندی و سخت‌گیریِ به خاطر خداوند به نوح و موسی تشبیه نموده بود. در میان امت محمدص غیرممکن نیست که کسی به ابراهیم و عیسی و نوح و موسیإ تشبیه شود. پس اختصاص در کمال مانع مشارکت در اصل تشبیه نیست. و این چهار پیامبر از هارون برتر بودند و هر کدام از ابوبکر و عمر به دو نفر از پیامبران تشبیه شده‌اند نه به یک نفر. پس این تشبیه ابوبکر و عمر به دو نفر از پیامبران بزرگتر از تشبیه علی به هارون است. همچنین در این حدیث، همانا منزلت علی نزد پیامبرص همانند منزلت هارون نزد موسی، در چیزی است که سیاق کلام بر آن دلالت دارد، و آن هم استخلاف علی در غیاب پیامبرص است همچنان که موسی، هارون را در غیاب خود، جانشین خودش کرد.
4. اگر علی به طور مطلق و در همه موارد به مانند هارون می‌بود، در این صورت پیامبرص کس دیگری را جانشین خود نمی‌کرد در حالی که غیر از علی کسی دیگر را در مدینه جانشین خود کرده و علی هم در مدینه حضور داشت. همچنان که در جنگ خیبر کس دیگری غیر از علی را جانشین خود کرد و علی در مدینه بیماری چشم داشت.
5. استخلاف در حال حیات خود پیامبرص، نوعی از نیابت و جانشینی است که هر حاکمی ناچار است آن را انجام دهد. و هر کسی که در حال حیات پیامبرص، برای جانشینی بر بعضی از امت شایستگی دارد، به این معنا نیست که بعد از وفات پیامبرص نیز جانشین اوست.
6. پیامبر این حدیث را در جنگ تبوک فرمود. سپس پیامبرص بعد از بازگشت، ابوبکر را به عنوان امیر و فرمانده حاجیان فرستاد و علی را هم به همراه او فرستاد. علی گفت: آیا من امیر هستم یا مأمور[[271]](#footnote-271)؟ که ابوبکر امیر بود و علی و همراهانش همانند مأموری به همراه امیرشان بودند. و علی پشت سر ابوبکر نماز می‌خواند و همراه با مردم در میان حجاج ندا سر می‌داد که بعد از این سال، هیچ مشرکی حق حج و زیارت خانه خدا را ندارد و هیچ برهنه‌ای نمی‌تواند طواف کعبه بکند. پیامبرص بدین خاطر علی را به همراه ابوبکر فرستاد تا عهد و پیمان با عرب‌ها را بشکند، زیرا از عادات و رسوم عرب بود که جز رئیس و بزرگ قومی که از اوامرش اطاعت می‌شود یا مردی از خانواده‌اش، کسی عهد و پیمانی نمی‌بست و آن عهد پیمان را نمی‌شکست.
7. اگر پیامبرص می‌خواست که بعد از خود، علی جانشین باشد، در آن صورت پیامبرص این خطاب را محرمانه با علی در میان نمی‌گذاشت و آن را به تأخیر نمی‌انداخت تا اینکه علی بیاید و گله کند.

خلاصه، تمام مواردی که پیامبرص، علی را جانشین خود در شهر مدینه نموده، از خصوصیات و ویژگی‌های علی نیست و بر افضل بودن و امامت علی دلالت ندارد بلکه حتی پیامبرص افراد دیگری غیر از او را جانشین خود نموده بود[[272]](#footnote-272).

1. حدیث «**«**أقضاکم علي» گفته عمر است و هیچ افضلیتی برای علی اثبات نمی‌کند: هیچ یک از صاحبان کتاب‌های ششگانه حدیث (صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذى، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و سنن ابوداود) و صاحبان مسانیدِ مشهور نه احمد و نه دیگران با اسناد صحیح یا ضعیف، آن را روایت نکرده‌اند. اما عمرس گفته است: «اُبي أقرأنا، وعلي أقضانا»[[273]](#footnote-273). «اُبی بن کعب از همه ما قاری‌تر بود و علی هم از همه ما در علم قضاوت مهارت بیشتری دارد». عمر این را بعد از وفات اُبی بن کعب گفته بود. و حدیثی که در آن ذکری از علی به میان آمده در ضمن اینکه ضعیف است، در آن آمده که معاذ بن جبل، به مسائل حلال و حرام از همه عالم‌تر است. و زید بن ثابت در علم میراث از همه عالم‌تر است. پس اگر به فرض این حدیث صحیح هم باشد، در این صورت کسی که عالم‌تر به مسائل حلال و حرام است علم بیشتری از کسی دارد که به مسائل قضاوت عالم‌تر است. و گفته عمر که علی از همه ما در علم قضاوت مهارت بیشتری دارد، تنها در داوری بر حسب ظاهر است و ممکن است در باطن و نفس الأمر، حکم قضیه خلافِ ظاهر باشد ولی آگاهی از حلال و حرام، ظاهر و باطن را در بر می‌گیرد[[274]](#footnote-274).

بعضی از احادیث دروغ و ساختگی‌ای که در فضایل علی و برای اثبات خلافت او بعد از پیامبر**ص**، وضع شده‌اند

1. حدیثی که بیان می‌دارد علیس انگشتر خود را در نماز، صدقه داده و اینکه آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ﴾ [المائدة: 55].

«سرپرست و ولى شما، تنها خداست و پیامبر او است».

درباره آن نازل شده است.

این حدیث به اتفاق تمامی علما، دروغ و ساختگی است. و آیه مذکور هم هیچ دلالتی بر آن ندارد و فضیلت خاصی برای علی ثابت نمی‌کند؛ به چند دلیل:

اول – آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55].

«سرپرست و ولى شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‏اند، همانها که نماز را برپا مى‏دارند، و در حال رکوع، زکات مى‏دهند (مراد از رکوع‌: خشوع‌ و خضوع‌ برای‌ خدا است‌. یعنی: نماز را در حالی‌که‌ خاشع‌ و خاضع‌اند برپا می‌دارند و زکات‌ را در حالی‌ که‌ بر فقرا تکبر نورزیده‌ و برآنان ‌برتری‌ نمی‌جویند، می‌پردازند پس‌ ایشان‌ پیوسته‌ فروتن‌اند)».

درباره نهی از موالات و دوستی با کافران و امر به موالات و دوستی با مؤمنان نازل شده است؛ بدان گاه که بعضی از منافقان مانند عبدالله بن ابی با یهود موالات و دوستی می‌نمود و می‌گفت که من از گردش روزگار می‌ترسم [شاید روزی به این‌ها نیاز پیدا کنم از این‌رو با آنان موالات و دوستی می‌نمایم]. عباده بن صامت گفت: همانا من فقط خدا و پیغمبرش را به دوستی می‌گیرم و با دوستی گرفتن خدا و پیغمبرش از کافران و موالات و دوستی با آن‌ها، بیزاری می‌جویم. ابن عباس نقل کرده که آیه مذکور درباره ابوبکر نازل شده است. این آیه عام است و شامل تمام مؤمنانی می‌شود که متصف به صفات مذکور در آیه هستند و به یک فرد معینی اختصاص ندارد. پس تنها به ابوبکر، عمر، عثمان، علی و دیگران اختصاص ندارد بلکه اینان مستحق‌ترین و شایسته‌ترین افراد این امت هستند که مشمول آیه قرار می گیرند.

دوم – میان دو کلمه «وَلایة» و «وِلایة» فرق هست: «وَلایة» ضد عداوت و دشمنی است که در آیه مذکور، همین معنا آمده است. ولی «وِلایة» به معنای امارت است و در آیه مذکور این معنا منظور و لحاظ نشده است[[275]](#footnote-275).

1. حدیث «من ناصب علیاً الخلافة فهو کافر»[[276]](#footnote-276). احادیثی که در این معنا آمده، از جمله احادیثی است که به طور ضروری و بدیهی معلوم و آشکار است که بـه رسـول اللهص دروغ بسته شده‌اند. این احادیث با دین اسلام تناقض و تضاد دارند و مستلزم تکفیر علی و مخالفان علی می‌باشند. و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد، هرگز چنین چیزی را نگفته و بدان معتقد نیست. و نسبت دادن آن‌ها به پیامبرص از بزرگترین طعن و سرزنش و نکوهش نسبت به پیامبرص می‌باشد.
2. حدیثی که گویا پیامبرص به علی گفته است: «أنت مني بمنزلة أخي ووصیي وخلیفتي من بعدي وقاضي دیني»[[277]](#footnote-277): این حدیث به اتفاق علمای حدیث دروغ و ساختگی است. و قبلاً سخن ابن حزم ذکر شده که همه این احادیث، ساختگی هستند و کسی که مقدار کمی آگاهی از احادیث و اخبار و نقل آن‌ها داشته باشد، این را می‌داند. ابن حزم/ در این مورد راست گفته است. به همین خاطر هیچ یک از محدثین این احادیث را در کتاب‌های معتبر حدیثی روایت نکرده‌اند[[278]](#footnote-278).
3. حدیث: «أنَّ الله عهد إليَّ عهداً في علي، وأنَّه إمام الهدى وإمام الأولیاء وهو الکلمة التي ألزمها للمتقین»[[279]](#footnote-279). این حدیث هم به اتفاق تمامی محدثین و علما، دروغ و ساختگی است. و تنها روایت صاحب کتاب «الحلیة» و امثال او فایده‌ای ندارد و بر صحت حدیث دلالتی ندارد. آفت و دروغ از ناحیه شیعیانی است که نخست بوده‌اند. عبارت «هو کلمة التقوى» در روایت مذکور و نامگذاری علی به آن، چیزی است که نشان می‌دهد که این حدیث، دروغ و ساختگی است؛ زیرا نامگذاری علی به آن کلمه از جنس نامگذاری مسیح÷ به کلمةالله است، و مسیح÷ بدین خاطر به کلمةالله نامگذاری شده که مَثَلِ او در نزد خداوند همانند آدم÷ است که خداوند او را از خاک آفرید سپس گفت: موجود باشد و او هم فورى موجود شد. پس مسیح÷ به وسیله سخن خداوند آفریده شد و بدین خاطر به کلمةالله نامگذاری شده است. اما علیس همانند سایر انسان‌ها آفریده شده است. و کلمه تقوی، «لا إله إلا الله» و «الله أکبر» است[[280]](#footnote-280).
4. حدیث نجم: «من أنقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدي فطلبوا ذلك النجم فوجدوه في بیت علي بن أبي طالب، فقال أهل مکة: ضلَّ محمد وغوى وهوى أهل بیته ومال إلى ابن عمه علي بن أبي طالب، فعند ذلك نزلت هذه السورة: ﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ١ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ ٢﴾ [النجم: 1-2]» [[281]](#footnote-281). ابوالفرج/ گوید که این حدیث، موضوع و ساختگی است و در آن هیچ شکی وجود ندارد. کسی که آن را وضع کرده، چه قدر ضعیف و ناآگاه بوده و آنچه را که ذکر کرده، چه قدر دور از عقل و منطق است. و در اسناد آن ابهامات و تاریکی‌هایی وجود دارد.

گویم: ابن تیمیه/ با هشت دلیل بدان پاسخ داده و آن را رد کرده است[[282]](#footnote-282).

1. حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»[[283]](#footnote-283): این حدیث، خیلی ضعیف و بی‌اساس است. و بدین خاطر جزو احادیث ساختگی و دروغ محسوب می‌شود. اگر چه ترمذی آن را روایت کرده است. و به همین خاطر ابن جوزی آن را در بخش احادیث ساختگی و موضوع ذکر کرده است و بیان کرده که سایر طرق آن، موضوع و ساختگی است.

خود متن، دروغ است، زیرا اگر پیامبرص شهر علم باشد و تنها یک در داشته باشد و تنها یک نفر علم دینی و احکام و دستورات اسلامی را از طرف او تبلیغ کند، در این صورت دین اسلام دچار فساد و تباهی می‌شود[[284]](#footnote-284).

اجماع بر خلافت ابوبکر

بیعت با ابوبکر در سقیفه

صحابه همگی بر افضل بودن ابوبکر صدیقس و اینکه او برای امر خلافت از همه مستحق‌تر و شایسته‌تر بوده، اجماع ‌کرده‌اند. و با اختیار و رضایت و به دلخواه خود، ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب کردند بدون آنکه ابوبکر کسی را با زور به این کار وادارد و بدون آنکه مالی را به کسی از آنانی که او را به عنوان خلیفه انتخاب کردند، بدهد. عمرس در حضور مهاجرین و انصار خطاب به ابوبکر گفت: «تو بهترین ما و سرور ما هستی و دوست داشتنی‌تر فرد از میان ما در نزد رسول اللهص بودی»[[285]](#footnote-285). کسی از آنان این گفته را انکار نکرد و کسی نگفت که غیر از ابوبکر کسی هست که برای امر خلافت، مستحق‌تر و شایسته‌تر از ابوبکر باشد.

به همین خاطر عمر بن خطاب در خطبه‌ای که در حضور مهاجرین و انصار ایراد نمود، گفت: «هیچکدام از پیشروان و فاضلان شما به منزلت ابوبکر نمی‌رسد».

بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند[[286]](#footnote-286). تمام مهاجران و انصاری که در سقیفه بنی ساعده حضور داشتند، با ابوبکر بیعت کردند. بخاری از ابن عباسب در خطبه عمرس که در بازگشت از حج در آخر عمرش ایراد نمود، روایت کرده که عمر در آن خطبه گفت: «به من خبر رسیده که یکی از شما می‌گفت: به خدا قسم، اگر عمر فوت می‌کرد، با فلانی بیعت می‌کردم. کسی فریب نخورد که بگوید: همانا بیعت با ابوبکر امر ناگهانی و بی‌اندیشه بود و تمام شد. بله، این چنین بود ولی خدا ما را از شر آن حفظ کرد. هیچ کدام از پیشروان و فاضلان شما به منزلت ابوبکر نمی‌رسد. هر کس بدون مشورت و نظرخواهی مسلمانان با فردی بیعت کند، از ترس اینکه مبادا کشته شوند، این بیعت قابل قبول نیست. و به ما خبر رسیده که هنگامی که پیامبرص وفات یافت، انصار با ما مخالفت کردند و همه‌شان در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و علی و زبیر و همراهانش از ما عقب ماندند. و همه مهاجرین دور ابوبکر جمع شدند. به ابوبکر گفتم: با ما بیا تا نزد برادرانمان از انصار برویم به سوی آنان روانه شدیم. وقتی که به آنان نزدیک شدیم، دو مرد صالح از آنان را دیدیم و تمام آنچه که انصار بر آن تمایل داشتند برای ما بازگو کردند و گفتند: کجا می‌خواهید بروید ای گروه مهاجران؟ گفتیم: می‌خواهیم نزد برادرانمان از انصار برویم. گفتند: نباید به آنان نزدیک شوید، کارتان را انجام دهید. گفتم: به خدا قسم، نزد آنان خواهیم رفت. پس راه افتادیم تا نزد آنان در سقیفه بنی ساعده رفتیم. ناگهان دیدیم که مرد جامه به خود پیچیده‌ای در میانشان بود. گفتم: این چه کسی است؟ گفتند: سعد بن عباده. گفتم: چرا این جوری شده است؟ گفتند: تب دارد. هنگامی که کمی نشستیم، خطیب‌شان شهادتین گفت و حمد و ثنای خداوند را به جای آورد آن گونه که لایق و سزاوار او بود. سپس گفت: اما بعد، ما یاران خدا و گُردان و لشکر اسلام هستیم و شما جماعت مهاجرین، گروه اندکی هستید. افرادی از شما آهسته نزد ما آمدند و می‌خواستند ما را جدا بکنند و ما را تنها بگذارند و در این کار اراده خروج از سقیفه را می‌داشتند. هنگامی که ساکت شد، خواستم حرف بزنم و سخنانی را آماده کردم و آن را اصلاح نمودم که از آن خوشم آمد و به نظرم خیلی خوب و زیبا بود. خواستم در حضور ابوبکر آن را تقدیم کنم. به او نگریستم و بعضی تیزی و تندی در دین و صلاح و قصد خیر مشاهده نمودم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکر گفت: آهسته باش. دوست نداشتم او را ناراحت کنم. آنگاه ابوبکر سخن گفت و از من بردبارتر و باوقارتر بود. به خدا قسم، کلمه‌ای از سخنانی که آماده کرده بودم و آن را اصلاح کرده و از آن خوشم آمده بود، به جا نگذاشت و سخنانی مانند آن‌ها و حتی بهتر از آن‌ها را با حضور ذهن بدون آنکه از قبل بدان فکر کرده باشد، ایراد نمود و در پایان گفت: هر خیر و خوبی‌ای که در شما بوده و آن را ذکر کردید، شما شایسته و لایق آن هستید[[287]](#footnote-287). و بجز افراد حاضر قریش، هیچ کسی شایسته خلافت نیست. آنان بهترین و برگزیده‌ترین قوم عرب از لحاظ نسب و قبیله هستند. من یکی از این دو مرد را برای شما بر می‌گزینم با هر کدام از آن دو خواستید، بیعت کنید. عمر گوید: دست من و دست ابوعبیده بن جراح که در میان ما نشسته بود، گرفت. هیچ کدام از سخنانی که گفت ناپسند ندانستم. به خدا قسم، اگر جلو آیم و گردنم بجنبد و به خاطر گناه از حرکت نایستد، برایم دوست داشتنی‌تر از آن است که بر قومی فرمانروائی کنم که ابوبکر در میانشان است. خدایا، اگر هنگام مرگ نفس من چیزی را در نظرم نیاراید، اکنون طالب چیزی نیستم. یکی از انصار گفت: من هم محل اعتماد در آن قضیه هستم.

ای جماعت قریش، از ما یک امیر و از شما یک امیر انتخاب شود. هیاهو و سر و صدا زیاد شد و صداها بلند شدند تا جایی که ترسیدم اختلاف و درگیری ایجاد شود. پس گفتم: ای ابوبکر، دستت را دراز کن. پس دستش را دراز کرد و من با او بیعت کردم و مهاجرین و سپس انصار با او بیعت کردند. و مردم به سوی سعد بن عباده یورش بردند و بر سر او ریختند. یکی از انصار گفت: سعد بن عباده را کشتید. گفتم: خدا سعد بن عباده را بکشد. عمر گوید: به خدا قسم، هیچ کاری برای ما مهمتر از بیعت با ابوبکر نبود. ترسیدم که اگر از انصار جدا شویم و بیعتی صورت نگرفته باشد، در آن صورت بعد از ما با فردی از میان خودشان بیعت کنند. که ما هم یا باید بر خلاف میل و رضایت خود با آنان بیعت می‌‌کردیم و یا با آنان مخالفت می‌کردیم که در آن صورت فساد و تباهی و فتنه ایجاد می‌شد[[288]](#footnote-288).

معنی گفته عمر که گفت: «بیعت با ابوبکر امر ناگهانی و بی‌اندیشه بود و خدا ما را از شرّ آن حفظ کرد»، این است که بیعت با ابوبکر بدون تأخیر و انتظار و با شتاب و عجله صورت گرفت، زیرا ابوبکر برای خلافت متعین شده بود و کس دیگری شایسته‌تر از او برای خلافت نبود. همچنان که عمر گفت: هیچ کدام از پیشروان و فاضلان شما به منزلت ابوبکر نمی‌رسد. و ظهور و آشکار بودن فضیلت و برتری ابوبکر بر دیگر صحابه و اینکه رسول اللهص او را بر سایر صحابه مقدم داشته، چیزی آشکار و معلوم بود. پس دلالت نصوص قرآن و سنت بر تعیین او، بر خلاف دیگران جایی برای مشورت و رأی گیری و انتظار و تأخیر نگذاشت. و عمر مصون بودن از شر آن را نخواست بلکه خبر داد که خداوند به وسیله اجماع صحابه بر بیعت با ابوبکر، ما را از شر فتنه حفظ کرد. و اتفاقات و جریاناتی که در سقیفه روی داد، نزاع و اختلاف محسوب نمی‌شود زیرا صحابه از همدیگر جدا نشدند تا اینکه همگی بر انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه اتفاق کردند[[289]](#footnote-289).

بیعت عمومی مردم با ابوبکر بر سر منبر

در صحیح بخاری از انسس روایت شده که او خطبه اخیر عمر[[290]](#footnote-290) را شنید. هنگامی که عمر بر روی منبر نشست و برای مردم خطبه خواند. و این در فردای روز وفات رسول اللهص بود. پس عمر شهادتین گفت و ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی‌گفت. عمر گفت: آرزو داشتم که رسول اللهص زنده می‌بود تا همه ما از دنیا می‌رفتیم. اینک که محمدص وفات یافته است، خداوند در میان شما نوری قرار داده که به وسیله آن هدایت می‌یابید. خداوند به وسیله آن نور، محمد را هدایت کرده است. و همانا ابوبکر، یار و رفیق رسول اللهص و دومین نفر در غار (ثور) بود و او در میان مسلمانان از همه کس اولی‌تر و شایسته‌تر برای اداره امور شماست. پس برخیزید و با او بیعت کنید. گروهی از حاضرانِ در آنجا قبلاً در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت کرده بودند. و بدین صورت عموم مردم با ابوبکر بر سر منبر بیعت کردند.

زهری از انس بن مالکس روایت کرده که گفت: از عمرس شنیدم که در آن روز به ابوبکر می‌گفت: بر روی منبر برو. مدام از او اصرار کرد تا اینکه ابوبکر بر روی منبر رفت، و آنگاه عموم مردم با او بیعت کردند[[291]](#footnote-291).

از ابوبکر روایت شده که گفت: مرا به حال خود بگذارید[[292]](#footnote-292)و[[293]](#footnote-293).

بیعت نکردن سعد بن عباده با ابوبکر

بعضی از انصار سخنانی گفتند که بزرگان‌شان از قبیل اسید بن حضیر، عباد بن بشر و امثال آنان که از لحاظ قوت و جلادت و بزرگی و شرف، برتر از سعد بودند، آن سخنان را نپذیرفتند و آن را انکار کردند.

از پیامبرص ثابت شده که ایشان فرمودند: **«**خَيْرَ دُورِ الأَنْصَارِ دَارُ بَنِى النَّجَّارِ ثُمَّ دَارُ بَنِى عَبْدِ الأَشْهَلِ ثُمَّ دَارُ بَنِى عَبْدِ الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ ثُمَّ دَارُ بَنِى سَاعِدَةَ وَفِى كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ خَيْرٌ»[[294]](#footnote-294): «بهترین قبیله‌های انصار، قبیله‌های بنی نجار، سپس قبیله عبدالأشهل، پس از آن قبیله بنی عبد الحارث بن خزرج و سپس قبیله بنی ساعده می‌باشند و در تمامی قبیله‌های انصار خیر و نیکی وجود دارد». از هیچ یک از افراد سه قبیله نخست شناخته نشده که راجع به خلافت ابوبکر مخالفتی بکنند و تنها سعد بن عباده، حباب بن منذر و گروه اندکی با خلافت ابوبکر مخالفت کردند و اینان بجز سعد بن عباده پشیمان شدند و با ابوبکر صدیق بیعت کردند. سعد بن عباده بدین خاطر با ابوبکر بیعت نکرد چون انصار او را برای خلیفه تعیین کرده بودند و وقتی که در پایان به عنوان خلیفه انتخاب نشد، این امر در دلش ماند، چیزی که در دل‌های بشر می‌ماند. اما نه با زبان و نه با عمل و رفتار هیچ گاه ابوبکر را اذیت نکرد.

آنچه شهرستانی ذکر کرده که انصار بر مقدم داشتن سعد بن عباده برای خلافت اتفاق کرده‌اند، به اتفاق مؤرخین و کسانی که با نقل و روایت آشنایی دارند، باطل و بی‌اساس است و احادیث صحیح و ثابت، خلاف آن را می‌رسانند[[295]](#footnote-295).

با وجودی که سعد بن عباده با ابوبکر بیعت نکرد، اما در امور جامعه اسلامی مخالفت نکرد و حق را رد نکرد و از باطل جانبداری و پشتیبانی نمی‌کرد. بلکه حتی امام احمد/ در مسند خود از ابومعاویه از داود بن عبدالله اودی از حمید بن عبدالرحمن حمیری روایت کرده -ماجرای سقیفه را ذکر کرده- و در آن آمده است که ابوبکر صدیق گفت: «ای سعد، می‌دانی که رسول اللهص در حالی که نشسته بودی، فرمود: **«**قُرَيْشٌ وُلاَةُ هَذَا الأَمْرِ فَبَرُّ النَّاسِ تَبَعٌ لِبَرِّهِمْ وَفَاجِرُهُمْ تَبَعٌ لِفَاجِرِهِمْ». «قریش صاحب امر خلافت و زمامدار امور مسلمانان هستند. انسان‌های نیکوکار پیرو نیکوکارِ قریش، و انسان‌های بدکار پیرو بدکارِ قریش هستند». سعد گفت: راست می‌گویی. ما وزیران و فرمانبرداران و شما امیران و فرماندهان هستید». این حدیث، حدیثی مرسل و حسن است. شاید حمید آن را از بعضی از صحابه که شاهد آن بوده‌اند، اخذ کرده باشد. در آن حدیث فایده خیلی زیبایی وجود دارد و آن، این است که سعد بن عباده از وضعیت نخستش که ادعای خلافت می‌کرد، پایین آمده و به خلافت ابوبکر صدیق اذعان کرد. خداوند از همه‌شان راضی و خشنود باد!.

سعد بن عباده هیچ گاه ابوبکر صدیق را نکوهش و سرزنش نمی‌کرد و از او عیب‌‌جویی نمی‌نمود. و این را انکار نمی‌کرد که ابوبکر برترین مهاجرین است. و در حالی از دنیا رفت که با ابوبکر و عمر بیعت نکرد. او در زمان خلافت عمرس وفات یافت. سعد بن عباده از پیشگامانِ نخستین انصار و از اهل بهشت است همان طور که عایشه اظهار داشته است.

کسانی از انصار که ابتدا مخالفت کردند، مخالفت‌شان با ابوبکر صدیق نبود بلکه می‌خواستند از میان قریش یک امیر و از میان آنان یک امیر انتخاب شود. و هنگامی که برایشان روشن شد که امر خلافت باید در میان قریش باشد، نزاع و اختلاف را کنار گذاشتند[[296]](#footnote-296).

علی**س** و بعضی از افراد بنی هاشم ابتدا در سقیفۀ بنی ساعده با ابوبکر بیعت نکردند و بعداً با او بیعت کردند

بعضی می‌گویند که تعدادی از افراد بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکردند. عده دیگری می‌گویند که در روز دوم با او بیعت کردند. و عده‌ای هم می‌گویند آنان شش ماه بیعت را به تأخیر انداختند و سپس بدون رغبت و میل و بدون ترس با او بیعت کردند. ابوبکر به خاطر بیعت گرفتن از ایشان، دردسر و مزاحمت برایشان ایجاد نکرد و آنان را به بیعت کردن ملزم نساخت. همه این‌ها نشان دهنده پرهیزگاری و دوری‌‌اش از اذیت و آزار امت اسلام و نشان دهنده نهایت عدالت و تقوای اوست.

نامه‌ای که بعضی از نویسندگان ذکر کرده‌اند که ابوبکر آن را برای علی فرستاد، از نظر علما دروغ و جعلی است. بلکه علی کسی را نزد ابوبکر فرستاد که نزد ما بیا. او هم نزد آنان رفت. علی برایش عذر آورد و از او معذرت خواهی کرد و با او بیعت نمود.

در صحیح بخاری و مسلم از عایشهل روایت است که گوید: «فاطمه را نزد ابوبکر فرستادم تا سهم الارث خود را از پیامبرص[[297]](#footnote-297) از آنچه که خداوند در مدینه عاید او کرده، و فدک[[298]](#footnote-298) و باقیمانده یک پنجم خیبر را از ابوبکر طلب نماید. ابوبکر صدیقس گفت: همانا رسول اللهص فرموده است: «لاَ نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ»[[299]](#footnote-299). «از خود ارث به جا نمی‌گذاریم. آنچه بعد از خود به جا می‌گذاریم، صدقه محسوب می‌شود. همانا آل محمدص از این مالِ خداوند، می‌خورند». به خدا قسم، من چیزی از صدقه رسول اللهص بدان گونه‌ای که در زمان خودش بوده، تغییر نمی‌دهم و همانا هر آنچه که پیامبرص بدان عمل کرده، من هم به آن عمل می‌کنم. به راستی من می‌ترسم که اگر چیزی از اوامر رسول اللهص را ترک کنم، دچار انحراف و گمراهی شوم. دیدم که فاطمه از ابوبکر دوری گرفت و با او سخن نگفت تا اینکه وفات یافت. فاطمه شش ماه بعد از رسول اللهص در قید حیات بود. وقتی که وفات یافت، علی او را در شب به خاک سپرد و ابوبکر را صدا نزد. و علی بر او نماز جنازه خواند. علی در زمان فاطمه بین مردم صاحب جاه و عزت بود، اما هنگامی که فاطمه وفات یافت، علی دیگر آن احترام و عزتی را که قبلاً در زمان فاطمه میان مردم داشت، از دست داد. پس خواهان صلح و آشتی با ابوبکر و بیعت کردن با او شد. علی در مدت آن شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد. پس او کسی را نزد ابوبکر فرستاد که تنها خودت نزد ما بیا و کس دیگری را همراه خودت نیاور، چون دوست نداشت که عمر با او بیاید. عمر به ابوبکر گفت: به خدا قسم، تنها خودت پیش آنان نمی‌روی. ابوبکر گفت: نمی‌توانند هیچ کاری با من بکنند، به خدا قسم، پیش آنان می‌روم. پس ابوبکر بر آنان داخل شد. علی شهادتین را بر زبان آورد و سپس گفت: ای ابوبکر، همانا ما فضیلت و برتری تو و آنچه که خداوند به تو داده، دانسته‌ایم. و نسبت به خیر و فضلی که خداوند به تو داده، حسد نبردیم. اما تو با این کار در حق ما ستم کردی و ما به نظر خودمان به خاطر خویشاوندی با رسول اللهص در آن اموال حقی داشتیم. مدام با ابوبکر سخن می‌گفت تا اینکه چشمان ابوبکر پر از اشک شد. هنگامی که ابوبکر به سخن آمد گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، خویشاوندی رسول اللهص برایم دوست داشتنی‌تر از آن است که با خویشاوندان خودم ارتباط برقرار کنم. اما درباره اختلافی که میان من و شما بر سر این اموال روی داد، باید گفت که من از راه حق منحرف نشده‌ام و هیچ کاری را که دیده‌ام رسول اللهص آن را انجام داده، ترک نکرده‌ام مگر اینکه همه آن را انجام داده‌ام. پس علی به ابوبکر گفت: آخر روز با تو بیعت می‌کنم. هنگامی که ابوبکر نماز ظهر خواند بالای منبر رفت و شهادتین گفت. و شأن و منزلت علی و عقب ماندن او از بیعت و عذرش را ذکر کرد و سپس طلب بخشش نمود. علی بن ابی طالب هم شهادتین گفت و حق و شأن ابوبکر را بزرگ داشت. و اظهار داشت که کاری که کرده به خاطر حسادت و رشک بر ابوبکر نبوده و از روی انکار و نادیده گرفتن خیر و فضل که خداوند به ابوبکر ارزانی داشته، نبوده است. اما ما به نظر خودمان در آن اموال سهمی داشته‌ایم که ابوبکر با این کارش در حق ما ستم نمود. این چیزها در درون ما بود. مسلمانان آن را توضیح دادند و گفتند: به حق اصابت نمودی. از آن موقعی که علی این کار شایسته و خداپسند را انجام داد و با ابوبکر بیعت نمود، مسلمانان هم به علی نزدیک شدند و با او ارتباط صمیمانه‌ای داشتند[[300]](#footnote-300)و[[301]](#footnote-301).

گویم: قبلاً سخن ابن تیمیه در این زمینه ذکر شد که اهل سنت در کمال و منزلت علی و اینکه او در درجه والایی از کمال است، هیچ اختلافی ندارند. تنها اختلاف بر سر این است که او از سه خلیفه دیگر (ابوبکر، عمر و عثمان) کامل‌تر و برتر است و برای امر خلافت از آنان مستحق‌تر و شایسته‌تر است یا خیر.

اجماع معتبر در خلافت

بدون شک مخالفت یک نفر و دو نفر و گروه اندکی در اجماع معتبرِ در خلافت هیچ اشکالی وارد نمی‌کند؛ زیرا اگر مخالفت یک نفر و دو نفر و گروه اندکی معتبر می‌بود، اجماع بر قضیه خلافت منعقد نمی‌شد، زیرا خلافت امر معینی است و ممکن است فردی از روی هوا و هوسی که خودش هم نمی‌داند، با آن مخالفت بکند. بر خلاف اجماع بر احکام عمومی شرعی از قبیل ایجاب، تحریم، اباحه و .... که در این گونه احکام اگر اجماعی صورت گیرد و یک نفر یا دو نفر در آن مخالفت بکنند، در این صورت علما دو قول دارند: یکی اینکه به مخالفتشان اعتنایی نمی‌شود و با وجود این مخالفت اجماع منعقد می‌شود. و دیگری اینکه مخالفتشان معتبر است و مانع انعقاد اجماع می‌شود. و این قول اکثر علما می‌باشد. فرق میان این احکام و میان خلافت در این است که در احکام شرعی، حکم عام است و شامل همه کس می‌شود؛ زیرا کسی که قائل به وجوب چیزی باشد، آن چیز را بر خود و دیگران واجب کرده، و کسی که مخالف آن باشد، متهم نیست. ولی در خلافت تنها اتفاق اهل شوکت و جمهور که امور مردم به وسیله آنان اداره می‌شود، شرط است، به گونه‌ای که ممکن باشد که مقصود خلافت به وسیله آنان حاصل شود. و بدین خاطر پیامبرص فرموده است: «علیکم بالجماعة، فإن ید الله مع الجماعة»[[302]](#footnote-302). «بر شماست که با جماعت باشید، زیرا دست خداوند همراه جماعت است». و در جای دیگری فرموده‌اند: «إن الشیطان مع الواحد وهو مع الإثنین أبعد»[[303]](#footnote-303). «همانا شیطان به یک نفرِ تنها نزدیک است و از دو نفر به دور است». همچنین می‌فرمایند: «إن الشیطان ذئب الإنسان کذئب الغنم، والذئب إنما یأخذ القاصیة»[[304]](#footnote-304): «همانا شیطان گرگ انسان است همان‌طور که گوسفند، گرگ دارد. و گرگ هم تنها گوسفندی را می‌گیرد که از گله جدا شده است (و شیطان هم که گرگ انسان است، کسی را طعمه خود می‌کند که از جماعت مسلمانان جدا شده باشد)». باز در جای دیگری فرموده‌اند: «علیکم بالسواد الأعظم، ومن شذ شذ في النار»[[305]](#footnote-305)[[306]](#footnote-306). «بر شماست که با اکثریت باشید و کسی که از اکثریت مسلمانان جدا شود، خودش را در آتش جهنم انداخته است».

حتی اگر اجماع هم بر خلافت ابوبکر ثابت نمی‌بود، باز ابوبکر مستحق و شایستۀ خلافت بود

سخن پیرامون خلافت ابوبکر صدیق دو صورت دارد: یا خلافت او وجود داشته است و یا اینکه او مستحق و شایسته خلافت بوده است.

در مورد صورت اولی باید گفت که از طریق تواتر و اتفاق همه مردم معلوم است که ابوبکر به خلافت رسیده و جانشین پیامبرص شده است، حدود را اجرا کرد، حقوق مردم را تماماً به صاحبانش برگرداند و حق هیچ کسی را پایمال نکرد، با کافران و مرتدان جنگید، امور مسلمانان را به خوبی اداره کرد، اموال و دارایی‌ها را در میان مسلمانان عادلانه تقسیم کرد، و تمام کارهایی که وظیفه یک امام است، به خوبی انجام داد. بلکه او اولین فرد این امت بود که به امر مهم خلافت مبادرت ورزید.

اما اگر منظور از خلافت ابوبکر این باشد که او مستحق و شایسته آن بود، این چیزی است که غیر از اجماع، دلایل زیادی بر آن دلالت دارند. از این‌رو خلافت ابوبکر در هردو صورت نیازی به اجماع ندارد اگر چه اجماع هم حاصل شده است[[307]](#footnote-307).

خلافت ابوبکر صدیق به وسیله کتاب آسمانی و آفرینش آهنی که خداوند در قرآن بدان اشاره نموده، تحقق یافته است

این دینِ حق ناچاراً باید کتاب هدایتگر و شمشیرِ یاریگر داشته باشد؛ همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَأَنزَلۡنَا ٱلۡحَدِيدَ فِيهِ بَأۡسٞ شَدِيدٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَرُسُلَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ ٢٥﴾ [الحدید: 25].

«ما رسولان خود را با دلایل و معجزات روشن و شریعت‌هاى آشکار فرستادیم، و با آن‌ها کتاب (آسمانى که داراى احکام و شرایع است) و میزان (شناسایى حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن نیروى شدید و منافعى براى مردم است، تا خداوند بداند چه کسى او و رسولانش را یارى مى‏کند، بى‏آنکه او را ببینند، خداوند قوى و شکست‏ناپذیر است».

پس کتاب آسمانی اوامر و نواهی خداوند را تبیین می‌کند و شمشیر هم آن را تأیید و یاری می‌دهد. از طریق کتاب و سنت ثابت شده که خداوند به بیعت کردن با ابوبکر امر کرده است و کسانی که با او بیعت کردند، اهل شمشیر و فرمانبرداران خداوند در آن بودند. پس خلافت ابوبکر به وسیله کتاب آسمانی و آفرینش آهنی که خداوند در قرآن بدان اشاره نموده، تحقق یافته است[[308]](#footnote-308).

اقدامات ابوبکر پس از خلافت، که این هم از فضایل اوست

ابوبکرس جانشین رسول اللهص شد و وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد و از هیچ تلاش و کوششی دریغ نورزید؛ همچنان که خودش می‌گوید: «همانا من چیزی از کارهایی که پیامبرص انجام داد، ترک نکردم مگر اینکه همه آن‌ها را به تمام و کمال انجام دادم. من می‌ترسم از اینکه اگر چیزی از اوامر و دستورات او را ترک کنم، دچار انحراف و گمراهی شوم».

اقدامات و کارهایی که ابوبکر انجام داد، به طور مفصل عبارتند از:

1. ثابت گردانیدن مسلمانان بر ایمان و تقویت آنان: مردم مدینه از مهاجرین و انصار از روی میل و رغبت اسلام آوردند و به خاطر دین اسلام با دشمنان جنگیدند، و به همین خاطر کسی از اهل مدینه مرتد نشد، بلکه اکثرشان به خاطر وفات پیامبرص ضعیف و سست شدند،

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: 63].

«پس آنان که فرمان او را مخالفت مى‏کنند، باید بترسند از اینکه فتنه‏اى دامنشان را بگیرد، یا عذابى دردناک به آن‌ها برسد».

و از جهاد به خاطر نصرت و یاری دین خدا سست شدند تا اینکه خداوند آنان را به وسیله ابوبکرس محکم و استوار گردانید و قوت و توان تازه‌ای به آنان عطا کرد. خداوند این کار را به وسیله ابوبکر انجام داد؛ کسی که در زمان پیامبرص خداوند به وسیله او اسلام را یاری داد و بعد از وفات پیامبرص خداوند به وسیله او اسلام را حفظ کرد. پس خداوند از طرف اسلام و مسلمانان بهترین جزا و پاداش را به او عطا کند. انس گوید: «ابوبکرس برای ما خطبه خواند و ما همانند روباه، ضعیف و ترسو بودیم. مدام ما را تشویق و امیدوار کرد تا اینکه همانند شیر، شجاع و قوی شدیم»[[309]](#footnote-309).

1. جنگ با مرتدین: کسانی که پس از وفات پیامبرص مرتد شدند، از کسانی بودند که به زورِ شمشیر، اسلام آوردند مانند یاران مسیلمه کذاب و مردم نجد.

در نزد همه مردم به تواتر ثابت شده که آنکه با مرتدان جنگ کرد، ابوبکر صدیق و یاران و همراهانش بود. او با مسیلمه کذاب که ادعای پیامبری می‌کرد و با پیروان او از بنی حنیفه و مردم یمامه جنگید. بعضی گفته‌اند که مرتدان صد هزار نفر یا بیشتر از آن بودند. همچنین ابوبکر با طلیحه اسدی که در نجد ادعای پیامبری کرده بود و با پیروانش از اسد و غطفان که تعدادشان خیلی زیاد بود، جنگید. سجاح هم مدعی نبوت بود؛ زنی که مسیلمه کذاب با او ازدواج کرد؛ یعنی یک مرد کذاب با یک زن کذاب ازدواج نمود. همچنین افرادی از عرب‌ها از دین اسلام برگشتند که از هیچ انسان آگاه و کذابی پیروی نکردند. مفسرین می‌گویند که منظور از آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ [المائدة: 54].

«اى کسانى که ایمان آورده‏اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زیانى نمى‏رساند، خداوند قومى را مى‏آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند».

ابوبکر و عمر و پیروان‌شان از مردم یمن و دیگران می‌باشند.

بنابراین از بزرگ‌ترین فضایل ابوبکر صدیق در نزد همه امت اسلام از اول تا آخرشان، این است که او با مرتدان جنگید. بیشترین افرادی که مرتد شدند، بنوحنیفه بودند. و جنگ ابوبکر با آنان به خاطر ندادن زکات نبود، بلکه بدین خاطر بود که به مسیلمه کذاب ایمان آوردند[[310]](#footnote-310).

1. جنگ با مانعان زکات: اما کسان دیگری که ابوبکر به خاطر منع زکات با ایشان جنگید، افرادی بودند که به طور کلی از دادن زکات امتناع می‌کردند و ابوبکر بدین خاطر با آنان جنگید. بدیهی است که جنگ ابوبکر با آنان بدین خاطر نبود که زکات را به خود ابوبکر بدهند، بلکه به خاطر این بود که زکات را به مستحقانش بدهند. عمر ابتدا در مورد جنگ با آنان شک و شبهه داشت تا اینکه ابوبکر صدیق با او بحث کرد و وجوب قتال با آنان را برایش روشن ساخت و نهایتاً عمر آن را پذیرفت. ماجرای این مشهور است؛ در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریرهس روایت است که عمر به ابوبکر گفت: چگونه با مردم می‌جنگی در حالی که رسول اللهص فرموده است: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسِ حَتَّى يَقُولُوا لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلا بِحَقِّهَا، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». «به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا اینکه بگویند «لا إله إلا الله» (و اسلام بیآورند). پس هرگاه آن را بگویند خون و مال‌شان از جانب من محفوظ است مگر به خاطر گرفتن حق آن‌ها. و حساب آنان برعهده خداست». ابوبکر گفت: مگر پیامبرص نفرموده است: **«**إلاَّ بحقها» «مگر به خاطر گرفتن حق آن‌ها»، خوب زکات هم جزو حق آنهاست. به خدا قسم، اگر بزغاله ماده‌ای که به رسول اللهص می‌دادند، از من منع کنند، قطعاً به خاطر منع آن با ایشان خواهم جنگید. عمر گفت: به خدا قسم، دیدم که خداوند سینه ابوبکر را برای پیکار با مانعان زکات گشوده است و دانستم که چنین کاری حق است. عمر به احادیثی که از پیامبرص شنیده یا به او رسیده، برای گفته خود دلیل آورد و ابوبکر صدیق هم برایش روشن ساخت که عبارت «بحقها» شامل زکات هم می‌شود، زیرا زکات حق مال است.

در صحیح بخاری و مسلم از ابن عمرل از پیامبرص روایت است که ایشان فرمودند: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَيُؤْمِنُوا بِى وَبِمَا جِئْتُ بِهِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّى دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلاَّ بِحَقِّهَا»[[311]](#footnote-311). «به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا اینکه بگویند هیچ معبود برحقی جز الله نیست و همانا من فرستاده خدایم، و نماز را برپای دارند و زکات بپردازند. پس هر گاه این اعمال را انجام بدهند، خون و مالشان از جانب من محفوظ است مگر به خاطر گرفتن حق آنها». این لفظ اخیر پیامبرص یعنی: «إِلاَّ بِحَقِّهَا» فقه و دانش سرشار ابوبکر را می‌رساند و این گفته درباره جنگ به خاطر ادای زکات صریح است. و این گفته مطابق قرآن است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡ وَخُذُوهُمۡ وَٱحۡصُرُوهُمۡ وَٱقۡعُدُواْ لَهُمۡ كُلَّ مَرۡصَدٖۚ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ [التوبة: 5].

«(اما) وقتى ماه‏هاى حرام پایان گرفت، مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید، و آن‌ها را اسیر سازید، و محاصره کنید، و در هر کمینگاه، بر سر راه آن‌ها بنشینید! هرگاه توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را بپردازند، آن‌ها را رها سازید».

خداوند در این آیه رها کردن راه را بر ایمان و برپای داشتن نماز و دادن زکات معلق نموده است. و آنانی که در زمان ابوبکر زکات نمی‌دادند، بعد از اینکه ابوبکر با آنان جنگید، به دادن زکات اعتراف نمودند[[312]](#footnote-312).

1. نامه فرستادن به مرتدان: هنگامی که ابوبکر در میان سپاهیان سوار شد در حالی که شمشیر را از نیام برکشید و از شهر مدینه به طرف ذی القصه[[313]](#footnote-313) خارج شد و یازده تا پرچم بر پای داشت و آن‌ها را به دست فرماندهان داد، نامه‌ای را همراه آنان فرستاد که متن نامه چنین است: بسم الله الرحمن الرحیم

از ابوبکر، خلیفه رسول خداص به کسانی که این نامه به دستشان می‌رسد اعم از عوام و خواص و کسانی که بر اسلام خود باقی مانده‌اند یا از آن برگشته‌اند.

سلام بر کسی که راه هدایت را می‌پیماید

همانا من به شما ابلاغ می‌کنم که خداوند را سپاس می‌گویم، کسی که هیچ معبود برحقی جز او نیست و یگانه و یکتاست و شریکی ندارد. و همانا محمد بنده و فرستاده خداست. هر آنچه که از طرف خداوند آورده، قبول داریم و بدان اعتراف می‌کنیم و هر کس از آن سرباز زند، به او کفر می‌ورزیم و با او می‌جنگیم.

اما بعد، همانا رسول اللهص از طرف خداوند به حق فرستاده شده و حق را از جانب خدا آورده است و به عنوان مژده‌رسان و بیم‌دهنده و دعوت‌کننده به‌سوی خدا طبق فرمان الله و به عنوان چراغ تابان به‌سوی بشریت فرستاده شده است تا افراد زنده بیداردل را با آن بیم دهد و بر کافران اتمام حجت شود و فرمان عذاب مسلّم گردد. پس خداوند به حق هدایت کند کسی که به دستوراتش پاسخ مثبت می‌دهد، و رسول اللهص تنبیه کند کسی را که از او پشت می‌کند تا اینکه به دلخواه یا به ناچار به سوی اسلام برگردد.

 خداوند روح رسولش را قبض کرد در حالی که فرمان خداوند را اجرا کرد و امتش را پند داد و ظیفه‌اش را به خوبی انجام داد. خداوند متعال این حقیقت را برای پیامبرص و برای مسلمانان در قرآن بیان فرموده، آنجا که می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ٣٠﴾ [الزمر: 30]. «ای محمد تو مى‏میرى و آن‌ها نیز خواهند مرد».

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلۡخَٰلِدُونَ ٣٤﴾ [الأنبیاء: 34].

«پیش از تو (نیز) براى هیچ انسانى جاودانگى قرار ندادیم، (وانگهى آن‌ها که انتظار مرگ تو را مى‏کشند،) آیا اگر تو بمیرى، آنان جاوید خواهند بود؟».

و خطاب به مؤمنان می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾ [آل‌عمران: 144]. «محمدص فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگرى نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمى‏گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضررى نمى‏زند، و خداوند بزودى شاکران (و استقامت‏کنندگان) را پاداش خواهد داد».

پس کسی که محمد را می‌پرستید، اینک محمد فوت کرده است، و کسی که خداوند را می‌پرستید، همانا خداوند زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد، و او را نه چرتی و نه خوابی فرا نمی‌گیرد و همواره بیدار است و سستی و رخوت بدو راه ندارد. حافظ و نگه‌دارنده دین است و از دشمنانش انتقام می‌گیرد.

همانا من شما را به تقوای خداوند و بهره و نصیبتان از دین و آنچه که پیامبرتان آورده است، سفارش می‌کنم. و شما را سفارش می‌کنم به اینکه از روش و سنت پیامبرص پیروی کنید و به دین خداوند چنگ زنید. همانا هر کس خداوند هدایتش نکند، گمراه است، و هر کس خداوند یاری‌اش نکند، شکست خورده و خوار است، و هر که کس دیگری غیر از خداوند هدایتش کند، گمراه است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِۖ وَمَن يُضۡلِلۡ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيّٗا مُّرۡشِدٗا﴾ [الکهف: 17].

«هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعى اوست، و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولى و راهنمایى براى او نخواهى یافت».

و خداوند هرگز عملی را از وی نمی‌پذیرد مگر اینکه به اسلام اقرار نماید، و در آخرت عدالت و دفع عذاب از وی پذیرفته نیست.

به من خبر رسیده که بعضی از شما از دینش برگشته بعد از آنکه به اسلام اقرار نموده و به دستورات آن عمل نموده است. و این ارتداد از روی غفلت و بی‌خبری از خداوند و جهل به فرمان او و پاسخ‌دادن به شیطان می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلۡجِنِّ فَفَسَقَ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِۦٓۗ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِي وَهُمۡ لَكُمۡ عَدُوُّۢ ۚ بِئۡسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلٗا ٥٠﴾ [الکهف: 50].

«به یاد آرید زمانى را که به فرشتگان گفتیم: «براى آدم سجده کنید!» آن‌ها همگى سجده کردند جز ابلیس -که از جن بود- و از فرمان پروردگارش بیرون شد آیا (با این حال،) او و فرزندانش را به جاى من اولیاى خود انتخاب مى‏کنید، در حالى که آن‌ها دشمن شما هستند؟! (فرمانبردارى از شیطان و فرزندانش به جاى اطاعت خدا،) چه جایگزینى بدى است براى ستمکاران».

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمۡ عَدُوّٞ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّاۚ إِنَّمَا يَدۡعُواْ حِزۡبَهُۥ لِيَكُونُواْ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ٦﴾ [فاطر: 6].

«البته شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید، او فقط حزبش را به این دعوت مى‏کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند».

همانا من سپاهی از مهاجرین و انصار و کسانی که به شیوه نیکو از آنان پیروی نموده‌اند، نزد شما فرستادم. و به آنان دستور داده‌ام که جز ایمان به خدا چیزی را از کسی قبول نکنند و با کسی نجنگند تا اینکه او را به سوی خداوندأ دعوت بنمایند. پس اگر پاسخ مثبت دادند و به اسلام اقرار نمودند و کار شایسته انجام دادند، این اعمال از وی پذیرفته می‌شود و بر سر آن کمک و یاری می‌شود. و اگر از آن‌ها سرباز زدند، به خاطر آن با او جنگ می‌شود تا اینکه به سوی اطاعت از فرمان خدا برگردد. سپس هیچ یک از آنان به چیزی از آنچه در دنیا از اعمال نیک انجام داده‌اند دست نمی‌یابند و از آن بهره و سودی نمی‌برند. و اینان سوزانده می‌شوند و همگی کشته می‌شوند و زنان و کودکان به اسارت درمی‌آیند. از کسی جز اسلام چیزی پذیرفته نمی‌شود. هر کس از اسلام پیروی کند، این امر برایش خیر و نیکی است، و هر کس پیروی از اسلام را رها کند، هرگز خداوند را درمانده نمی‌کند.

به فرستاده و مأمورم دستور داده‌ام که این نامه را در هر جمعی برای شما بخواند، و نشانه آن اذان گفتن است، پس اگر مسلمانان اذان گفتند، از آنان دست بردارید و اگر اذان نگفتند، از آنان سؤال کنید که چه حقى بر آنان است، و اگر ممانعت کردند با آنان بجنگید، و اگر بدان اقرار نمودند، به گونه‌ای که سزاوارشان است آنان را بر آن حمل کنید». سیف بن عمر از عبدالله بن سعید بن عبدالرحمن بن کعب بن مالک آن را روایت کرده است[[314]](#footnote-314)و[[315]](#footnote-315).

1. روانه‌کردن سپاه اسامه: پیامبرص قبل از اینکه بیمار شود، سپاه اسامه را آماده رفتن برای جنگ کرد. روایت شده که عمر از جمله کسانی بود که همراه اسامه مأموریت یافته بود تا به جنگ برود. البته پیامبرص نه عمر و نه کس دیگری را تعیین نکرده بود که همراه اسامه برود. و به اتفاق علما ابوبکر در میان سپاه اسامه نبود، بلکه پیامبرص ابوبکر را از هنگام بیماری تا وقت وفاتش جانشین خود کرده بود. این سپاه در حدود سه هزار نفر بود. پیامبرص به او دستور داد تا به مردم موته و اطراف فلسطین هجوم برد؛ جایی که پدر اسامه و جعفر و ابن رواحه شهید شده بودند. پس اسامه برای جنگ آماده شد. رسول‌اللهص اسامه را فراخواند و فرمود: فردا به امید خدا و به امید پیروزی و سلامتی برای جنگ حرکت کن سپس به همان صورتی که به تو دستور داده‌ام، حمله کن. اسامه گفت: ای رسول خدا، امروز از صبح ضعیف و بیمار شده‌ای. امیدوارم که خداوند شفایت دهد. به من اجازه ده بمانم تا اینکه خداوند تو را شفا دهد؛ زیرا اگر من بروم و تو بر همین حال و وضعیت باشی، آرام نمی‌گیرم و درونم به خاطر تو زخمی می‌شود و دوست ندارم از مردم راجع به تو بپرسم. رسول اللهص ساکت شد و چیزی نگفت. و چند روز پس از آن وفات یافت.

هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید، اسامه را همراه آن لشکر روانه کرد. البته از اسامه اجازه خواست تا به عمر بن خطاب اجازه دهد همراه او برای جنگ نرود و در مدینه بماند، زیرا او در اسلام صاحب رأی دلسوزانه‌ای بود. اسامه هم به او اجازه داد که در مدینه بماند. اسامه از آن سمت و جهتی که رسول اللهص دستور داده بود حرکت کرد و در آنجا با دشمن رویارویی و درگیری عظیمی درگرفت و همراه با یاران و همراهانش غنایمی را به دست آوردند و قاتل پدرش را کُشت. و خداوند آنان را سالم به مدینه بازگرداند.

تعداد زیادی از مسلمانان پیشنهاد کردند که لشکر برگردانده شوند و به جنگ نروند از ترس اینکه مبادا شکست سختی بخورند، زیرا آنان می‌ترسیدند که مردم بعد از وفات رسول اللهص در لشکر طمع بکنند و آنان را بکشند اما ابوبکر از این کار امتناع کرد و دستور داد که برای جنگ روانه شوند و گفت: پرچمی که رسول‌ اللهص برافراشته، بر زمین نخواهم نهاد. هنگامی که مردم دیدند مسلمانان بعد از وفات پیامبرص می‌جنگند، ترسیدند و این اقدام ابوبکر از جمله مواردی بود که خداوند به وسیله آن، دین اسلام را یاری داد و دل‌های مؤمنان را محکم نمود و به وسیله آن کافران و منافقان را ذلیل و خوار کرد. و این هم ناشی از معرفت و دانش و ایمان و یقین کامل ابوبکر و تدبیر و رأی عالی‌اش بود[[316]](#footnote-316).

1. ابوبکر شروع به جنگ با اهل کتاب نمود تا اینکه یا اسلام آورند و یا اینکه جزیه بدهند. بعد از آنکه پیامبرص در جنگ موته با آنان جنگید و بعد از آنکه پیامبرص از جنگ با عرب‌ها فارغ شد: ابوبکرس شروع به جنگ با فارس و روم نمود و در حالی از دنیا رفت که مسلمانان دمشق را محاصره کرده بودند. ابوبکر از جمله کسانی بود که بنا به فرموده خداوند به جنگ با دشمنان فراخوانده شد؛ آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿سَتُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ قَوۡمٍ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَ﴾ [الفتح: 16]. «به متخلفان از اعراب بگو: «بزودى از شما دعوت مى‏شود که بسوى قومى نیرومند و جنگجو بروید و با آن‌ها پیکار کنید تا اسلام بیاورند».

قول اظهر درباره آیه مذکور این است که مراد از «قوم جنگجو و پرقدرت»، کسانی است که از قوم عرب قدرتمندتر و سرسخت‌تر بودند و آنان هم ملت فارس و روم بودند؛ زیرا آیه جزیه بعد از پایان جنگ پیامبرص با قوم عرب، نازل شد. و اولین دعوت برای جنگ با روم، سال موته بود که در سال هشتم هجری قبل از جنگ تبوک روی داد. در این جنگ فرماندهان مسلمانان، زید و جعفر و ابن رواحه شهید شدند و مسلمانان همانند شکست‌خوردگان بازگشتند. در سال نهم هجری پیامبرص با نصاری (بنی‌اصغر) جنگید که همان جنگ تبوک بود. قرآن برای جنگ تبوک دستور اکیدی داده و به شدت بازپس‌ماندگان از جنگ را مذمت و نکوهش کرده است. اما بنی‌اصغر با پیامبرص نجنگیدند و اسلام هم نیاوردند. هنگامی که سوره برائت (توبه) نازل شد و خداوند در آن به پیامبرص دستور داد تا عهد و پیمان با کافران را بشکند و به او دستور داد تا با اهل کتاب بجنگد تا زمانی که اسلام را گردن نهند و یا اینکه خاضعانه به اندازه توانایی با دست خود جزیه را ب‌پردازند، و وقتی که با آنان می‌جنگد، باید تا آنجا با آنان بجنگد که یا اسلام را گردن نهند و یا اینکه جزیه بدهند، در این حال پیامبرص نمی‌تواند بدون جزیه با آنان عهد و پیمان ببندد همان طوری که قبل از نزول سوره برائت با مشرکان و اهل کتاب بدون جزیه عهد و پیمان می‌بست. هنگامی که خداوند به پیامبرص دستور داده که با اهل کتاب بجنگد تا زمانی که جزیه بپردازند، پیامبرص از مجوسی‌‌ها جزیه اخذ کرد و با نصارای نجران بر سر دادن جزیه صلح نمود. وقتی خداوند به مؤمنان دستور داده که با اهل کتاب بجنگند تا زمانی که جزیه می‌پردازند، بنابراین به طریق اولی باید با غیر اهل کتاب بجنگند و بدون دادن جزیه با آنان عهد و پیمان نبندند.

اما در زمان ابوبکر صدیق و عمر فاروق اهل کتاب فقط دو راه در پیش داشتند: یا اسلام بیاورند و یا اینکه آماده جنگ با سپاه اسلام شوند. آنان بعد از جنگ جزیه می‌دادند و بدون جنگ حاضر به دادن جزیه نبودند، چون قومی جنگجو و پرقدرت بودند، و صلح و آشتی با آنان جایز نمی‌باشد. واضح است که ابوبکر و عمر و حتی عثمان در زمان خلافتشان با اهل کتاب جنگیدند، پس مردم شام و عراق و مراکش جزیه می‌دادند. این ویژگیِ سه خلیفه راشد و هدایت‌یافته می‌باشد. بنابراین غیرممکن است که آیه مذکور مختص به جنگ موته باشد و جنگ مسلمانان در فتوحات شام، عراق، مراکش و خراسان مشمول آیه نگردد. در حالی که این جنگ‌ها، جنگ‌هایی بود که خداوند در آن‌ها اسلام را آشکار و پیروز ساخت و راه هدایت و دین حق در مشرق و مغرب کره زمین آشکار ساخت. و اگر گفته شود که جنگ با مرتدان مشمول آیه می‌گردد، زیرا آنان یا با مسلمانان می‌جنگیدند و یا اینکه اسلام می‌آوردند، این بهتر و عقلانی‌تر از آن است که گفته شود این آیه تنها جنگ با مردم مکه و حُنین را شامل می‌شود.

ابوبکرس مسلمانان را برای جنگ با مرتدان و سپس جنگ با فارس و روم، فراخواند. همچنین عمر مسلمانان را برای جنگ با فارس و روم، فراخواند. و عثمان هم مسلمانان را برای جنگ با قوم بربر و امثال آنان، فراخواند[[317]](#footnote-317). خلافت بر روی زمین در زمان ابوبکر و عمر و عثمان حاصل شده و دین اسلام و امنیت بعد از ترس برقرار یافت؛ بدان گاه که مسلمانان فارس و روم را شکست دادند و شام و عراق و مصر و خراسان و آفریقا را فتح نمودند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٥٥﴾ [النور:55] [[318]](#footnote-318).

«خداوند به کسانى از شما که ایمان آورده و کارهاى شایسته انجام داده‏اند وعده مى‏دهد که قطعا آنان را حکمران روى زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن‌ها خلافت روى زمین را بخشید، و دین و آیینى را که براى آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‏دار خواهد ساخت، و ترس‌شان را به امنیت و آرامش مبدل مى‏کند، آنچنان که تنها مرا مى‌پرستند و چیزى را شریک من نخواهند ساخت. و کسانى که پس از آن کافر شوند، آن‌ها فاسقانند».

1. دستور به جمع‌آوری قرآن: در سال دوازده هجری ابوبکر به زید بن ثابت دستور داد که قرآن را از پاره‌های پوست و چوب و سنگ و سینه‌های مردان، جمع‌آوری نماید. این کار بعد از آنکه تعداد زیادی از حافظان و قاریان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند، صورت گرفت؛ همچنان که حدیثی در صحیح بخاری از زید بن ثابت این را می‌رساند. او گوید: «ابوبکر صدیق خبر کشته‌شدگان جنگ یمامه را به من داد. و عمر بن خطاب در نزد او بود. ابوبکرس گفت: همانا عمر نزد من آمد و گفت: همانا تعداد زیادی از حافظان و قاریان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند ومن می‌ترسم که اگر کشتار حافظان و قاریان در جاهای دیگر شدت یابد، بسیاری از مطالب قرآن از بین برود. به نظر من دستور به جمع‌آوری قرآن بده. به عمر گفتم: چگونه کاری بکنم که رسول اللهص انجام نداده است؟ گفت: به خدا قسم، این کار (جمع‌آوری قرآن) خیر است. عمر مدام به من مراجعه می‌کرد تا اینکه خداوند سینه‌ام را برای آن کار گشود و دلم بدان راضی شد و در این خصوص همان رأی عمر را داشتم...»[[319]](#footnote-319) و[[320]](#footnote-320)و[[321]](#footnote-321)و[[322]](#footnote-322).
2. عمر را بعد از خود، جانشین خود نمود: هنگامی که ابوبکرس دانست که در میان امت کسی به مانند عمر وجود ندارد و ترسید که اگر عمر را جانشین خود نکند، شاید مسلمانان او را به عنوان خلیفه انتخاب نکنند، از این رو او را جانشین خود کرد. و این به خاطر مصلحت امت اسلامی بود. هر کاری که ابوبکر انجام داده، شایسته و سزاوارش بوده است. همانا کمال و فضیلت و برتری عمر و استحقاقش جهت خلافت برای ابوبکر مسلّم و آشکار بود به گونه‌ای که نیاز به شوری نبود. و اثر این رأی مبارک بر مسلمانان آشکار است؛ زیرا هر عاقل منصفی می‌داند که عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد یا عبدالرحمن بن عوف نمی‌توانند جای عمر را بگیرند. پس تعیین عمر برای خلافت همانند آن است که ابوبکر پس از وفات پیامبرص او را برای بیعت ‌کردن تعیین کرده بود. و بدین خاطر ابن مسعودس گوید: داناترین و هوشیارترین مردم سه کس است: 1- دختر صاحب مدین، که گفت:

﴿يَٰٓأَبَتِ ٱسۡتَ‍ٔۡجِرۡهُۖ إِنَّ خَيۡرَ مَنِ ٱسۡتَ‍ٔۡجَرۡتَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡأَمِينُ﴾ [القصص: 26].

«یکى از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسى را که مى‏توانى استخدام کنى آن کسى است که قوى و امین باشد (و او همین مرد است)!».

2- عزیز مصر، که گفت: ﴿...عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوۡ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدٗا﴾ [یوسف: 21].

«(عزیز مصر)، به همسرش گفت: مقام وى را گرامى دار، شاید براى ما سودمند باشد، و یا او را بعنوان فرزند انتخاب کنیم!».

3- ابوبکر، که عمر را جانشین خود کرد[[323]](#footnote-323). هنگامی که ابوبکر، عمر را جانشین خود ساخت، عده‌ای خلافت وی را ناخوش داشتند تا جایی که طلحه به ابوبکر گفت: اگر فردی تندخو و سنگدل را جانشین خود کنی، آن وقت به پروردگارت چه می‌گویی؟ ابوبکر گفت: آیا مرا از خداوند می‌ترسانی؟! می‌گویم: بهترین فرد از اولیاءت را خلیفه مسلمانان کردم. طلحهس همان وقت از گفته خود منصرف شد[[324]](#footnote-324)و[[325]](#footnote-325).

گویم: بعداً بیان می‌شود که خداوند، بعد از خلافت ابوبکر، چه رحمت و خیر برکتی را نصیب مسلمانان کرد.

کمال سیاست و مصلحت‌اندیشی ابوبکر صدیق

آنچه که بر کمال سیاست و مصلحت‌اندیشی ابوبکر دلالت دارد و نشان می‌دهد که ابوبکر از تمامی خلفای امت اسلامی و بلکه از تمامی حاکمان امتهای دیگر بعد از پیامبران، برتر است، این است که به طور یقین رسول اللهص از تمامی پیامبران و از تمامی مخلوقات، برتر است. در صحیح بخاری و مسلم به ثبوت رسیده که پیامبرص فرمودند: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الأَنْبِيَاءُ ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِىٌّ خَلَفَهُ نَبِىٌّ ، وَإِنَّهُ لاَ نَبِىَّ بَعْدِى ، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ . قَالُوا فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ فُوا بِبَيْعَةِ الأَوَّلِ فَالأَوَّلِ»[[326]](#footnote-326). «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری‌ می‌کردند. هر گاه، پیامبری فوت می‌کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد. ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می‌آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیستند) انجام می‌دهند». صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: «شما به ترتیب، با هرکس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آن‌ها را ادا نمایید. زیرا خداوند در مورد حقوق زیر دستان، آن‌ها را باز خواست خواهد کرد». معلوم و واضح است که هر کس بعد از شخص برتر از خودش متولی امور شود، در صورتی که به نسبت فرد قبل از خود، در سیاست و مصلحت‌اندیشی نقص زیادی داشته باشد، چنین نقصی بسیار واضح و آشکار است. با بررسی وضعیت حاکمان و امراء معلوم می‌شود که هرگاه پادشاهی پس از پادشاه دیگر، یا یک قاضی پس از قاضی دیگر، یا بزرگی پس از بزرگ دیگر و امثال آن‌ها به قدرت برسد، در صورتی که دومی، در حکومت و اداره جامعه نقص زیادی به نسبت اولی داشته باشد، چنین نقصی آشکار و روشن است و تمامی اموری که حاکم اولی تنظیم کرده بود، تغییر می‌یابد و اوضاع دگرگون می‌شود.

اما ابوبکر صدیق پس از کامل‌ترین انسان از لحاظ سیاست و مصلحت‌اندیشی به خلافت رسید ولی به هیچ صورت در اسلام نقصی به وجود نیامد. بلکه او با مرتدان جنگید تا وضعیت مسلمانان و جامعه اسلامی به شیوه قبلی‌اش برگردد. و مردم را از دری وارد کرد که از آن خارج شده بودند. سپس شروع به جنگ با کافران از اهل کتاب نمود. و چیزهایی به امت اسلام یاد داد که بر آنان پوشیده بود. آنان را قوت و توان بخشید بدان گاه که ضعیف و ناتوان شده بودند، و آنان را شجاع و دلیر نمود بدان گاه که ترسو شده بودند. و به گونه‌ای با آنان رفتار کرد که موجب صلاح و درستی دینشان شد. این‌ها از جمله مواردی بود که خداوند به وسیله آن دین امت محمّدص را حفظ کرد. و از جمله مواردی بود که محقق می‌دارد که ابوبکر مستحق‌ترین و شایسته‌ترین فرد برای خلافت و جانشینی رسول اللهص بود. امت اسلامی بعد از پیامبرص هیچ کسی را به مانند ابوبکر بزرگ نداشته و از هیچ کسی اطاعت نکرده آن گونه که از ابوبکر اطاعت کرده است بدون آنکه رغبت و ترسی وجود داشته باشد که مردم به خاطر آن، ابوبکر را بزرگ داشته و از او اطاعت کرده‌اند. و این از ویژگی‌های ابوبکر است[[327]](#footnote-327).

از کمال ابوبکر صدیق این بود که از افراد تند و سرسخت و نیرومند کمک خواهی می‌کرد و از کمال عمر این بود که از افراد ملایم و نرم کمک‌خواهی می‌کرد

پیامبر گرامی ما با سرراست‌ترین و منصفانه‌ترین و کامل‌ترین امور، برانگیخته شد. او هم‌ خوش‌رو بود و هم‌ جنگجو. او پیامبر رحمت و دلسوزی، و پیامبر جنگ و مبارزه بود. امتش هم بدان متصف هستند، همچنان که خداوند می‌فرماید: ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: 29].

«در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند».

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [المائدة:54].

«در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند».

پس پیامبرص میان تندی و سرسختی عمر و نرمی و ملایمت و فروتنی ابوبکر جمع کرده بود. و به میانه‌روی و اعتدال در امور دستور می‌داد و ابوبکر و عمر هم از او اطاعت می‌کردند. پس افعال و کارهای آن دو در نهایت استقامت و پایداری بود. هنگامی که خداوند جان پیامبرش را گرفت و آن دو به خلافت رسیدند، از کمال ابوبکر این بود که افراد تند و سرسخت و نیرومند را دوست می‌داشت و از آنان کمک خواهی می‌کرد تا در کارهایش میانه‌رو و متعادل باشد و سختی و نرمی را با هم بیامیزد، چون تنها نرمی و فروتنی چیز بدی است، و تنها تندی و سرسختی هم چیز بدی است. ابوبکر جانشین پیامبرص بود، پس باید در تمامی امورش همانند او میانه‌رو باشد؛ از این رو با عمر مشورت و نظرخواهی می‌کرد و خالد بن ولید را به نیابت از خود برای انجام بعضی از کارها می‌فرستاد. این امر از کمال ابوبکر است که به خاطر آن جانشین رسول اللهص شده بود. به همین خاطر در جنگ با مرتدان، شدت و تندی به کار برد و با این کار بر عمر و امثال او برتری یافت. پس خداوند تندی و شدتی در ابوبکر قرار داد که قبلاً چنان نبود.

اما عمر که ذاتاً فردی تند و سرسخت بود، از کمالش این بود که از افراد نرم و فروتن کمک‌خواهی می‌کرد تا در کارهایش میانه‌رو و متعادل باشد. از این رو از ابوعبیده بن جراح، سعد بن ابی‌وقاص، ابوعبیده ثقفی، نعمان بن مقرن، سعید بن عامر و مانند آنان کمک‌خواهی می‌کرد که همه‌شان افرادی صالح و پارسا بودند که در عبادت و پارسایی از خالد بن ولید و امثال او بالاتر بودند. خداوند متعال رأفت و نرمی و ملایمتی در عمر قرار داد که قبلاً چنان نبود تا او را کامل گرداند و به خاطر آن امیرمؤمنان شد[[328]](#footnote-328).

کمال خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز

خداوند می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء: 59].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا، محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حق‌گرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند)».

کلمه ﴿وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ به صاحبان قدرت مانند فرماندهان جنگ تفسیر شده، و به اهل علم و دین هم تفسیر شده، و هردو درست است. این دو وصف در خلفای راشدین کاملاً وجود داشت؛ زیرا آنان انسان‌های کامل در علم و عدالت، و سیاست و حکومت، بودند اگر چه در این موارد بعضی‌شان کامل‌تر از دیگران بودند. مثلاً در این موارد ابوبکر و عمر کامل‌تر از عثمان و علی بودند. و بعد از ایشان هیچ کسی در این امور کامل‌تر نبود جز عمر بن عبدالعزیز[[329]](#footnote-329).

هر کس بر ابوبکر و عمر و ديگر صحابه خُرده‌گيری کند و آنان را نکوهش و سرزنش نمايد

هیچ دلیلی اصلاً وجود ندارد که نشان دهد ابوبکر و عمر واجبی را ترک نموده یا حرامی را مرتکب شده‌اند[[330]](#footnote-330). و هیچ کس بر ابوبکر و عمر خُرده‌گیری نمی‌کند و آنان را نکوهش و سرزنش نمی‌نماید بجز دو کس: 1) کسی که منافق و بی‌دین و ملحد است که با طعن و سرزنش آن دو می‌خواهد بر پیامبرص و دین اسلام خُرده‌گیری نماید. این، وضیعتِ معلم نخست رافضیان(اولین کسی که رافضی‌بودن را ابتداع کرد) و وضعیت ائمه باطنی‌هاست؛ همان طور که مالک و دیگر علما می‌گویند: این افراد بر یاران و همراهان رسول اللهص خُرده گرفتند و آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار دادند، اینان تنها و تنها بدین خاطر این کار را کردند تا کسی بگوید: مردی بد، یاران و همراهانی بد دارد. و اگر مرد خوب و صالحی می‌بود، یاران و همراهانش هم خوب و صالح می‌بودند. 2) کسی که جاهل و نادان است و در جهالت و هواپرستی راه افراط را در پیش گرفته است. این، وضعیت اغلب عوام شیعه است در صورتی که در باطن و درون مسلمان باشند.

از جابرس روایت است که گوید: «به عایشه گفته شد که افرادی به صحابه رسول اللهص حتی ابوبکر و عمر بد می‌گویند، گفت: چرا از این تعجب می‌کنید صحابه رسول خداص از این دنیا رفته و عملشان منقطع شده، پس خداوند دوست دارد که اجر و پاداش‌شان منقطع نشود و همچنان ادامه داشته باشد»[[331]](#footnote-331). و از عروه روایت شده است که گوید: عایشه به من گفت: «ای خواهرزاده من، آنان امر شده‌اند که برای یاران و همراهان رسول‌اللهص طلب مغفرت و بخشش بکنند، اما در مقابل آنان را فحش و ناسزا می‌گویند». مسلم آن را روایت کرده است[[332]](#footnote-332).

ابن تیمیه/ گوید: تمامی کارهایی که به سبب آن صحابه رسول اللهص طعن و بدگوئی شده و مورد ملامت و نکوهش قرار گرفته‌اند، غالباً دروغ و بهتان است. درست آن است که این اعمال، خطا و سهو بوده، و خطا و سهو هم از صحابه رسول اللهص بخشوده شده است و برای آمرزش گناهان اسباب متعددی وجود دارد, (مثلا کار نیک باعث پاک شدن گناهان می‌شود, همانطور که در قرآن کریم آمده است: ­﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ﴾ و اغلب چیزهایی که به سبب آن یکی از یاران پیامبرص را مورد نکوهش و سرزنش قرار داده‌اند، از محاسن و فضایل او محسوب می‌شود[[333]](#footnote-333).

مدت خلافت ابوبکر

ابوبکرس دو سال و چهار ماه خلیفه بود. سپس در سال سیزده هجری، بیست و دوم جمادی الثانی وفات یافت. این گفته سیره‌نگاران است براساس آنچه که ابن عبدالبر آن را نقل کرده، و ابن اسحاق، ابن زیر، ابن قانع، ابن جوزی و ذهبی بر آن جزم نموده‌اند. و صحیح آن است که او شصت و سه سال عمر داشت. و این قول اکثر سیره‌نگاران و مؤرخان و علماست[[334]](#footnote-334).

آرامگاه ابوبکر**س**

ابن سعد و قاسم بن محمد روایت کرده‌اند که ابوبکر س به عایشه ل وصیت نمود که در کنار رسول ‌اللهص به خاک سپرده شود. پس هنگامی که ابوبکر وفات یافت، قبری برای او کنده شد و سر مبارکش در کنار شانه مبارک پیامبرص قرار داده شد و آرامگاهش به قبر رسول ‌اللهص چسبیده شد[[335]](#footnote-335).

سعید بن منصور از سعید بن مسیب روایت کرده که او گفت: عایشه در خواب دید که گویی سه تا ستاره در خانه‌اش افتاد. آن را برای ابوبکر که از همه مردم داناتر به تعبیر خواب بود، بازگو کرد. ابوبکر گفت: اگر رؤیای تو درست باشد، بهترین انسان روی زمین در خانه‌ات به خاک سپرده می‌شود. سه بار این جمله را تکرار کرد. هنگامی که رسول اللهص وفات یافت، ابوبکر گفت: ای عایشه، این بهترین ستاره‌ای بود که در خواب دیدی[[336]](#footnote-336).

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد، وعلی آله وأصحابه أجمعین

گردآوری و تنظیم آن، سال 1408 هجری قمری به اتمام رسید.

محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم

1. - تخریج آن بعداً تحت عنوان «لم يسوء النبي قط» می‌آید. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مسلم آن را در کتاب البر (45/ ح 2640)، 4/2034 از ابووائل از عبدالله روایت کرده که او نزد پیامبرص آمد و گفت: ای رسول خدا، نظرت درباره مردی که قومی را دوست دارد ولی هنوز به آنان ملحق نشده، چیست؟ پیامبر فرمود: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»: «انسان رفیق و همراه کسی خواهد بود که دوستش دارد». [↑](#footnote-ref-2)
3. - ابن جوزی آن را در مبحث فضائل عمر ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-3)
4. - ابن تیمیه و ابن قیم آن را ذکر کرده‌اند (صواعق، ص 1405). [↑](#footnote-ref-4)
5. - ابن بطه آن را از قتاده روایت کرده است؛ المسند، 5/211، شماره 3600، و مجمع الزوائد: 1/1786177. صاحب کتاب مجمع الزوائد گوید که احمد، بزار، و طبرانی در کتاب «الکبیر» آن را روایت کرده‌اند و رجال آن ثقه و مورد اعتماد هستند. ابن بطة، همان عبیدالله بن محمد بن محمد بن حمدان ملقب به ابو عبدالله عکبری صاحب کتاب «الشرح والإبانة علی أصول الدیانة»، متوفی سال 387 ه‍.ق است. [↑](#footnote-ref-5)
6. - مسلم آن را روایت کرده است. (4/ شماره 1942). [↑](#footnote-ref-6)
7. - بخاری، صحیح بخاری (ک 62، ب 1)؛ و مسلم، شماره2496. [↑](#footnote-ref-7)
8. - تخریج آن بعداً تحت عنوان «کل مدح وثناء في القرآن فهو أول داخل فیه» می‌آید. [↑](#footnote-ref-8)
9. - منهاج السنة: 1/45، 1/222-223، 3/48، 2/252، 1/204. [↑](#footnote-ref-9)
10. - منهاج السنة، 4/79، 202، 129، 69، 251، 3/134، 2/266. [↑](#footnote-ref-10)
11. - فتح الباری: 7/9؛ الإصابة: 2/341. [↑](#footnote-ref-11)
12. - منهاج السنة: 4/288، چاپ امیریه، بولاق مصر، سال 1322 ه‍.ق. [↑](#footnote-ref-12)
13. - منهاج السنة: 4/226 خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-13)
14. - زمانی که پیامبرص به حسان بن ثابت دستور داد که قریش را هجو نماید، به او گفت: «لاَ تَعْجَلْ فَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَعْلَمُ قُرَيْشٍ بِأَنْسَابِهَا - وَإِنَّ لِى فِيهِمْ نَسَبًا - حَتَّى يُلَخِّصَ لَكَ نَسَبِى» «عجله نکن و همه افراد قریش را هجو نکن)، زیرا ابوبکر در میان قریش آگاه‌ترین فرد نسبت به انساب و زندگی‌نامه قریش است و من در میان آنان، نسب‌هایی دارم و ابوبکر می‌تواند همه نسب را برای تو برشمارد». [مسلم: ک 44، ح 157، چاپ ترکیه].

ابن اسحاق از یعقوب بن عتبه و او هم از یکی از بزرگان انصار روایت کرده که او گوید: جبیر بن مطعم در میان قریش، آگاه‌ترین فرد نسبت به انساب و زندگی‌نامه قریش و تمام قوم عرب بود. او می‌گفت: من علم نسب شناسی را از ابوبکر صدیق یاد گرفته‌ام. [تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 42-43]. [↑](#footnote-ref-14)
15. - نام مکانی است در پشت مکه، که پنج شبانه روز با از آن فاصله دارد كه در پشت دريا واقع است. بعضی می‌گویند که «برک الغماد» نام شهری در یمن است. [معجم البلدان، یاقوت حموی]. [↑](#footnote-ref-15)
16. - از نظر اهل لغت، با مضموم کردن حرف «دال» و «غین» و تشديد كردن حرف «نون» می‌آید. (یعنی ابن دُغُنه نوشته و خوانده می‌شود). و از نظر راويان با مفتوح كردن حرف «دال» و مکسور کردن حرف «غین» و ساکن کردن حرف «نون» می‌آید. (یعنی ابن دَغِنه‌‌ نوشته و خوانده می‌شود). «دغنه» نام مادرش است. بعضی می‌گویند که نام مادر پدرش است و بعضی دیگر می‌گویند که نام دخترش است. گفته شده که نام آن مرد، حارث پسر زید است. [↑](#footnote-ref-16)
17. - «قاره» نام قبیله مشهوری است از طایفه بنی الهون بن خزیمة بن مدرکة. ‍ [↑](#footnote-ref-17)
18. - بخاری آن را روایت کرده است (ک 63، ب 45). [↑](#footnote-ref-18)
19. - منهاج السنة: 4/31، 268، 288 و 289. [↑](#footnote-ref-19)
20. - اُحد نام کوهی است در مدینه. در آنجا آن حادثه دردناک روی داد که حمزهس و هفتاد نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند و چهار دندان مبارک پیامبرص شکست و صورت مبارکش زخمی شد. [↑](#footnote-ref-20)
21. - این تکان، تکان شادمانی بود نه تکان خشم. و به همین خاطر پیامبرص به مقام نبوت، صدیقیت و شهادتی که موجب سرور و شادمانی کوه اُحد به خاطر پیوستن آن‌ها بدان مکان شده، تصریح فرموده و با این مقام‌ها کوه اُحد را ثابت گردانیده و در نتیجه آن کوه هم ثابت و بی‌حرکت ماند. [تحفة أهل التصدیق ببعض فضائل الصدیق، ص 78]. همچنین در حدیث پیامبرص آمده است: «أُحُدٌ جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ». «اُحد کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز او را دوست داریم». [↑](#footnote-ref-21)
22. - این لفظ از بخاری است (ک 62، ب 5). مسلم از ابو هریرهس روایت کرده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج كَانَ عَلَى حِرَاءَ هُوَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعَلِىٌّ وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُش فَتَحَرَّكَتِ الصَّخْرَةُ فَقَالَ النَّبِىُّ ج اهْدَأْ إِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِىٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ، وفي روایة: وسعد بن أبي وقاص». «پیامبرص بر بالای کوه حراء بود و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر – و در روایتی سعد بن ابی وقاص – هم با او بودند. آن صخره تکانی خورد و پیامبر فرمود: آرام باش ، چون بر روى تو كسى نيست جز يك پيامبر يا يك صديق يا يك شهيد»‌. [به كتاب صحيح مسلم: ك44، ح50 مراجعه کنید].

 گویم: حراء نام کوه معروفی است در مکه. ابن تیمیه/ گوید: اما از هنگام فرود آمدن وحی بر پیامبرص و پس از آن، پیامبرص و اصحابش بر بالای آن نرفتند و بدان نزدیک نشدند. پیامبرص پس از پیامبری به مدت سیزده سال در مکه اقامت نموده و در این مدت او و مؤمنانی که با او در مکه بودند، هیچ‌گاه به غار حراء نزدیک نشده و بر بالای آن نرفتند. و پس از هجرت به مدینه، و در سال فتح مکه، و در هنگام -عمره جعرانه، به غار حراء نیامده و آن را ندیده است. [مجموع الفتاوی: 27/251]. [↑](#footnote-ref-22)
23. - «کسانی که عطاء می‌کنند و می‌بخشند آنچه را که در توان دارند، در حالی که دل‌هایشان ترسان و هراسان است (از اینکه نکند صدقات و حسنات آنان پذیرفته نگردد». [↑](#footnote-ref-23)
24. - ترمذی آن را در تفسیر سوره مؤمنون به شماره 3225 روایت کرده است. همچنین ابن ماجه در جلد 2/1404 آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-24)
25. - منهاج السنة: 2/222؛ 4/61، 62، 254، با اندکی اختصار.

گویم: یکی دیگر از دلایلی که وصف صدیق را برای ابوبکر ثابت می‌نماید، ماجراى اسراء است: «هنگامی که خداوند، پیامبر را به مسجدالأقصی (بیت المقدس) برد، مردم فردای آن شب درباره این حادثه حرف می‌زدند و عده‌ای از کسانی که قبلاً به پیامبرص ایمان آورده بودند، این حادثه را نپذیرفتند و مرتد گشتند. عده‌ای از مشرکان نزد ابوبکر شتافتند و گفتند: آيا خبر دارى كه دوستت ادعا می‌كند كه امشب به بيت المقدس برده شده؟ گفت: آیا پیامبر چنین گفته است؟ گفتند: بله، گفت: اگر پیامبرص چنین گفته، راست گفته است. مشرکان گفتند: آیا سخن کسی را تصدیق می‌کنی که می‌گوید به بیت المقدس رفت و قبل از فرارسیدن صبح برگشت؟ ابوبکر گفت: بله، همانا من در چیزی دورتر از آن [براساس خبر آسمان، در بامداد یا شبانگاه] او را تصدیق می‌کنم، بدین خاطر صدیق نامیده شد». [حاکم، بیهقی و طبرانی آن را روایت کرده‌اند]. حدیث «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِى إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ . وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقت» بعداً خواهد آمد. یعنی: «همانا خداوند، مرا به سوی شما فرستاد، و شما گفتید دروغ می‌گویی ولی ابوبکر گفت راست می‌گویی». نووی از مصعب بن زبیر آورده که او گفت: امت اسلام اتفاق نظر دارند بر اینکه صدیق، وصف ابوبکر است، زیرا او بلافاصله پیامبرص را تصدیق کرد و صدق و راستی همیشه ملازم او بود؛ هیچ سخن لغو و کار بیهوده‌ای از او سر نزد، برای کار خیر در هیچ حالی درنگ نمی‌کرد؛ و در اسلام، موضع‌گیری‌های والایی دارد. [تهذیب اللغات، 2/181، چاپ مصر]. از شعبی= = روایت است که گوید: خداوند متعال چهار خصلت را به ابوبکر اختصاص داده که به هیچ یک از انسان‌ها نداده است: او را صدیق نام نهاده و کس دیگری غیر از او را بدین وصف نام ننهاده است ... [تاریخ الخلفاء: ص 60، به نقل از دينوری و ابن عساکر]. [↑](#footnote-ref-25)
26. - ابوذر کسی است که در حدیث پیامبرص آمده است: «ما أظلت الخضراء وما أقلت الغبراء علی ذي لهجة أصدق من أبي ذر» «آسمان سایه نیفکنده بر کسی که لهجه‌اى صادق‌تر از ابوذر داشته باشد و زمین حمل نکرده کسی را که لهجه‌اى صادق‌تر از ابوذر داشته باشد». [منهاج السنة: 2/221].

گویم: ترمذی این حدیث را در بحش فضائل ابوذر به شماره 3794 روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-26)
27. - به همین خاطر است که در قرآن بر شهداء و صالحان، مقدم شده است. [↑](#footnote-ref-27)
28. - منهاج السنة: 2/221-222.

 ابن تیمیه/ قاعده تفضیل و برتری را ذکر کرده و گفته است: ابتدا باید دانست که تفضیل و برتری دادن یکی بر دیگری زمانی ثابت می‌شود که شخص فاضل دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی باشد که چنین خصوصیات و ویژگی‌هایی در شخص مفضول نباشد. پس هر گاه با همدیگر در یک درجه باشند ولی یکی از آن دو دارای خصوصیاتی باشد که این خصوصیات در دیگری نباشد، او افضل و برتر است. امّا اموری که میان هردو مشترک است، موجب برتری یکی بر دیگری نمی‌شود. [مجموع الفتاوی، 4/414]. [↑](#footnote-ref-28)
29. - «غامر» در اینجا به معنای «خاصم» است؛ یعنی در گرداب خصومت فرو رفته است. [↑](#footnote-ref-29)
30. - زیرا او ابتدا دست به جر و بحث و اختلاف زده است. [↑](#footnote-ref-30)
31. - مراد آن است که صاحب مال، دست خود و رفیقش در تصرف اموالش را (به طور یکسان قرار داد، یعنی همان طور که ابوبکرس در اموالش تصرف می‌نمود، پیامبر ص هم در آن تصرف می‌کرد.

یاری دادن پیامبرص با جانش، به این معناست که ابوبکر در مواقع خطرناک و ترسناک از پیامبرص محافظت می‌نمود. همچنان که در ماجرای هجرت و غیره می‌آید. [↑](#footnote-ref-31)
32. - به خاطر آنکه پیامبرص بزرگداشت و تكريم او را اظهار کرده بود. [↑](#footnote-ref-32)
33. - بخاری آن را روایت کرده است (ک 62، ب 5 ؛ ک 65، سورة 7 ب 3). [↑](#footnote-ref-33)
34. - صحیح مسلم: ک 6، ج 294. [↑](#footnote-ref-34)
35. - این نقل‌هایی که احادیث درباره آن روایت شده، همان است که در منهاج السنة: 3/4؛ 4/8، 42، 45، 136، 253و 254. آمده است. (به کتاب البدایة والنهایة: اثر ابن کثیر، ج 3، ص 26 مراجعه کنید). [↑](#footnote-ref-35)
36. - در آن موقع اسلام، ضعیف بود و دشمنان، زیاد بودند. و این، نهایت فضیلت و برتری ابوبکر و مختص بودنش در همراهی و مصاحبت پیامبرص را می‌رساند. [منهاج السنة: 4/245]. [↑](#footnote-ref-36)
37. - بخاری آن را روایت کرده است (ک 63، ب 45). [↑](#footnote-ref-37)
38. - منهاج السنة: 3/6؛ 4/31، 268 و 288. [↑](#footnote-ref-38)
39. - البدایة و النهایة: 3/95.

گویم: ابن کثیر در کتاب «البدایة والنهایة» از خیثمه بن سلیمان أطرابلسی با سندش از عایشه آورده که در آن روایت عایشه پس از آنکه اسلام آوردن ابوبکر را ذکر نمود، گفت: «هنگامی که اصحاب و یاران پيامبرص دور هم جمع شدند و سی و هشت مرد بودند، ابوبکر از پیامبر اصرار نمود تا دعوت اسلام را آشکار سازد. پیامبرص فرمود: ای ابوبکر، تعداد ما کم است. ابوبکر پیوسته اصرار می‌کرد تا اینکه رسول خداص دعوت اسلام را آشکار ساخت و مسلمانان در اطراف مسجد پراكنده شدند و هر فردى قوم و عشيره خود را به اسلام دعوت می‌كرد. ابوبكر از ميان مسلمانان برخاست و خطبه خواند در حالى كه پيامبر نشسته بود. پس ابوبكر اولين كسى بود كه به سوى خدا و رسول خدا دعوت كرد. مشركان بر ابوبكر و مسلمانان هجوم آوردند و در اطراف مسجد، مسلمانان را به شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند. ابوبکر پایمال شد و به شدت زده شد، و عتبه بن ربیعة فاسق به او نزدیک شد و با دو کفشِ دوخته شده ابوبکر را می‌زد و آنها را برای زدن صورتش کج کرد. و بر روی شکم ابوبکر جهید تا جایی که چهر‌ه‌اش از بینی‌اش تشخیص داده نمی‌شد». تا آخر داستان [البدایة و النهایة: 3/29-30]. [↑](#footnote-ref-39)
40. - بخاری، ک 62، ب 5. [↑](#footnote-ref-40)
41. - ابو یعلی آن را اخراج کرده است. نگا: فتح الباری: 7/169. [↑](#footnote-ref-41)
42. - منهاج السنة: 3/4؛ 4/166 168 و 252. صاحب کتاب فتح الباری گوید: برای این سرگذشت ابوبکر، شاهدی از حدیث علیس وجود دارد که بزار آن را به روایت محمد بن علی از پدرش، اخراج کرده است. بنا به آن روایت، علیس برای مردم خطبه خواند و گفت: شجاع‌ترین انسان کیست؟ گفتند: تو. گفت: اين را بدانيد كه هیچ احدی برای جنگ با من از میان صف بیرون نیامده مگر اینکه تمام حقم را از او گرفته‌ام ؛ اما با این وجود، شجاع‌ترین انسان ابوبکر است. پیامبرص را دیدم که قریش او را گرفته بودند، این یکی او را پرت می‌کرد، و آن یکی او را می‌گرفت و به او می‌گفتند: تو همه آلهه را یک اله قرار می‌دهی و می‌گویی که تنها یک اله وجود دارد و آن هم الله است. به خدا قسم، هیچ کس به او نزدیک نشد بجز ابوبکر، که این یکی را می‌زد و آن یکی را از پیامبرص دور می‌کرد و می‌گفت: وای بر شما! آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید پروردگارم، الله است؟! سپس علی گریست. آنگاه گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا مؤمن آل فرعون برتر است یا ابوبکر؟ مردم ساکت ماندند و هیچ نگفتند. آنگاه علی گفت: به خدا قسم، یک ساعت ابوبکر بهتر از مؤمن آل فرعون است، زیرا او ایمانش را پنهان می‌کرد ولی ابوبکر ایمانش را آشکار می‌کرد. [فتح الباری: 7/169]. [↑](#footnote-ref-42)
43. - ترمذی آن را در قسمت فضائل ابوبکر صدیق به شماره 3739 روایت کرده است: «هیچ کسی در رفاقت و بخشندگی و بذل مالش، در نزد ما منتگذارتراز پسر ابو قحافه نیست». ترمذی می‌گوید: عبارت «أمن إلینا» به معنای «أمن علینا» است، یعنی او مالش را می‌بخشید و آن را بذل می‌نمود و هیچ گاه منتی بر کسی نمی‌نهاد. = = در صحیح بخاری از ابوسعید خدریس آمده که پیامبرص فرمودند: «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَىَّ فِى صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً...». «همانا ابوبكر بيشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از ميان امتم، كسى را بعنوان دوست صميمى، انتخاب مى‏كردم، حتما ابوبكر را انتخاب مى‌كردم. اما دوستى و اخوت اسلامى، كافى است». آنحضرتص در پايان، فرمود: «تمام درهايى را كه به مسجد باز شده‌اند، ببنديد جز دروازه خانه ابوبكرس را». [بخاری، صحیح بخاری، ک 8 ب 8] و بعدا خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-43)
44. - منهاج السنة: 3/4؛ 4/7، 8، 43، 54، 166 و 245. [↑](#footnote-ref-44)
45. - مسند احمد بن حنبل: 2/253. در روایت دیگری آمده است: «وقال هل نفعني الله إلا بك، وهل نفعني الله إلا بك، وهل نفعني الله إلا بك». «ابوبکر گفت: آیا خداوند جر به وسیلة تو، به من نفع رسانیده است؟ سه بار این جمله را تکرار نمود». [الـمسند: 2/266]. ترمذی از حدیث ابوهریره آن را با این لفظ روایت کرده است: «مَا لأَحَدٍ عِنْدَنَا يَدٌ إِلاَّ وَقَدْ كَافَيْنَاهُ مَا خَلاَ أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا يَدًا يُكَافِئُهُ اللَّهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: «هر کس هر نوع کمک و بزرگی‌ای که در حق ما کرده، پاداش و جزایش را داده‌ایم و آن را جبران نموده‌ایم غیر از ابوبکر، به راستی او چنان کمک و بزرگی‌ای در حق ما کرده که قابل جبران نیست و خداوند در روز قیامت جزایش را می‌دهد». [ترمذی: شماره 3741]. [↑](#footnote-ref-45)
46. - خطیب بغدادی آن را از سعید بن مسیب به طور مرسل، روایت نموده است. [تاریخ الخلفاء: ص 38]. [↑](#footnote-ref-46)
47. - ابو نعیم در کتاب «الحلیة»، 1/147 آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-47)
48. - بخاری آن را روایت کرده است .(ک 62، ب 5). و مسلم آن را با لفظ: «وما أدرك من أحدهم ....» روایت کرده است. [ک 44، ح 221، ص 1967]. [↑](#footnote-ref-48)
49. - سعید بن أعرابی از عبدالله بن عمرس روایت کرده که او گوید: «ابوبکرس اسلام آورد و در آن روز چهل هزار درهم در منزلش بود. زمانی که به مدینه هجرت نمود، مالش کم‌تر از پنج هزار درهم بود. که همه آن را در راه آزاد کردن برده‌ها و کمک و یاری اسلام مصرف کرده بود». [↑](#footnote-ref-49)
50. - در روایت ابن جریر آمده که ابوبکر گفت: «پدر جان، همانا من آنچه را که در نزد خداست، می‌خواهم». [↑](#footnote-ref-50)
51. - بخاری ومسلم آن را از عبدالرحمن بن ابوبکر روایت کرده‌اند. نگاه کنید به صحیح بخاری: ک 61، ب 25. [↑](#footnote-ref-51)
52. - صحیح بخاری: 5/198-201؛ و صحیح مسلم: شماره 2770. [↑](#footnote-ref-52)
53. - منهاج السنة: 4/4، 7، 44، 45، 50، 245، 274، 283، 284، 286، 287و 289. [↑](#footnote-ref-53)
54. - منهاج السنة: 4/42، 45، 136و 289. [↑](#footnote-ref-54)
55. - ابوداود آن را در مبحث زکات، به شماره 1678، و ترمذی آن را در مبحث مناقب و فضائل، به شماره 3676 روایت کرده‌اند. ترمذی می‌گوید که این حدیثی صحیح است. [↑](#footnote-ref-55)
56. - منهاج السنة: 4/45-289. [↑](#footnote-ref-56)
57. - صحیح بخاری، ک 56، ب 76؛ صحیح مسلم، ک 44، ب 52. در روایتی از مسلم آمده است: «فیفتح لهم به»: «به خاطر آن (مصاحبت و همراهی با پیامبرص) پيروز مى‌شوند. و در صحيح بخارى و مسلم روایت است که ایشان فرمودند: «وددت أني رأیت إخواني. قالوا: یا رسول الله أولسنا إخوانك؟ قال: بل أنتم أصحابي، وإخواني الذین یأتون بعدي یؤمنون بي ولم یروني» «دوست داشتم که برادرانم را ببینم. صحابه عرض کردند: ای رسول خداص، مگر ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: نه، شما اصحاب و رفیقان من هستید، و برادران من کسانی‌اند که بعد از من می‌آیند، به من ایمان می‌آورند و حال آنکه مرا ندیده‌اند». معلوم است که گفتۀ «برادرانم» مراد برادرانی بوده که اصحاب و رفیقان پیامبرص نبوده‌اند، چون اصحاب او، فضیلت و برتری رفاقت و مصاحبت پیامبرص را دارند که کسی دیگر غیر از آنان، چنین فضیلتی ندارد. [منهاج السنة: 4/244]. [↑](#footnote-ref-57)
58. - منهاج السنة: 4/234-245. و نگاه کنید به مجموع الفتاوی: 4/464-465. [↑](#footnote-ref-58)
59. - ابن کثیر/ گوید: هنگامی که مشرکان قصد کشتن پیامبرص، یا زندانی کردن و یا تبعید او را داشتند، پیامبرص به همراه دوستش از دست آنان گریخت. رفیق و دوستش، ابوبکر پسر ابوقحافه بود. پیامبر و ابوبکر به غار ثور پناه بردند و سه شبانه روز در آنجا ماندند. مشرکان به دنبال آنان رفتند و سپس به طرف مدینه حرکت کردند. ابوبکرس نگران و بی‌قرار بود از اینکه مشرکان آنان را پیدا کنند و از جانب آنان اذیت و آزار متوجه پیامبرص شود. پس پیامبر او را آرام کرد و او را دلداری نمود [تفسیر ابن کثیر: 2/358]. [↑](#footnote-ref-59)
60. - منهاج السنة: 4/33، 266 و 267. [↑](#footnote-ref-60)
61. - منهاج السنة: 4/7، 252-255. [↑](#footnote-ref-61)
62. - مسلم آن را به شماره 1854 روایت کرده است. و بخاری هم آن را با این لفظ روایت نموده: «كُنْتُ مَعَ النَّبِىِّ ج فِى الْغَارِ، فَرَأَيْتُ آثَارَ الْمُشْرِكِينَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ رَفَعَ قَدَمَهُ رَآنَا. قَالَ: مَا ظَنُّكَ بِاثْنَيْنِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا». «با پیامبرص در غار بودم و نشانه‌های پاهای مشركان را دیدم. گفتم: ای رسول خدا، اگر یکی از آنان، پایش را بلند کند، بدون شک ما را می‌بیند. پیامبرص فرمود: درباره دو نفری که خدا سومین‌شان است، چه گمانی داری»؟. [↑](#footnote-ref-62)
63. - منهاج السنة: 4/240-241. [↑](#footnote-ref-63)
64. - همان، 4/245-252. [↑](#footnote-ref-64)
65. - منهاج السنة: 4/262-263. [↑](#footnote-ref-65)
66. - ابن عساکر آن را اخراج کرده است. [↑](#footnote-ref-66)
67. - منهاج السنة: 4/242-243. [↑](#footnote-ref-67)
68. - منهاج السنة: 4/272. ابن قیم/ گوید: شیخ ما/ (منظورش ابن تیمیه است) می‌گفت: ضمیر موجود در آیه مذکور به پیامبرص و به تبع او به رفیقش بر می‌گردد. پس این در حقیقت پیامبرص بود که آرامش بر او نازل شد و او بود که خداوند او را با سپاهیانی از فرشتگان یاری داد. و این امر به رفیق و همراهش هم سرایت نمود [بدائع: 4/112]. [↑](#footnote-ref-68)
69. - در لفظ دیگری آمده است: «ابوبکر اجازه هجرت خواست ....». [↑](#footnote-ref-69)
70. - بخاری آن را روایت کرده است (ک 77، ب 16 و ک 64، ب 28). [↑](#footnote-ref-70)
71. - البدایة والنهایة: 3/177. [↑](#footnote-ref-71)
72. - صحیح بخاری: ک 77، ب 16. [↑](#footnote-ref-72)
73. - صحیح مسلم: ک 53، ح 75؛ صحیح بخاری: ك 61، ب 25، ک 62، ب 2 و ک 63، ب 45.

 گویم: ماجرای هجرت به مدینه در کتاب‌های تفسیر و حدیث و سیره به تفصیل آمده است. و هدف از آوردن بخشی از ماجرا در اینجا، تنها بیان فضائل خاص ابوبکر است. [↑](#footnote-ref-73)
74. - منهاج السنة: 4/257-259. [↑](#footnote-ref-74)
75. - اوقیه برابر با هفت مثقال است. یا وزن چهل درم سنگ می‌باشد. (مترجم). [↑](#footnote-ref-75)
76. - ابن جوزی گوید: علما اتفاق نظر دارند که آيه مذکور درباره ابوبکر نازل شده است. [تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 38].

گویم: قبلاً ذکر شد که ابوبکر در حالی اسلام آورد که چهل هزار درهم داشت و سپس همه‌اش را در راه خدا مصرف نمود. [↑](#footnote-ref-76)
77. - «آن کسی که دارائی خود را (در راه خدا مصرف می‌کند و) می‌دهد تا خویشتن را (به وسیله این کار، از کثافت بخل) پاکیزه بدارد». [↑](#footnote-ref-77)
78. - «هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید و از سوی او به آن نعمت جزا داده شود. بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد». [↑](#footnote-ref-78)
79. - احمد آن را اخراج کرده است. قبلاً نیز حدیث «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَىَّ فِى مَالِهِ وَصُحْبَتِهِ أَبُو بَكْرٍ» ذکر شد. [↑](#footnote-ref-79)
80. - از ابن ابوملیکه روایت است که گوید: «هنگامی که افسار از دست ابوبکر افتاد، با دست و بازویش شترش را می‌زد تا اينكه بايستد، و آنگاه افسار را برمی‌داشت. روای گوید که همراهان به وی گفتند: چرا به ما نگفتی که آن را به دستت بدهیم؟ ابوبکر گفت: همانا دوستم، رسول خداص مرا امر کرده که از مردم چیزی نخواهم». [مسند احمد بن حنبل: 1/11، 5/159]. [↑](#footnote-ref-80)
81. - منهاج السنة: 4/101، 274، 275، 276 و 376. [↑](#footnote-ref-81)
82. - ابوداود آن را به شماره 4634 و ترمذی آن را به شماره 2288 روايت كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-82)
83. - منهاج السنة: 4/273. [↑](#footnote-ref-83)
84. - بخاری آن را در مبحث فضائل اصحاب رسول اللهص روایت کرده است (ک 41، ب 4). و مسلم آن را در مبحث فضائل صحابه، باب فضائل ابوبکر و عمر، به شماره 2388 روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-84)
85. - پیامبرص این را بدان جهت فرمود که از غلبه ایمان راستین‌شان و قوت یقین‌شان اطلاع داشت [فتح الباری: 7/27). [↑](#footnote-ref-85)
86. - منهاج السنة: 4/44 و 253. [↑](#footnote-ref-86)
87. - مسلم آن را روایت کرده است. (ک 32، ح 41). و در آن حدیث آمده است: «رسول خداص نشست و فرمود: هر کس یکی از دشمنان را بکشد و بر آن شاهدی داشته باشد، غنیمت آن مقتول، مال اوست، راوی (ابو قتاده) گوید: من گفتم که چه کسی برایم شهادت می‌دهد؟ سپس نشستم. پس پیامبرص فرموده‌اش را تکرار نمود. راوی گوید: من بلند شدم و گفتم: چه کسی برایم شهادت می‌دهد؟ آنگاه نشستم. سپس پیامبرص برای بار سوّم فرموده‌اش را تکرار نمود. من هم دوباره بلند شدم. در این حال رسول خداص فرمود: ای ابوقتاده، تو را چه شده؟ من هم ماجرا را برایش نقل نمودم. آنگاه مردی از میان جماعت گفت: ای رسول خدا، او راست می‌گوید، غنیمت آن مقتول پیش من است. پس او را با دادن حقش راضی کن. در این حال ابوبکر گرفت: نه به خدا قسم! ... تا آخر حديث».

 بخاری نیز آن را روایت نموده است (ک 57، ب 18). [↑](#footnote-ref-87)
88. - این موضوع در ماجرای گریه ابوبکر خواهد آمد بدان گاه که پیامبرص مخیر کردن بنده‌ای میان خوبی و خوشی دنیا و میان آنچه که نزد خداست، ذکر نمود. [↑](#footnote-ref-88)
89. - منصور سمعانی، و مروزی، یکی از علمای شافعی مذهب، آن را در کتابش «تقویم الأدلة» ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-89)
90. - این غیر از مسائلی است که بعداً ذکر می‌شود. [↑](#footnote-ref-90)
91. - آنگاه که قسمتی از صورت مبارکش آشکار شد و گفت: «بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي, طِبْت حَيًّا وَمَيِّتًا , وَقَالَ: مَنْ كَانَ يَعْبُد مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ» «پدر و مادرم فدایت باد! چه زنده و چه مرده، خوشبو هستی. و گفت: هر کس محمد را می‌پرستید، اینک محمد از دنیا رفته است...» بقیة ماجرا بعداً می‌آید. [↑](#footnote-ref-91)
92. - هنگامی که برای‌شان سخنرانی کرد و آنان را امیدوار و تشویق نمود. که بعداً از آن سخن به میان می‌آید. [↑](#footnote-ref-92)
93. - از عایشهل روایت است که او گوید: «هنگامی که رسول خداص قبض روح شد و صحابه راجع به مکان دفنش اختلاف نظر داشتند، ابوبکر گفت: فراموش نکرده‌ام آنچه از رسول خداص شنیده‌ام که می‌فرمود: «مَا قَبَضَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلاَّ فِى الْمَوْضِعِ الَّذِى يُحِبُّ أَنْ يُدْفَنَ فِيهِ» «خداوند جان هیچ پیامبری را قبض نمی‌کند مگر در جایی که او دوست داشته در آنجا به خاک سپرده شود». پس او را در خانه‌اش به خاک سپردند. (ترمذی آن را در كتاب «الشمائل» اخراج کرده است. همچنین ابویعلی، ابن ماجه و نسائی آن را روایت نموده‌اند. [↑](#footnote-ref-93)
94. - اینکه هر مالی را که پیامبرص به جا گذاشته، صدقه است و از او مالی به ارث برده نمی‌شود. در ماجرای «فدک» از آن سخن به میان می‌آید. [↑](#footnote-ref-94)
95. - پس از گفتگو و استدلال ابوبکر با صحابه، برایشان روشن شد که گفته او درست است، در نتیجه گفته‌اش را پذیرفتند. همانا عبارتی که پیامبرص فرموده: «الا بحقها» «مگر در مقابل حـق آن»، فقه و دانش عمیق = = ابوبکر را روشن می‌سازد؛ چون این عبارت، در مورد جنگ با مانعانِ زکات جهت ادای آن، صریح است، و مطابق قرآن است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡ﴾. «و زكات را بپردازند، آن‌ها را رها سازيد». مشرکان (عهد شکن) را هر کجا بیابید بکشید و ... تا آنجا که می‌فرماید: و زکات دادند، راه را بر آنان باز گذارید» [منهاج السنة: 3/231؛4/229]. [↑](#footnote-ref-95)
96. - بعداً از آن سخن به میان می‌آید. [↑](#footnote-ref-96)
97. - این موضوع در آخر کتاب خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-97)
98. - این موضوع بعداً تحت عنوان: «الصدیق أحب إلی رسول الله» می‌آید. [↑](#footnote-ref-98)
99. - نگاه کنید به صحیح بخاری، ک 24، ب 37-40. [↑](#footnote-ref-99)
100. - نگاه کنید به کتاب رفع الملام عن الأئمة الأعلام، اثر شیخ الاسلام ابن تیمیه.

3-منظور دو مسئله از مسائل ارث است كه عمرس بدان فتوا داده، از اين رو به «عمريتين» مشهور است.(مترجم). [↑](#footnote-ref-100)
101. - مسند احمد بن حنبل، 1/266؛ در صحیح مسلم، ک 44، ح 138 «اللهم فقهه ...» آمده و در صحیح بخاری، ک 62، ب 25 «اللهم علمه الحکمة» و «اللهم علمه الکتاب» آمده است. حکمت اکتسابی در غیر نبوت است. [↑](#footnote-ref-101)
102. - منهاج السنة: 2/296؛ 3/113، 122، 124، 125؛ 4/135 – 137، 216، 217، 221و 296. و نگاه کنید به مجموع الفتاوی: 4/400. [↑](#footnote-ref-102)
103. - منهاج السنة: 4/113، 114 و 459.

شیخ الاسلام ابن تیمیه نمونه‌های دیگری را در این زمینه ذکر کرده که من به خاطر اختصار آن‌ها را حذف نموده‌ام. ابن تیمیه از ابن حزم نقل کرده است: در خصوص روایت حدیث و فتوا دادن از جانب ابوبکر باید گفت که وی تنها دو سال و شش ماه پس از رسول خداص زندگی کرد. و تنها براي حج یا عمره از مدینه خارج شده، و مردم نیاز به نقل احادیث پیامبرص که نزدش بود، نداشتند، زیرا تمام اطرافیانش به خدمت پیامبرص رسیده بودند و تمامی آن احادیثی که نزد ابوبکر بود، می‌دانستند. او تنها یک‌صد و چهل و دو حدیث از پیامبرص را با سند روایت نموده است [منهاج السنة: 4/139 و 140]. [↑](#footnote-ref-103)
104. - منهاج السنة: 2/277. گویم: ابوبکر برای سراقه بن مالک در سفر هجرت به مدینه، بعضی از پیام وحی را نوشته است. [↑](#footnote-ref-104)
105. - منهاج السنة: 1/217 ؛ 4/129. [↑](#footnote-ref-105)
106. - ابن تیمیه از ابن حزم نقل کرده که ابوبکر از مال دنیا روی برتافته است. (منهاج السنة: 4/130) و فتح الباری: 7/13. زبیر بن بکار عروه از عایشه روایت نموده که ابوبکر هنگامی که از دنیا رفت، هیچ دینار و درهمی را به جای نگذاشت. [↑](#footnote-ref-106)
107. - در صحیح مسلم از عمر بن خطابس روایت شده که او گفت: در روز بدر رسول اللهص به مشرکان نگاه کرد که آنان هزار نفرند و همراهانش سیصد و نوزده نفر بودند. آنگاه پیامبرص رو به قبله کرد سپس دستانش را بالا کشید و شروع به فریاد طلبیدن پروردگارش نمود: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِى مَا وَعَدْتَنِى اللَّهُمَّ آتِ مَا وَعَدْتَنِى اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الإِسْلاَمِ لاَ تُعْبَدْ فِى الأَرْضِ». «خدایا، به آنچه که به من وعده ‌داده‌ای، وفا کن. پروردگارا، آنچه را که به من وعده ‌داده‌ای، به جا آر. خداوندا، اگر این جماعت از مسلمانان را از بین ببری، دیگر بر روی زمین پرستش نمی‌شوی». مدام پروردگارش را به فریاد می‌طلبید در حالی که دستانش رو به قبله بالا کشیده بود تا اینکه جامه‌اش از شانه‌هایش افتاد. ابوبکر پیش او رفت و جامه‌اش را گرفت و آن را بر شانه‌هایش گذاشت. سپس پشت سرش ایستاد و گفت: به فریاد طلبیدن پروردگارت بس است، زیرا بدون شک او به آنچه که به تو وعده ‌داده، وفا می‌کند و آن را به جا می‌آورد. آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِذۡ تَسۡتَغِيثُونَ رَبَّكُمۡ فَٱسۡتَجَابَ لَكُمۡ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلۡفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُرۡدِفِينَ ٩﴾. «(به خاطر بياوريد) زمانى را (كه از شدت ناراحتى در ميدان بدر) از پروردگارتان كمك مى‏خواستيد، و او خواسته شما را پذيرفت (و گفت): من شما را با يك‌هزار از فرشتگان، كه پشت سر هم فرود مى‏آيند، يارى مى‏كنم». پس خداوند در این جنگ پیامبر ص را با فرشتگان یاری داد. [صحیح مسلم: ک 32، ب 18، ص 1383 و 1384، صحیح بخاری: ک 64، ب 4]. [↑](#footnote-ref-107)
108. - از ابن عباسب روایت است: «أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ: هَذَا جِبْرِيلُ آخِذٌ بِرَأْسِ فَرَسِهِ - عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ». «پیامبرص در روز بدر فرمود: این جبرئیل است که سر اسبش را گرفته و وسایل جنگی بر روی آن است». [صحیح بخاری: ک 64، ب 11]. ابن کثیر در کتاب البدایة والنهایة: جلد 3/276، 280، 283 و 284 طرق این حدیث و راویان آن را ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-108)
109. - هنگامی که در جنگ اُحد آن مصیبت برای پیامبرص اتفاق افتاد و مشرکان رفتند، پیامبرص ترسید که مبادا مشرکان برگردند از این‌رو فرمودند: چه کسی به دنبالشان می‌رود؟ هفتاد نفر به زودی پاسخ دادند که از میان آن‌ها، ابوبکر و زبیر هم بودند. بخاری آن را از عايشه روایت کرده است. [نگا: بخاری، ک 64، ب 25]. [↑](#footnote-ref-109)
110. - این موضوع در آخر کتاب بیان خواهد شد. [↑](#footnote-ref-110)
111. - این موضوع در آخر كتاب بیان خواهد شد. [↑](#footnote-ref-111)
112. - از عايشهل روایت است که گوید: «هنگامی که پیامبرص از دنیا رفت، نفاق پدیدار گشت، عرب‌ها مرتد شدند، و انصار کناره‌گیری کردند. اگر آنچه برای پدرم پیش آمد، برای کوه‌های محکم و استوار پیش می‌آمد، قطعاً آن‌ها را در هم می‌شکست». ترمذی آن را از عايشه به شماره 1023 روایت کرده است. و از ابوبکر روایت است که گوید: «بعد از آن شبی که همراه رسول اللهص در غار ثور بودم، هیچ گاه نگرانی از چیزی به وجود من راه نیافته، و به خاطر دین اسلام اندوه و ترس برای کسی به دلم راه نیافته است، زیرا رسول اللهص هنگامی که غم و نگرانی‌ام به خاطر او و به خاطر دین را دید، به من گفت: «هون علیك، فإن اللهﻷ قد قضى لهذا الأمر بالنصر والتمام» «آرام باش، زیرا خداوندﻷ این امر را با یاری دادن و نزول اجلال و رحمت مقدر فرموده است». [ابن عساکر آن را اخراج کرده است. کنز العمال: 12/486]. [↑](#footnote-ref-112)
113. - منهاج السنة: 4/164-167، 262، 285 و 286. با کمی اختصار در بعضی جاها و پس و پیش نمودن بعضی از مطالب آن. [↑](#footnote-ref-113)
114. - صحیح بخاری: ک 62، ب 5؛ صحیح مسلم: ک 44، ح 8. [↑](#footnote-ref-114)
115. - مخاله به معنای رابطة دوستی خالص و صمیمانه کسی با دیگری است (مترجم). [↑](#footnote-ref-115)
116. - صحیح بخاری: ک 8، ب 80 و ک 62، ب 5؛ صحیح مسلم: ک 44، ح 2-7. [↑](#footnote-ref-116)
117. - صحیح بخاری: ک 8، ب 8 و ک 62، ب 5. [↑](#footnote-ref-117)
118. - منهاج السنة: 4/253 و 254. [↑](#footnote-ref-118)
119. - این حدیث در مبحث «پیشی گرفتن ابوبکر در اسلام آوردن»، ذکر شد. [↑](#footnote-ref-119)
120. - گویم: برای ابوبکر و ربیعه بن کعب اسلمی، ماجرای مشابهی با این ماجرا اتفاق افتاده است، در مسند ربیعه آمده که او گوید: «به پیامبرص خدمت می‌کردم و او در عوض، زمینی را به من داد و زمینی را هم به ابوبکر داد. روزگار سپری شد و روزی از روزها با ابوبکر بر سر درخت خرما و میوه‌اش اختلاف پیدا کردیم. ابوبکر گفت: آن خوشه در محدوده زمین من است و بنابراین متعلق به من است، و من گفتم: نه، در محدوده زمین من است و بنابراین متعلق به من است. در نتیجه بین من و ابوبکر جر و بحث و نزاع بود. او حرفی به من زد که برایم ناخوشایند بود. بعداً پشیمان شد و به من گفت: ای ربیعه، تو هم حرفی مثل آن به من بگو تا آن را تلافی کرده باشی. گفتم: این کار را نمی‌کنم. ابوبکر گفت: یا این کلمه را به من می‌گویی، و یا اینکه از رسول اللهص برای این کار یاری می‌خواهم. گفتم: این کار را نمی‌کنم. ربیعه گوید: ابوبکر زمین را ترک کرد و به نزد پیامبرص رهسپار شد، من هم به دنبالش رفتم. کسانی که تازه اسلام آورده بودند، آمدند و گفتند: خدا به ابوبکر رحم کند به خاطر چه از رسول اللهص علیه تو کمک می‌گیرد در حالی که او بود که آن کلمه ناخوش را به تو گفت. گفتم: آیا می‌دانید این مرد کیست؟ این، ابوبکر است: دومین نفر در غار ثور، و ريش سفید و بزرگمرد اسلام. شما را برحذر می‌دارم از اینکه چنین حرف‌هایی بزنید. او با این حرف‌هایی که می‌زنید، می‌بیند که شما مرا علیه او یاری می‌کنید، آنگاه ناراحت می‌شود و نزد رسول اللهص می‌رود و او هم به خاطر ناراحتی‌اش خشمگین می‌شود و خداوند هم به خاطر خشم و ناراحتی آن دو، خشمگین می‌شود، در نتیجه ربیعه نابود می‌شود. گفتند: پس چه دستوری به ما می‌دهی؟ گفتم: برگردید. آنگاه ابوبکر به سوی پیامبرص روانه شد و من هم با احتیاط و یواشکی او را دنبال کردم تا اینکه خدمت رسول اللهص رسید و ماجرا را برایش بازگو = = نمود. پیامبرص سرش را رو به من بلند نمود و فرمود: ای ربیعه، چه چیزی برای تو و ابوبکر صدیق پیش آمده؟! گفتم: ای رسول خدا، ماجرا چنین و چنان بود. او حرفی به من زد که برایم ناخوشایند بود و سپس به من گفت: آنچه را که به تو گفته‌ام، به من بگو تا آن را تلافی کرده باشی. پیامبرص فرمود: خوب، حرفش را رد مکن و در جوابش بگو: خدا تو را ببخشد ای ابوبکر، آنگاه ابوبکر رو به آن طرف کرد در حالی که می‌گريست». (طبرانی آن را از ربیعه اسلمی روایت کرده است). ابن حجر هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد» گوید: در اسناد این روایت، مبارک بن فضاله وجود دارد که حدیثش، حسن است و بقیه راویان آن، اهل ثقه و مورد اعتمادند. [مجمع الزوائد: 9/45]. امام احمد نیز این حدیث را روایت کرده و در آن بعد از فرموده پیامبرص: «ولی در جوابش بگو: خدا تو را ببخشد ای ابوبکر»، عبارت: «آنگاه گفتم .... تا آخر» آمده است. [فتح الباری: 7/26]. [↑](#footnote-ref-120)
121. - از سهل بن یوسف بن سهل بن مالک از پدرش، و او هم از پدر بزرگش که برادر کعب بن مالک است، روایت شده که وی گفته است: «هنگامی که رسول اللهص از حجة الوداع برگشت، بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار، فرمود: «أیها الناس إن أبابکر لم یسؤني قط». «ای مردم، همانا ابوبکر هیچ گاه در حق من بدی نکرده است». ابن منده آن را اخراج کرده و گفته که این حدیث، غریب است و تنها از این طریق روایت شده است [کنز العمال: 12/504].

طبرانی از سهل بن سعدس روایت کرده که او گوید: «هنگامی که پیامبرص از حجة الوداع برگشت، بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار، فرمود: «أیها الناس إن أبابکر لم یسؤني قط فاعرفوا له ذلك، أیها الناس إني راض عنه وعن عمر، وعثمان، وعلی، وطلحة، والزبیر، وسعد، وعبدالرحمن بن عوف والـمهاجرین الأولین فاعرفوا ذلك لهم». «ای مردم، همانا ابوبکر هیچ‌گاه در حق من بدی نکرده است، پس قدرش را بدانید و شما هم در حق او بدی نکنید. ای مردم، همانا من از ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف و مهاجرین اولين راضی و خشنودم، پس شما هم قدرشان را بدانید و از آنان راضی و خشنود باشید». [↑](#footnote-ref-121)
122. - منهاج السنة: 4/64. [↑](#footnote-ref-122)
123. - آن چنان که در صحیح بخاری: ک 67، ب 98؛ و صحیح مسلم: ک 17، ب 14 آمده است. [↑](#footnote-ref-123)
124. - صحیح بخاری: ک 62، ب 30؛ صحیح مسلم: ک 42، ب 13. [↑](#footnote-ref-124)
125. - تخریج آن قبلاً ذکر شد. [↑](#footnote-ref-125)
126. - ابن تیمیه/ آن را در مبحث «برتری میان او و خدیجه» آورده است. [↑](#footnote-ref-126)
127. - صحیح بخاری: ک 62، ب 30. [↑](#footnote-ref-127)
128. - صحیح مسلم: شماره 2442. [↑](#footnote-ref-128)
129. - صحیح بخاری: ک 62، ب 30؛ صحیح مسلم: ک 42، ح2447. [↑](#footnote-ref-129)
130. - صحیح بخاری: ک 62، ب 30؛ صحیح مسلم: ک 42، ح 2443. [↑](#footnote-ref-130)
131. - صحیح مسلم: شماره 2443، صحیح بخاری در چندین باب. [نگاه کنید به جامع الأصول: 11/62-68]. [↑](#footnote-ref-131)
132. - صحیح بخاری: ک 62، ب 30. [↑](#footnote-ref-132)
133. - منهاج السنة: 2/228، 233، 241 و 242، 4/208. [↑](#footnote-ref-133)
134. - بزار از ابوبکر صدیقس روایت کرده که او گوید: «ابوقحافه را پیش پیامبرص بردم. ایشان فرمودند: «چرا این مرد ریش سفید را رها نکردی تا من نزدش می‌رفتم»؟ ابوبکر گفت: بلکه سزاوارتر آن است که او نزد شما بیاید. پیامبرص فرمود: «همانا ما او را نزد خود، به خاطر بزرگی‌ها و نیکی‌های پسرش نگه می‌داریم». [مسند احمد بن حنبل: 3/160]. [↑](#footnote-ref-134)
135. - طبراني از موسی بن عقبه روایت نموده که او گفت: «هیچ چهار نفری را نمی‌شناسیم که خودشان و پسرانشان با حالت ایمان به خدمت پیامبرص رسیده باشند، غیر از این چهار نفر: 1) ابوقحافه 2) پسرش، ابوبکر3) پسر ابوبکر، عبدالرحمن 4) ابوعتیق، پسر عبدالرحمن که نامش محمد است». و ابن منده و ابن عساکر از عایشهل روایت نموده‌اند که او گفت: «پدر هیچ يك از مهاجرین اسلام نیاورد بجز ابوبکر». [تاریخ الخلفاء: اثر سیوطی، ص 107]. [↑](#footnote-ref-135)
136. - منهاج السنة: 4/208 و 230. [↑](#footnote-ref-136)
137. - مسلم آن را روایت نموده است. (ک 44، ح 36). [↑](#footnote-ref-137)
138. - ابن ماجه آن را در مقدمه در مبحث فضیلت عباس بن عبدالمطلب، به شماره 140 از زبان خود عباس بن عبدالمطلب روایت نموده که وی گفت: ما به چند نفر از افراد قریش برخورد کردیم در حالی که با هم حرف می‌زدند. به محض اینکه ما را دیدند، سخنشان را قطع کردند. ما این جریان را برای رسول اللهص بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَتَحَدَّثُونَ فَإِذَا رَأَوُا الرَّجُلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِى قَطَعُوا حَدِيثَهُمْ وَاللَّهِ لاَ يَدْخُلُ قَلْبَ رَجُلٍ الإِيمَانُ حَتَّى يُحِبَّهُمْ لِلَّهِ وَلِقَرَابَتِهِمْ مِنِّى»: «چرا افرادی با هم حرف می‌زنند و هر گاه کسی از اهل بیتم را می‌بینند، حرفشان را قطع می‌کنند؟ به خدا قسم، ایمان داخل قلب کسی نمی‌شود مگر آنکه آنان را به خاطر خدا و به خاطر رابطه خویشاوندی با من، دوست بدارد». [نگاه کنید به: کنز العمال: 13/462]. [↑](#footnote-ref-138)
139. - بخاری آن را روایت کرده است. ( ک 62، ب 12). ابوبکر آن را وقتی گفت که برای مردم خطبه می‌خواند. [↑](#footnote-ref-139)
140. - بخاری آن را روایت کرده است. [صحیح بخاری: ک 62، ب 12].

گویم: بعداً در ماجرای بیعت علی می‌آید که ابوبکر به تنهایی به خانه علی رفت و بنی هاشم هم آنجا بودند. آنگاه ابوبکر فضایل آنان را برایشان خاطر نشان ساخت و آنان هم فضایل ابوبکر را برایش خاطر نشان ساختند و با او بیعت کردند در حالی که ابوبکر تنها خودش در نزد آنان بود. و این، نهایت اکرام و احترام ابوبکر به آنان را می‌رساند. [↑](#footnote-ref-140)
141. - «بگو: در برابر آن (همه نعمت که در پرتو دعوت اسلامی به شما خواهد رسید) از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم جز عشق و علاقه نزدیکی (به خدا) را (که سود آن هم عائد خودتان می‌گردد)». [↑](#footnote-ref-141)
142. - صحیح بخاری: ک 61، ب 1. ابن کثیر/ گوید: آیه: ﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ به این معنی است که ای محمد، به این مشرکان از کفار قریش بگو: در برابر این دعوت و خیرخواهی‌ام برای شما، مالی را نمی‌خواهم که به من بدهید بلکه تنها از شما می‌خواهم که شرتان را از من دور کنید و مرا بگذارید تا رسالت‌ها و دستورات پروردگارم را به مردم ابلاغ نمایم. اگر مرا یاری نمی‌کنید حداقل مرا اذیت نکنید به خاطر قرابت و خویشاوندی‌ای که میان من و شماست. سپس ابن کثیر حدیثی را که بخاری روایتش کرده، و همچنین اقوالی که درباره آیه گفته شده، ذکر کرده است .[نگاه کنید به: تفسیر ابن کثیر: 4/112]. [↑](#footnote-ref-142)
143. - منهاج السنة: 4/28 و 298. [↑](#footnote-ref-143)
144. - صحیح مسلم: ک 32، ح 49-54. [↑](#footnote-ref-144)
145. - صحیح مسلم: ک 32، ح 49، 50 و 55. [↑](#footnote-ref-145)
146. - صحیح بخاری: ک 57، ب 1. [↑](#footnote-ref-146)
147. - صحیح مسلم: ک 32/56. [↑](#footnote-ref-147)
148. - منهاج السنة: 2/199 و 217-219؛ 3/230 و 231. [نگاه کنید به: البدایة و النهایة: 5/285]. [↑](#footnote-ref-148)
149. - ابوبکرس در میان صحابه، درست‌ترین و محکم‌ترین رأی و کامل‌ترین عقل داشت. [تاریخ الخلفاء: اثر سیوطی، ص 43]. [↑](#footnote-ref-149)
150. - صحیح مسلم: ک 32، ح 58. [↑](#footnote-ref-150)
151. - صحیح بخاری: ک 64، ب 35، مسند احمد بن حنبل: 6/342. [↑](#footnote-ref-151)
152. - این لفظ از مسلم است، (حدیث شماره 1411-1413)، همچنین بخاری (ک 65، ب 5). [↑](#footnote-ref-152)
153. - منهاج السنة: 4/64، 245، 249 و 250، و نگاه کنید به کتاب الهدی النبوی: 2/128.

احمد از عبدالرحمن بن غنم روایت کرده که رسول اللهص به ابوبکر و عمر گفت: «لَوِ اجْتَمَعْتُمَا فِى مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُكُمَا». «اگر هر دوی شما در امر مشورت و نظرخواهی، متفق القول می‌بودید، با شما مخالفت نمی‌کردم». همچنین طبرانی آن را از طریق حدیث براء بن عازب، روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-153)
154. - منهاج السنة: 4/64 و 65. [↑](#footnote-ref-154)
155. - این موضوع مربوط به ماجرای اسیران جنگ بدر است که در کتاب صحیح مسلم از ابن عباس روایت شده و قبلاً بیان شد. [↑](#footnote-ref-155)
156. - منهاج السنة: 4/88 و 214. [↑](#footnote-ref-156)
157. - در کتاب مجمع الزوائد آمده که از عبدالله بن عباس روایت شده که گوید: «در روز بدر، پیامبر فرمود: «ما تقولون في هذه الأسری». «درباره این اسیران چه می‌گویید»؟ ابوبکرس گفت: ای رسول خدا، اینان قوم و = =عشیره و نزدیکان تو هستند. از آنان فدیه بگیر تا قدرت و توانایی مالی بر کافران را به دست آوریم، شاید خداوند توفیق توبه را نصیبشان کند و از آنان درگذرد. راوی گوید: عمر گفت: ای رسول خدا، آنان تو را از خانه و کاشانه خود بیرون کردند و تو را تکذیب نمودند، پس گردنشان را بزن. و عبدالله بن رواحه گفت: ای رسول خدا، دره‌اى پر از هیزم را ترتیب بده و آنان را داخل آن گردان، سپس آتش را بر آنان افروخته ‌کن و آنان را بسوزان. راوی گوید: آنگاه عباس گفت: رابطه خویشاوندی‌ات را قطع کردی. راوی گوید: پس رسول اللهص داخل شد و رأی آنان را رد نکرد. عده‌ای گفتند: پیامبرص رأی ابوبکر را مى‌پذیرد، عده دیگری گفتند رأی عمر را مى‌پذیرد، و عده دیگری گفتند: رأی ابن رواحه را مى‌پذیرد. راوی گوید: پس پیامبرص بر آنان وارد شد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَيُلَيِّنُ قُلُوبَ رِجَالٍ فِيهِ حَتَّى تَكُونَ أَلْيَنَ مِنَ اللَّبَنِ وَإِنَّ اللَّهَ لَيُشَدِّدُ قُلُوبَ رِجَالٍ فِيهِ حَتَّى تَكُونَ أَشَدَّ مِنَ الْحِجَارَةِ وَإِنَّ مَثَلَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ....». «همانا خداوند دلهای کسانی را نرم می‌کند تا جایی که از شیر هم نرم‌ترند، و همانا خداوندأ دل‌های کسانی را سخت می‌گرداند تا جایی که از سنگ هم سخت‌ترند. و همانا مثل تو ای ابوبکر، ...». [مجمع الزوائد: 6/86 و 87، مسلم: شماره 1763]. [↑](#footnote-ref-157)
158. - اما تکلف سخنان مسجّع و موزون و تکلف جناس و تطبیق و دیگر چیزهایی که شاعران و خطیبان و نامه‌نگاران و واعظان متأخر، با تکلف و ظاهرسازی آن‌ها را رعایت می‌کنند، جزو عادت خطیبان و = = سخن‌پردازان صحابه و تابعین نبوده، و از چیزهایی نبوده که قوم عرب بدان اهتمام داشته باشند. غالب کسانی که چنین کاری می‌کنند، لفظ را به ظاهر و دروغ می‌آرایند بدون آنکه معانی مفید و مطلوبی داشته باشد، درست مانند مجاهدی که به ظاهر و دروغ سلاح را به دست می‌گیرد در حالی که ترسوست. و به همین خاطر دیده می‌شود که شاعر هر اندازه در مدح و هجو سعی و کوشش نماید، به همان اندازه دچار افراط در دروغ می‌شود و از تخیلات و تصورات و تشبیهات کمک می‌گیرد. [منهاج السنة، 4/158 و 159). [↑](#footnote-ref-158)
159. - منهاج السنة: 4/157-159 (و نگاه کنید به البدایة والنهایة: 3/186). [↑](#footnote-ref-159)
160. - بخاری آن را از عایشهل روایت کرده است. [صحیح بخاری: ک 62، ب 5؛ ک 23، ب 3، ج 4/194، و نگاه کنید به: البدایة والنهایة: 5/241-243]. [↑](#footnote-ref-160)
161. - منهاج السنة: 3/215؛ 4/158 و 262. [↑](#footnote-ref-161)
162. - منهاج السنة: 4/157 و 158. نص این خطبه در ماجرای بیعت در سقیفه می‌آید. [↑](#footnote-ref-162)
163. - این خطبه و دو خطبه بعدی از کتاب «البدایة والنهایة» اثر ابن کثیر گرفته‌ام که به خاطر اهمیت‌شان آن‌ها را نقل کردم. [↑](#footnote-ref-163)
164. - البدایة والنهایة: اثر ابن کثیر، 5/248. [↑](#footnote-ref-164)
165. - البدایة والنهایة: 6/311 و 312. [↑](#footnote-ref-165)
166. - منبع سابق: 7/3. [↑](#footnote-ref-166)
167. - بخاری: ک 62، ب 5: «کنا نخیر بین الناس ...» بخاری: ک 62، ب 4: «کنا لا نعدل بأبي بکر أحدا». [↑](#footnote-ref-167)
168. - سنن ترمذی: 4/310. [↑](#footnote-ref-168)
169. - به اعتبار آنچه که در دنیا بودند و إلا در بهشت، پیری نیست. (طیبی این را گفته است). [↑](#footnote-ref-169)
170. - صحیح بخاری: ک 62، ب 5؛ ک 62، ب 7؛ و صحیح مسلم، شماره 3389. «خیثمه» که یکی از راویان این حدیث است، در طبقه صحابه قرار دارد. ترمذی گوید: این حدیث از این طریق، غریب است. این حدیث از علیس غیر از این طریق، روایت شده است. و خیثمه و ابن شاهین آن را از طریق حارث از علی روایت کرده‌اند. و ابن ابوعاصم آن را از طریق خطاب یا ابوخطاب روایت کرده است. [کنزالعمال: 13/5 و 6]. [↑](#footnote-ref-170)
171. - صحیح بخاری: ک 62، ب 5. در این روایت آمده که پس از گفته «سپس عمر»، این عبارت آمده است: «و ترسیدم از اینکه بگوید عثمان. گفتم: سپس تو از همه بهتری؟ علی گفت: من کسی نیستم جز فردی از مسلمانان». همچنین ابن عساکر آن را از علی روایت کرده و می‌گوید: آنچه به خاطر سپرده شده این است که این روایت، موقوف است. [کنز العمال: 11/2684 و 13/936139]. [↑](#footnote-ref-171)
172. - نگاه کنید به: مناقب العشرة، 1/401؛ فضائل الصحابة: 1/83، شماره 49. [↑](#footnote-ref-172)
173. - ابومنصور بغدادی اجماع اهل سنت را نقل کرده مبنی بر اینکه برترین انسان بعد از رسول اللهص ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان، سپس علی، سپس سایر عشره مبشره، سپس بقیه اهل بیعت رضوان، و سپس بقیه صحابه، می‌باشد. [تاریخ الخلفاء: اثر سیوطی ، ص 44]. [↑](#footnote-ref-173)
174. - منهاج السنة: 2/182؛ 3/161، 162، 165 و 246؛ 4/63، 102، 137، 138، 140، 202، 246، 261، 276 و 297. و نگاه کنید به: مجموع الفتاوی: 1/224؛ 4/421-426. [↑](#footnote-ref-174)
175. - در صحیح بخاری: ک 62، ب 1، ج 4/189 با این لفظ آمده است: «خَيْرُ أُمَّتِى قَرْنِى ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» «بهترین دوره‌ها دوره‌ای است که من در آنم، بعد از آن دوره کسانی است که بعد از آن‌ها می‌آیند، و بعد از آن دوره کسانی که بعد از آنان می‌آیند». همچنین مسلم آن را در صحیح خود، صفحات 1942، 1963 و 4164 روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-175)
176. - طبری گوید: احمد بن منصور برایم نقل کرد و گفت: احمد بن مصعد مروزی برایم نقل کرد و گفت: عمر بن ابراهیم بن خالد از عبدالملک بن عمیر از اسید بن صفوان از علیس برایم نقل کرد که علی گفت: عبارت ﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ﴾ منظور محمد است و عبارت ﴿وَصَدَّقَ بِهِۦٓ﴾ منظور ابوبکرس است ... تا آخر. (برگرفته از تفسیر ابن جریر طبری/). [↑](#footnote-ref-176)
177. - گویم: چون سؤال کننده بر این باور بوده که علي در دوران اسلام بزرگ شده و جاهلیت را درک نکرده است. [↑](#footnote-ref-177)
178. - منهاج السنة: 1/241؛ 4/51-53، 72 و 276. [↑](#footnote-ref-178)
179. - مسلم آن را از ابوهریره روایت کرده است. (ک 12، ح 87، ک 44، ح 12). عبارت منهاج این است: «ما اجتمع لعبد هذه الخصال إلاَّ وهو من أهل الجنة». «این خصلت‌ها برای هر بنده‌ای جمع شود، او بهشتی است». [↑](#footnote-ref-179)
180. - منهاج السنة: 4/44. [↑](#footnote-ref-180)
181. - سنن ابوداود: 4/295. ابتدای حدیث بدین صورت است: «أَتَانِى جِبْرِيلُ فَأَخَذَ بِيَدِى فَأَرَانِى بَابَ الْجَنَّةِ الَّذِى تَدْخُلُ مِنْهُ أُمَّتِى. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَدِدْتُ أَنِّى كُنْتُ مَعَكَ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَيْهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِج: أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِى» «جبرئیل نزد من آمد، دستم را گرفت و درِ بهشت که امت من از آن داخل بهشت می‌شوند، به من نشان داد. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، دوست داشتم که همراهت می‌بودم تا من هم بدان نگاه می‌کردم. رسول الله ص فرمود: اما ای ابوبکر، تو اولین فرد از امت من هستی که داخل بهشت می‌گردى». [↑](#footnote-ref-181)
182. - منهاج السنة: 4/45. [↑](#footnote-ref-182)
183. - «زوجین» در این حدیث به معنای دو چیز است. [↑](#footnote-ref-183)
184. - آنچه ما بین دو کروشه است، در کتاب «منهاج السنة» ذکر نشده اما در حدیث آمده است. [↑](#footnote-ref-184)
185. - صاحب کتاب «فتح الباری» گوید: در این حدیث اشاره به آن است که امور مذکور از جمله مواردی است که بر انجام دادن آن ترغیب شده و از مستحباتی است که انجام آن ثواب و پاداش زیادی در بر دارد. [↑](#footnote-ref-185)
186. - صحیح بخاری: ک 62، ب 5؛ صحیح مسلم، شماره 711. ابوهریره این حدیث را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-186)
187. - منهاج السنة: 4/44. [↑](#footnote-ref-187)
188. - وقتی خبر به عایشه رسید که عده‌ای به پدرش، ابوبکر دشنام می‌دهند، به دنبال جماعتی از مردم فرستاد. هنگامی که حضور به هم رسانیدند، نقابش را پایین کشید و بالاى تکیه‌گاهش رفت و سپس گفت: ... [↑](#footnote-ref-188)
189. - مراد غار ثور است که ابوبکر به همراه پیامبر در سفر هجرت به مدینه مدتی آنجا ماندند. (مترجم). [↑](#footnote-ref-189)
190. - ابوبکرس نماز می‌خواند و قرآن تلاوت می‌نمود که زنان و فرزندان مشرکان بر او جمع می‌شدند. [↑](#footnote-ref-190)
191. - اشاره به قوت و توانایی ابوبکر در دین است. [النهایة]. [↑](#footnote-ref-191)
192. - منظور تدبیر ابوبکر در قضیه ارتداد است که این درد را با درمان خاص خود مداوا نمود. [النهایة]. [↑](#footnote-ref-192)
193. - اشاره به فتوحات عمر است. [النهایة]. [↑](#footnote-ref-193)
194. - منهاج السنة: 3/163 و 164. گویم: دارالکتاب الجدید این خطبه را در سال 1400 هجری قمری چاپ و منتشر کرده است. در آخر این ماجرا آمده است: سپس مردم به سوی عایشه روی آوردند و او گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا چیزی از آنچه را که گفتم، انکار کردید؟ گفتند: نه، به خدا. [↑](#footnote-ref-194)
195. - دینوری در کتاب «الـمجالسة» ز ابوالحسن بن بشران در «فوائده» و لالکائی در کتاب «السنة» آن را روایت کرده‌اند. همچنین حاکم در الـمستدرك، 3/106 آن را روایت کرده و گوید: این حدیث صحیح است و ذهبی آن را تأیید کرده و گوید: این حدیث صحیح و مرسل است. حاکم آن را با این لفظ روایت کرده: «مردانی در زمان خلافت عمر پیدا شدند. گویی آنان عمر را بر ابوبکر برتری می‌دادند ...» و این در معنای همان حدیثِ ضبه است [کنز العمال: 12/491-494]. [↑](#footnote-ref-195)
196. - منهاج السنة: 2/185-186.

گویم: اما روایاتی از قبیل حدیث غدیر، حدیث مباهله، حدیث «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» و امثال آن که بدعت‌گذاران برای افضل بودن علی و اینکه او برای امر خلافت مستحق‌تر و شایسته‌تر بود، بدان استدلال کرده‌اند، در آخر کتاب هنگام سخن از بيعت نكردن علي و بعضی از افراد بني هاشم با ابوبکر صدیق در همان ابتدای خلافت، آورده می‌شود. [↑](#footnote-ref-196)
197. - دلایل زیادی که بعداً می‌آیند، این امر را روشن می‌سازند. [↑](#footnote-ref-197)
198. - سنن ترمذی: 5/161. [↑](#footnote-ref-198)
199. - صحیح مسلم: ک 51، ب 57، 2/978؛ سنن ترمذی: 5/161؛ مسند احمد بن حنبل: 2/433. [↑](#footnote-ref-199)
200. - منهاج السنة: 2/222؛ 4/94. [↑](#footnote-ref-200)
201. - اما در مورد اعتقاد شیعه امامیه که می‌گویند جانشینی پیامبرص با نص آشکار بر خلافت علي، و اعتقاد زیدیه و جارودیه که‌ می‌گویند جانشینی پیامبرص با نص خفی بر خلافت علی، و باور راوندی‌ها که معتقند جانشینی پیامبرص با نص بر خلافت عباس، ثابت شده، باید گفت که این اعتقادات و اقوال، در نزد علما و مسلمانان، به طور آشکار فاسد و باطل است و تنها کسانی این اعتقاد را دارند که یا جاهل و نادان هستند و یا ظالم. و اغلب کسانی که بر این باورند، زندیق و بی‌دین هستند. [↑](#footnote-ref-201)
202. - منهاج السنة: 4/234، مجموع الفتاوی: 35/47. [↑](#footnote-ref-202)
203. - بعد از ذکر احادیثی که بر سه وجه مذکور دلالت دارند، آیاتی را هم که بر این سه وجه دلالت دارند، ذکر می‌شوند. [↑](#footnote-ref-203)
204. - بخاری آن را روایت کرده است. [صحیح بخاری: ک 62، ب 5، ص 197؛ ک 91، ب 28-30]. [↑](#footnote-ref-204)
205. - این گفته، اشاره به کم بودن مدت خلافت ابوبکر دارد. [↑](#footnote-ref-205)
206. - منهاج السنة: 1/184؛ 3/267. [↑](#footnote-ref-206)
207. - ابوداود آن را به شماره 4634 و ترمذی آن را به شماره 2288 روایت کرده‌اند. ترمذی گوید که این حدیث حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-207)
208. - ابوداود آن را به شماره 4635 روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-208)
209. - منهاج السنة: 1/185. [↑](#footnote-ref-209)
210. - صحیح مسلم: ک 44، ح 11. بعداً حدیثی که در صحیح بخاری در این باره آمده، آورده می‌شود. [↑](#footnote-ref-210)
211. - صحیح بخاری: ک 75، ب 16، 7/8. بخاری و مسلم هردو عبارت «ویأبی الله والمؤمنون» را آورده‌اند. و در مسند احمد بن حنبل: 6/106 آمده که عایشهل گفت: «پس خداوند و مؤمنان نپذیرفتند که کسی جز پدرم برای امر خلافت، سزاوارتر باشد. پس پدرم به عنوان خلیفه از طرف مسلمانان انتخاب شد». [↑](#footnote-ref-211)
212. - منهاج السنة: 1/188؛ 3/212، 268، 269 و 270؛ 4/294. گفته ابن عباس که: «همانا آفت، هر نوع آفتی است که میان پیامبرص و میان اینکه چیزی بنویسد، حایل شده است»، مقتضی آن است که این حایل، آفت است. و آن آفت در حقّ کسی است که در خلافت ابوبکر صدیق شک کند، چون چنین امری بر وی مشتبه گردیده است، زیرا اگر پیامبرص چیزی را در این زمینه می‌نوشت، شک مرتفع می‌گردید. اما کسی که می‌داند خلافت ابوبکر، حق است، در حقش آفت نیست. [منهاج السنة، 3/135). [↑](#footnote-ref-212)
213. - ابوداود آن را اخراج کرده است [سنن ابو داود، 1/513]. [↑](#footnote-ref-213)
214. - ابو داود آن را در باب خلفاء، 1/515 روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-214)
215. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-215)
216. - ابوداود آن را اخراج کرده است. (2/515) و امام احمد آن را در مسند خود، 5/220 و 221 روایت کرده و عبارت: «سعید گوید که سفینه به من گفت ...» را بدان افزوده است. ابن کثیر/ گوید: این حدیث به صراحت ردی است بر روافض که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را انکار می‌کنند. همچنین ردی است بر نواصب از میان بنی امیه و پیروان‌شان از مردم شام که خلافت علي را انکار می‌کنند».

کلمه «إستاه» که در متن عربی این عبارت آمده، جمع «إست» است که به معنای سرین زن می‌باشد و بر حلقه دُبُر هم اطلاق می‌شود. منظور از این کلمه در عبارت فوق الذکر آن است که این گفته، گفته دروغی است که از طرف بازماندگان زرقاء گفته شده است. و زرقاء هم، اسم زنی از زنان بنی امیه است. [↑](#footnote-ref-216)
217. - سنن ابن ماجه: 1/97؛ سنن ترمذی: 5/3744، مستدرک حاکم: 3/75؛ مسند احمد بن حنبل: 5/385، 399 و 402. همچنین ابوداود در سنن خود آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-217)
218. - منهاج السنة: 1/184 و 185؛ 3/162؛ 4/238. و نگاه کنید به: مجموع الفتاوی: 24/400. [↑](#footnote-ref-218)
219. - سنن ابوداود: 2/506، سنن ابن ماجه: 1/42 و 43، مسند احمد بن حنبل: 4/126 و 127. ابن رجب هم آن را در کتابش «جامع العلوم والحکم» آورده و احوال راویان آن را بررسى نموده و شرح کاملی بر آن داده است. [↑](#footnote-ref-219)
220. - منهاج السنة: 3/267 و 268. [↑](#footnote-ref-220)
221. - صحیح بخاری: ک 62، ب 5؛ ک 96، ب 24؛ صحیح مسلم: ص 1856 و 1857. [↑](#footnote-ref-221)
222. - حاکم آن را از انس بن مالک روایت کرده که گوید: «بنی مصطلق مرا نزد رسول اللهص فرستادند و گفتند: از رسول اللهص بپرس که بعد از تو صدقات خود را به چه کسی بدهیم؟ فرمود: به ابوبکر». و حاکم آن را صحیح دانسته و طبرانی نیز آن را از عصمه بن مالک آورده است. [فتح الباری: 7/24]. [↑](#footnote-ref-222)
223. - منهاج السنة: 1/184؛ 3/267؛ 4/295. [↑](#footnote-ref-223)
224. - صحیح مسلم: ص 681. و در آن آمده است: «سپس گفت: می‌بینید که مردم چه کار کردند. راوی گوید: سپس گفت: مردم به صبح رسیدند در حالی که پیامبرشان را از دست دادند. پس ابوبکر و عمر گفتند: در شأن رسول اللهص نیست که شما را به جا بگذارد. مردم گفتند: همانا رسول اللهص در بین شماست، پس اگر از ابوبکر و عمر اطاعت کنید، راه می‌یابید». و در مسند احمد بن حنبل، 5/298، از طریق حدیث ابوقتاده آمده که او می‌گوید: ما، در سفری همراه پیامبرص بودیم. ایشان فرمودند: همانا شما اگر فردا آب نیابید، تشنه می‌شوید. مردم به دنبال پیدا کردن آب رفتند و من همراه رسول اللهص ماندم».

همچنین در این حدیث آمده که راوی آن گوید: «مردم به صبح رسیدند در حالی که پیامبرشان را از دست دادند. مردم به یکدیگر گفتند: همانا پیامبرص به دنبال آب رفته است. در میان گروهی ابوبکر و عمر حضور داشتند. آن دو گفتند: ای مردم، همانا در شأن رسول اللهص نیست که برای پیدا کردن آب از شما پیشی گرفته باشد و شما را به جا گذاشته باشد. و اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت بکنند، هدایت می‌یابند. این را سه بار تکرار کرد». [↑](#footnote-ref-224)
225. - صحیح ابن خزیمه: 3/60. [↑](#footnote-ref-225)
226. - صحیح بخاری، ک 10، ب 39، 46، 67، 68 و 70؛ ک 96، ب 5؛ صحیح مسلم، ک 4، ب 21. ابن کثیر/ در کتاب البدایة والنهایة: 5/244 گوید: «هنگامی که پیامبر ص وفات یافت، ابوبکر صدیقس نماز صبح را برای مسلمانان خواند. این زمانی بود که رسول اللهص از بیهوشی‌ای که به خاطر درد و ناراحتی شدید = =بود، به هوش آمد و پرده اتاق را کنار کشید و به مسلمانان نگاه کرد که آنان در نماز پشت سر ابوبکر هستند. این امر پیامبرص را خوشحال کرد و لبخندی زد. حتی مسلمانان از خوشحالی قصد داشتند که نمازشان را نیمه تمام رها کنند و حتی ابوبکر خواست به عقب بیاید تا به صف بپیوندد. اما پیامبرص به آنان اشاره نمود که در جای‌شان بمانند و نمازشان را نیمه تمام رها نکنند و پرده را پایین کشید. و این در آخر عمر مبارک پیامبرص بود. هنگامی که ابوبکر سلام نماز داد بر پیامبرص داخل شد و به عایشه گفت: دیدم که درد و ناراحتی از رسول اللهص دور شده است، و امروز نوبت دختر خارجه است كه در منطقه سنح زندگى مى‌كند(يعنى زن ابوبكر). هنگامی که پیامبرص وفات یافت و دراین باره میان صحابه اختلاف ایجاد شد، یکی می‌گفت: پیامبرص مرد، پیامبرص رفت. و دیگری می‌گفت: پیامبرص نمرده است. آنگاه سالم بن عبیدالله نزد ابوبکر صدیق رفت ...». [↑](#footnote-ref-226)
227. - بعداً در این باره سخن به میان می‌آید. [↑](#footnote-ref-227)
228. - صحیح بخاری: ک 64، ب 83؛ صحیح مسلم: ک 4، ح 93، شماره 313. [↑](#footnote-ref-228)
229. - کنایه از زیبایی بسیار زیاد و روشنی صورت و نورانی بودنش است. [↑](#footnote-ref-229)
230. - صحیح بخاری: ک 21، ب 6؛ صحیح مسلم: ک 4، شماره 419. [↑](#footnote-ref-230)
231. - صحیح بخاری: ک 10، ب 47، 51 و 67؛ ک 64، ب 83؛ صحیح مسلم: شماره 311.

گویم: از دیگر کسانی که احادیث جانشین قرار دادن پیامبر، ابوبکر را در نماز، روایت کرده‌اند، عبارتند از: امام مالک در کتاب «الـموطأ»، 1/70 و 171، ترمذی در کتاب «سنن ترمذی»، به شماره 3673؛ و نسائی در کتاب «سنن نسائی»، 2/89-100 و 4/7. [↑](#footnote-ref-231)
232. - مسلم آن را از سهل بن سعد الساعدی، ک 4، ح 102-104 و بخاری در صحیح خود، ک 10، ب 48 روایت نموده‌اند. [↑](#footnote-ref-232)
233. - منهاج السنة: 1/184؛ 4/290-296. [↑](#footnote-ref-233)
234. - منهاج السنة: 4/45. ترمذی این حدیث را در ابواب مناقب به شماره 3755 روایت کرده و گفته که این حدیث غریبی است. [↑](#footnote-ref-234)
235. - تخریج آن قبلاً ذکر شد. بعضی از علما می‌گویند: همانا درِ ابوبکر بدین خاطر استثنا شده که پیامبر دانسته که ابوبکر جانشین او می‌شود و نیاز به رفت و آمد به مسجد دارد. [↑](#footnote-ref-235)
236. - حاکم در مستدرک روایات صحیح از صحابه مبنی بر اجماع‌شان درباره خطاب قرار دادن ابوبکر به «یا خلیفة رسول الله» «ای جانشین رسول خدا»، در صفحات 79 و 80 ذکر کرده است.

اما حدیث عمرو بن میمون: «وسدوا الأبواب کلها إلا باب علي». «و تمام درها را بجز در علی ببندید»، از جمله روایاتی است که اهل تشیع به خاطر مقابله و مخالفت با اهل سنت، وضع نموده‌اند [منهاج السنة: 3/8 و 9. ابن جوزی هم آن را در موضوعات ذکر کرده است]. [↑](#footnote-ref-236)
237. - منهاج السنة: 1/183 و 184؛ 2/223. [↑](#footnote-ref-237)
238. - این سه وجه عبارتند از: (1) خبر به وقوع خلافت ابوبکر به گونه‌ای که آن را مورد ستایش و تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است. (2) امر به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور جامعة اسلامی به او. (3) ارشاد و راهنمایی پیامبر ص به بیعت کردن با ابوبکر. [↑](#footnote-ref-238)
239. - منهاج السنة: 4/234 و 235؛ و نگاه کنید به مجموع الفتاوی: 35/48 و 49.

 گویم: ابن ابی حاتم در تفسیر خود از عبدالرحمن بن عبدالحمید مهدی روایت کرده که او گوید: همانا خلافت ابوبکر و عمر در قرآن آمده است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [النور: 55]. [تاریخ الخلفاء: ص 96]. و خطیب از ابوبکر بن عیاش روایت کرده که او گوید: ابوبکر صدیق بنا به نص قرآن، جانشین رسول الله ص است، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ﴾ [الحشر: 8]. در جای دیگری می‌فرماید: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ﴾ [الحدید: 19]. پس کسی که ابوبکر را صدیق نامیده باشد، دروغ نگفته است و صحابه به او می‌گفتند: «یا خلیفة رسول الله» «ای جانشین رسول خداص». ابن کثیر گوید: اين استنباط خوبی است. [نگاه کنید به تاریخ الخلفاء: ص 109 و 110]. [↑](#footnote-ref-239)
240. - منهاج السنة: 3/135؛ 4/293. این روایت در صحیح مسلم: ک 44، ح 9، شماره 2385 آمده است. [↑](#footnote-ref-240)
241. - منهاج‌النسة: 1/183. [↑](#footnote-ref-241)
242. - منهاج‌النسة: 1/183. [↑](#footnote-ref-242)
243. - منهاج‌النسة: 1/183. [↑](#footnote-ref-243)
244. - منهاج‌النسة: 4/46. [↑](#footnote-ref-244)
245. - علت بیعت نكردن و چشم‌پوشی کردنش از طلب خلافت، بعداً ذکر می‌شود. [↑](#footnote-ref-245)
246. - حاکم در مستدرک خود از ابوهریرهس روایت کرده که او گفت: «هنگامی که رسول اللهص وفات یافت، مکه به طور کلی مضطرب و آشفته شد. ابوقحافه این خبر را شنید و گفت: چه اتفاق افتاده است؟ گفتند: = = رسول اللهص وفات یافته است. گفت: این اتفاق عظیم و ناگواری است. پس چه کسی بعد از او اداره جامعه اسلامی را به دست می‌گیرد؟ گفتند: پسر تو. گفت: آیا طایفۀ بنی عبد مناف و بنی مغیره بدان راضی هستند؟ گفتند: بله. گفت: چیزی که طایفه بنی عبد مناف و بنی مغیره بلندش کردند، کسی نمی‌تواند آن را بر جای نهد و چیزی که آنان بر جای نهاده‌ باشند، کسی نمی‌تواند آن را بلند کند». [تاریخ الخلفاء: ص 73]. [↑](#footnote-ref-246)
247. - حاکم با اسناد خود از مره طیب روایت کرده که او گفت: ابوسفیان بن حرب نزد علی بن ابی طالبس آمد و گفت: این چه کاری است که در میان کمترین و خوارترین افراد قریش روی داده است. (منظورش ابوبکر بود). به خدا قسم، اگر بخواهم سواران و مردان زیادی از قریش را بر آن جمع می‌کنم. علی گفت: ای ابوسفیان، تا بحال كه بااسلام و مسلمانان دشمنی کردی، هیچ ضرری به آن‌ها نرساندی. به راستی ما ابوبکر را شایسته و لایق خلافت دانستیم. [مستدرک: 3/78]. [↑](#footnote-ref-247)
248. - منهاج السنة: 1/186، 214 و 215؛ 2/252 و 254؛ 3/122؛ ط/231 و 254. [↑](#footnote-ref-248)
249. - نگاه کنيد به کتاب «بدائع الفوائد» اثر ابن قیم، 3/207 و 208 در مبحث «راز خروج خلافت از میان اهل بیت پیامبرص كه در آن نیز چنین معنایی آمده است. [↑](#footnote-ref-249)
250. - منهاج السنة: 4/125. [↑](#footnote-ref-250)
251. - ابوداود آن را در سنن خود روایت کرده است. [سنن ابوداود: 4/206]. [↑](#footnote-ref-251)
252. - منهاج السنة: 1/224؛ 4/77 و 136. [↑](#footnote-ref-252)
253. - حاکم از ابن مسعودس روایت کرده که او گفت: «هر آنچه مسلمانان، نیک بدانند در نزد خداوند هم نیک است و هر آنچه مسلمانان، بد بدانند در نزد خداوند هم بد است. صحابه همگی بر این باور بوده‌اند که ابوبکر را به عنوان جانشین پیامبرص انتخاب بکنند. و حاکم آن را صحیح دانسته است. [تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 66]. [↑](#footnote-ref-253)
254. - صحیح بخاری: ک 4، ب 65 و 66؛ ک 5، ب 94. و نگاه کنید به جامع الأصول: 9/176 و 178. و بیهقی از زعفرانی روایت کرده که گوید: از شافعی شنیدم که می‌گفت: مردم بر خلافت ابوبکر صدیق اجماع کرده‌اند، زیرا مردم بعد از رسول اللهص نیاز شدیدی به خلیفه داشتند و در زیر آسمان بهتر از ابوبکر نیافتند در نتیجه او را به عنوان جانشین رسول اللهص انتخاب کردند. [تاریخ الخلفاء: اثر سیوطی، ص 66]. [↑](#footnote-ref-254)
255. - نگاه کنید به کتاب «الهدی النبوی» اثرابن قیم، 2/94. در ترک زود جواب دادن دشمنان فایده و حکمتی وجود داشت. و پیامبرص از جواب دادنشان آن موقعی که ابوسفیان گفت این افرادی که مانده‌اند، شما از عهده‌شان برمی‌آیید، نهی نکرد و امر به جواب دادنشان نمود آن موقعی که گفتند: هبل برتر است. [↑](#footnote-ref-255)
256. - منهاج السنة: 1/188؛ 4/54، 104، 135 و 140. [↑](#footnote-ref-256)
257. - «خم» نام «غیطه» است که در شش کیلومتری «جحفه» همان غدیر مشهور واقع شده است. خم به غیطه اضافه شده و می‌گویند: غدیر خم. [↑](#footnote-ref-257)
258. - به خاطر بزرگی و شأن والایشان، ثقلین نامیده شده‌اند. بعضی می‌گویند به خاطر سنگینی عمل به آن‌ها، ثقلین نامیده شده‌اند. [↑](#footnote-ref-258)
259. - صحیح مسلم: شماره 2408. [↑](#footnote-ref-259)
260. - صحیح مسلم: شماره 1218. [↑](#footnote-ref-260)
261. - ابن کثیر/ در کتاب «البدایة والنهایة»، 7/225 می‌گوید: اما آنچه که بسیاری از نادانان شیعه و نقل کنندگان احمق و نادان افترا بسته‌اند که پیامبرص وصیت نموده که علي جانشین او باشد، چنین چیزی دروغ و بهتان و افترای بزرگی است که لازمه‌اش آن است که صحابه گناه و خیانت بزرگی مرتکب شده‌اند، زیرا در اين صورت آنان بعد از پیامبرص بی‌خود و بدون هیچ سببی وصیت پیامبرص را اجرا نکرده و امر خلافت را به علي نداده‌اند و این حق مسلّم او را به دیگران داده‌اند. هر کسی که به خدا و پیامبرص ایمان دارد و برایش متحقق شده که دین اسلام، حق است، بطلان و بی‌اساس بودن این افترا را درک می‌کند، زیرا صحابه بعد از پیامبران، بهترین انسان‌ها هستند و آنان در بهترین دوره‌های این امت زیسته‌اند؛ امتی که به نص قرآن و اجماع علمای گذشته و حال، اشرف امت‌هاست». [↑](#footnote-ref-261)
262. - منهاج السنة: 2/325 و 326، 4/85 و 104. [↑](#footnote-ref-262)
263. - صحیح مسلم: شماره 2404. [↑](#footnote-ref-263)
264. - زیرا از میان عموهای پیامبرص جز عباس کسی باقی نمانده بود و عباس هم از پیشگامان نخستین نبود و همانند علی به پیامبرص نزدیک و وابسته نبود. و از میان عموزاده‌هایش هم کسی به مانند علی نبود و جعفر قبل از آن به قتل رسیده بود. (ابن تیمیه). [↑](#footnote-ref-264)
265. - منهاج السنة: 2/125 و 126؛ 3/11؛ 4/34. [↑](#footnote-ref-265)
266. - این حدیث در صحیح مسلم: به شماره 2424 آمده است. [↑](#footnote-ref-266)
267. - گویم: از این‌رو فهمیده می‌شود که عبارت: «آله الطیبین الطاهرین» درست نیست، زیرا این عبارت از باب خبر است در حالی که در هیچ آیه و حدیثی نیامده که راجع به پاک بودن آل و خاندان پیامبرص خبری آمده باشد. و آنچه در آیه و حدیث فوق الذکر آمده، از باب طلب و خواستن است و میان ارده تشریعی و اراده تکوینی فرق وجود دارد. [↑](#footnote-ref-267)
268. - صحیح مسلم: شماره 476. عبارت حدیث این است: «اللَّهُمَّ طَهِّرْنِى بِالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ وَالْمَاءِ الْبَارِدِ اللَّهُمَّ طَهِّرْنِى مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا يُطَهَّرُ الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ». «خدایا، به وسیله برف و تگرگ و آب خنک، مرا از گناهان و خطاها پاک گردان همان طور که لباس سفید را از چرک و ناپاکی، پاکیزه می‌داری». [سنن ابوداود: شماره 846، سنن ترمذی: شماره 3541؛ سنن نسائی: 1/198 و 199، مبحث غسل، مسند احمد بن حنبل: 4/381]. [↑](#footnote-ref-268)
269. - منهاج السنة: 2/145، 146 و 219؛ 4/20 و 32. [↑](#footnote-ref-269)
270. - صحیح بخاری: ک 64، ب 78، ج 5/129؛ صحیح مسلم: شماره 2404. [↑](#footnote-ref-270)
271. - پیامبرص فرمود: تو مأمور هستی، همان طور که قبلاً ذکر شد. [↑](#footnote-ref-271)
272. - منهاج السنة: 2/224؛ 3/8، 9 و 16؛ 4/87-92. (با اختصار و ترتیب شماره‌ها). [↑](#footnote-ref-272)
273. - سنن ترمذی: 5/330؛ مسند احمد بن حنبل: 3/184 و 281، سنن ابن ماجه: 1/55. [↑](#footnote-ref-273)
274. - منهاج السنة: 4/138. [↑](#footnote-ref-274)
275. - منهاج السنة: 1/208؛ 4/2-9 و نگاه کنید به مجموع الفتاوی: 4/418. [↑](#footnote-ref-275)
276. - «هر کس خلافت را به زور از علی بستاند، کافر است». ابن تیمیه این حدیث و احادیث: «رسول اللهص علی را دید که رو به او می‌آید و گفت: من و این مرد حجت و برهان خداوند بر امتم در روز قیامت هستیم» و «هر کس بمیرد و تو را خشمگین کند ... تا آخر حدیث» را آورده و سپس عبارات فوق را گفته است. [منهاج السنة: 1/208؛ 4/107 و 109 و نگاه کنید به مجموع الفتاوی: 4/418]. [↑](#footnote-ref-276)
277. - «تو در نزد من به مانند برادر و وصی و جانشین من بعد از من هستی و حاکم و داور دینم هستی». [↑](#footnote-ref-277)
278. - منهاج السنة: 4/86 و 95. [↑](#footnote-ref-278)
279. - «همانا خداوند درباره علی پیمانی را به من واگذارده است. او پیشوای هدایت و راستی و پیشوای اولیاء و دوستان خداست. و او کلمه پرهیزگارانه‌ای است که خداوند پرهیزگاران را براساس آن ماندگار کرده است». [↑](#footnote-ref-279)
280. - منهاج السنة: 3/18 و 19. [↑](#footnote-ref-280)
281. - «هر کس این ستاره را در منزلش فرو گذارد، او وصی و جانشین من بعد از من است. مردم به دنبال آن ستاره رفتند و آن را در خانه علی بن ابی طالب یافتند. مردم مکه گفتند: محمد گمراه و منحرف شده و به کژراهه رفته است و اهل بیتش هم هوس و آرزو کرده‌اند و او به عموزاده‌اش، علی بن ابی طالب تمایل پيدا کرده است.= =آنگاه این آیه نازل شد: ﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ١ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ ٢﴾ [النجم: 1-2] «سوگند به ستاره (ثريا) هنگامى كه افول (غروب) مى‏كند. كه هرگز (محمد «ص‏») از حق و هدايت منحرف نشده و مقصد را گم نكرده است». [↑](#footnote-ref-281)
282. - منهاج السنة: 4/17-19. [↑](#footnote-ref-282)
283. - «من شهر علم و علی هم دروازه آن است». [↑](#footnote-ref-283)
284. - منهاج السنة: 4/138 و 139 و نگاه کنید به مجموع الفتاوی: 4/408 و 413.

گویم: اما حدیث «لا یزال هذا الدین قائماً إلی اثني عشر خلیفة» «این دین مدام پا برجا می‌ماند تا آنکه دوازده خلیفه به خلافت برسند»، ابن تیمیه بیان داشته که این حدیث بر ابوبکر، عمر، عثمان، علی، معاویه، پسرش يزید، عبدالملک بن مروان، چهار فرزندش، و در میان آنان، عمر بن عبدالعزیز، منطبق است. (نگاه کنید به کتاب «آل و خاندان و دوستان رسول اللهص» و «موضع‌گیری اهل سنت و اهل تشیع در قبال عقاید و فضایل و علم و دانش صحابه و فقهای صحابه»، چاپ 1412 ه‍.ق). [↑](#footnote-ref-284)
285. - صحیح بخاری: ک 64، ب 5. [↑](#footnote-ref-285)
286. - صحیح بخاری: ک 86، ب 31؛ صحیح مسلم، ک 29، ب 4. در آن بخشی از گفته عمر آمده است. [↑](#footnote-ref-286)
287. - در روایت حمید بن عبدالرحمن آمده است: «ابوبکر سخن گفت و چیزی از فضایل و خوبی‌هایی که درباره انصار وارد شده بود، به جا نگذاشت و هر آنچه که رسول اللهص راجع به شأن و منزلت آنان گفته بود، خاطرنشان ساخت و گفت: می‌دانید که رسول اللهص فرموده است: «لو سلک الناس وادیاً وسلکت الأنصار وادیاً لسلکت وادي الأنصار»: «اگر تمام مردم از دره‌ای عبور کنند و انصار از دره دیگری عبور کنند، قطعاً از دره انصار عبور می‌کنم». و ای سعد، می‌دانی که رسول اللهص در حالی که نشسته بودی، فرمود: «قریش ولاة هذا الأمر فبر الناس تبع لبرهم وفاجرهم تبع لفاجرهم». «قریش، صاحب امر خلافت و زمامدار امور مسلمانان هستند. انسان‌های نیکوکار، پیرو نیکوکارِ قریش و انسان‌های بدکار پیرو بدکارِ قریش هستند». سعد به ابوبکر گفت: «راست می‌گویی. ما وزیران و فرمانبرداران و شما امیران و فرماندهان هستید». [↑](#footnote-ref-287)
288. - صحیح بخاری، ک 86، ب 31. [↑](#footnote-ref-288)
289. - منهاج السنة، 1/36؛ 3/113، 119، 120 و 186؛ 4/216 و 217. [↑](#footnote-ref-289)
290. - عمر این خطبه را بعد از وفات پیامبرص ایراد نمود و وفات پیامبرص را انکار کرد. [↑](#footnote-ref-290)
291. - صحیح بخاری: ک 93، ب 51. همچنين در صحیح بخاری از عایشه درباره این موضوع آمده که او گفت: خطبه‌ای که ابوبکر و عمر ایراد کردند، خداوند آن را سودمند گردانید. عمر مردم را ترسانید. و در میان آنان نفاق و ریاکاری بود که خداوند به وسیله خطبه عمر، آنان را اصلاح کرد. سپس ابوبکر هدایت را برای مردم روشن ساخت و آنان را با حقی که بر آن بودند، آشنا کرد. [↑](#footnote-ref-291)
292. - نگاه کنید به کتاب «الریاض النضر فی مناقب العشرة» «باغ‌های خرم و سرسبز درباره فضایل عشرة مبشره». [↑](#footnote-ref-292)
293. - منهاج السنة: 3/120. قبلاً خطبه ابوبکر بعد از بیعت ذکر شد. و از ربیع، یکی از یاران ابوبکر روایت است که گوید: به ابوبکر گفتم: چه چیز تو را واداشت که اداره امور مردم را به عهده‌گیری در حالی که مرا نهی کردی از اینکه بر دو نفر فرمانروایی کنم؟ گفت: چاره‌ای نداشتم. ترسیدم که امت محمدص دچار تفرقه و چند دستگی شود. و در روایت دیگری آمده است: ترسیدم که فتنه‌ای بر پا شود و بعد از آن ارتداد به وجود آید. [مختصر السیرة: اثر شیخ محمد بن عبدالوهاب، ص 138. و نگاه کنید به تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 71]. [↑](#footnote-ref-293)
294. - صحیح مسلم: شماره 1949-1951. [↑](#footnote-ref-294)
295. - نسائی و ابویعلی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده‌اند که او گفت: «هنگامی که رسول اللهص وفات یافت، انصار گفتند: از ما یک امیر و از شما مهاجرین یک امیر انتخاب شود. عمر بن خطاب نزد آنان رفت و گفت: ای جماعت انصار، مگر نمی‌دانید که رسول اللهص به ابوبکر دستور داده بود که برای مردم امامت بکند؟ پس کدام یک از شما می‌پسندد که بر ابوبکر پیشی گیرد؟ انصار گفتند: پناه می‌بریم به خدا از اینکه بر ابوبکر پیشی گیریم. حاکم آن را صحیح دانسته است [تاریخ الخلفاء: اثر سیوطی، ص 68]. [↑](#footnote-ref-295)
296. - منهاج السنة: 2/239؛ 3/15 و 269؛ 4/214 و 226. [↑](#footnote-ref-296)
297. - صدقه پیامبرص در مدینه از ابوبکر طلب می‌نمود. [↑](#footnote-ref-297)
298. - آنچه مربوط به قضیه فدک بود، قبلاً ذکر شد و در آنجا گفته شد که پیامبرص با نص خود، اختلاف و نزاع را در آن از بین برده است. [↑](#footnote-ref-298)
299. - یعنی مال خداوند، که برای آنان جایز نیست بیشتر از خوراک و پوشاک از آن مصرف بکنند. [↑](#footnote-ref-299)
300. - صحیح بخاری: ک 57، ب 1؛ ک 62، ب 12؛ صحیح مسلم: شماره 1759. [↑](#footnote-ref-300)
301. - منهاج السنة: 3/171؛ 4/214 و 230-232. [↑](#footnote-ref-301)
302. - سنن ترمذی: 3/315. [↑](#footnote-ref-302)
303. - سنن ترمذی: 3/315. [↑](#footnote-ref-303)
304. - کنز العمال: 1/102. [↑](#footnote-ref-304)
305. - مسند احمد بن حنبل: شماره 2784. [↑](#footnote-ref-305)
306. - منهاج السنة: 1/190؛ 4/231 و 232. [↑](#footnote-ref-306)
307. - منهاج السنة: 4/232. [↑](#footnote-ref-307)
308. - منهاج السنة: 1/190 و 191. [↑](#footnote-ref-308)
309. - منهاج السنة: 4/58، 59، 129، 137 و 165. ابن کثیر گوید: محمد بن اسحاق گفت: هنگامی که رسول اللهص وفات یافت، عرب‌ها مرتد شدند. یهود و نصارا سر بیرون آوردند و هویت خود را آشکار کردند. نفاق آشکار گردید. و مسلمانان به خاطر از دست دادن پیامبرشان همانند گوسفندان آواره و سرگردان در شب تاریک بودند تا اینکه خداوند آنان را به وسیله ابوبکرس جمع گردانید. [البدایة والنهایة: 5/279]. [↑](#footnote-ref-309)
310. - منهاج السنة: 4/58، 59، 129 و 228. بیهقی از حسن بصری روایت کرده که او درباره آیه: ﴿مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ گفت: آنان عبارتند از: ابوبکر و یارانش. هنگامی که عرب‌ها مرتد شدند، ابوبکر و یارانش با آنان جنگیدند تا اینکه آنان را به اسلام بازگرداندند. [تاریخ الخلفاء: اثر سیوطی، ص 65]. [↑](#footnote-ref-310)
311. - صحیح مسلم: ک 1، ب 8؛ صحیح بخاری، ک 24، ب 2. در آن حدیث ابوهریره: «... إِلاَّ بِحَقِّهَا» وحدیث جابر: «بایعت رسول الله ج علی إقام الصلاة وإیتاء الزکاة» آمده است. معنی حدیث اخیر این است: «با رسول اللهص بیعت کردم بر سر اینکه نماز را بر پای دارم و زکات بپردازم». [↑](#footnote-ref-311)
312. - منهاج السنة: 4/58، 59، 129، 137، 165، 228 و 229. [↑](#footnote-ref-312)
313. - ذی القصه از مدینه یک منزل راه فاصله دارد. [↑](#footnote-ref-313)
314. - برگرفته از کتاب البدایة والنهایة: 6/315 و 316. [↑](#footnote-ref-314)
315. - بعد از پایان مبارزه با مرتدان، ابوبکر صدیقس، خالد بن ولید را به شهر بصره فرستاد و پس از درگیری سختی آنجا را فتح کرد. و مدائن کسری که در عراق بود با جنگ و صلح فتح کرد. و ابوبکر در آن حج را برپای داشت. سپس برگشت و عمرو بن عاص به همراه سربازانی به شام فرستاد. در جمادی‌الاول به سال سیزدهم هجری، یورش و حمله لشکریان بود و مسلمانان پیروز شدند. ابوبکر به خاطر آن مسرور و خوشحال شد. و این در اواخر حیاتش بود. [تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی]. [↑](#footnote-ref-315)
316. - منهاج السنة: 2/24، 120، 126، 225 و 226؛ 3/122 و 213؛ 4/278، ط / 120 و 126. [↑](#footnote-ref-316)
317. - ابن کثیر/ گوید: ابوبکر صدیق کسی بود که سپاهیان را برای جنگ با آنان آماده کرد و بقیه کارها به دست عمر و عثمان بود. این دو نفر در واقع معاون ابوبکر بودند. [↑](#footnote-ref-317)
318. - منهاج السنة: 1/10 و 109؛ 4/277 – 281. [↑](#footnote-ref-318)
319. - صحیح بخاری: ک 93، ب 37؛ ک 66؛ ب 3 و 4. [↑](#footnote-ref-319)
320. - منهاج السنة: 3/163؛ 4/124 و 214. [↑](#footnote-ref-320)
321. - البدایة و النهایة: 6/353. [↑](#footnote-ref-321)
322. - ابویعلی از علیس روایت کرده که او گفت: ابوبکر از همه اجر و پاداش بیشتری در مورد قرآن دارد، زیرا او اولین کسی بود که قرآن را جمع‌آوری کرد و اولین کسی بود که قرآن را «مصحف» نام نهاد. (تاریخ الخلفاء). [↑](#footnote-ref-322)
323. - حاکم آن را اخراج کرده است. [مستدرک: 3/90]. همچنین ابن سعد آن را اخراج کرده است. [↑](#footnote-ref-323)
324. - منهاج السنة: 3/163، 164، 214 و 268، 4/124. [↑](#footnote-ref-324)
325. - گفته عایشه قبلا در این باره ذکر شد که گفت: «شکاف و خلأ ابوبکر باهمتایش در مهربانی و بخشش و رفتار و خوی و انصاف، پر شد. آن شخص، عمر بن خطاب است. ماشاءالله به مادری که شیر در پستانش برای عمر جمع شد. به راستی او را تک و بی‌نظیر به دنیا آورد. او کافران را خوار گردانید وآنان را شکست داد. و شرک را از هر طرف تار و مار کرد. زمین را شکافت و آن را کاشت. (اشاره به فتوحات عمرس است). ابن سعد از سعید بن مسیب روایت کرده که وقتی ابوبکر وفات یافت، شهر مکه تکان خورد. ابوقحافه گفت: چه اتفاق افتاده است؟ گفتند: پسرت فوت کرده است. گفت: مصیبت بزرگی است، چه کسی پس از او اداره امور جامعه را به عهده می‌گیرد؟ گفتند: عمر. گفت یار و رفیقش. [تاریخ الخلفاء: اثر سیوطی، ص 85]. [↑](#footnote-ref-325)
326. - صحیح بخاری: ک 60، ب 50؛ صحیح مسلم: شماره 1842. [↑](#footnote-ref-326)
327. - منهاج السنة: 3/125؛ 4/216، 252 و 297. [↑](#footnote-ref-327)
328. - منهاج السنة: 3/112؛ 4/131، 158 و 239. و نگاه کنید به مجموع الفتاوی: 4/457. [↑](#footnote-ref-328)
329. - منهاج السنة: 2/169. [↑](#footnote-ref-329)
330. - این عبارت در موضوع «فدک» بیان شد. [↑](#footnote-ref-330)
331. - رزین آن را در کتاب «جامع الأصول» روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-331)
332. - صحیح مسلم: شماره 3022. [↑](#footnote-ref-332)
333. - منهاج السنة: 1/43، 44 و 205؛ 3/38 – 44، 58، 115، 174، 175، 241 – 246 و 258؛ 4/256. [↑](#footnote-ref-333)
334. - طرح التثریب: 1/71. [↑](#footnote-ref-334)
335. - تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی: ص 105. [↑](#footnote-ref-335)
336. - همان، ص 185. [↑](#footnote-ref-336)